

دروس روحی
کتاب چہارم

دو ظہورِ پیایی

مؤسسہ روحی

طا - ۱۵۹ ب

فهرست مواضع:

- ۱- همکاران گرامی
- ۲- عظمت این یوم
- ۳- حیات حضرت باب
- ۴- حیات حضرت بهاءالله

مجموعه کتب روحی:

کتاب اوّل تأملاتی بر حیات روح انسان

مشمول بر: «فهم آثار بهایی»

«دعا و مناجات»

«حیات و ممات»

کتاب دوّم قیام به خدمت

مشمول بر: «شوق تبلیغ»

«تزیید معلومات در مواضع امری»

«معرفی عقاید بهایی»

کتاب سوّم آموزش دروس امری به اطفال، کلاس اوّل

مشمول بر: «بعضی از مبانی تربیتی بهایی»

«دروسی برای کلاس اوّل اطفال»

«اداره کلاس برای اطفال»

کتاب چهارم دو مظهر ظهور الهی

مشمول بر: «عظمت این یوم»

«حیات حضریاب»

«حیات حشرت بهاءالله»

کتاب پنجم آموزش کلاسهای اطفال، کلاس دوّم و سوّم

مشمول بر: «دروسی برای کلاس دوّم اطفال»

«دروسی برای کلاس سوّم اطفال»

کتاب ششم تبلیغ امرالله

مشمول بر: «طبیعت روحانی تبلیغ»

«خصائص و ویژگیهای مبلغ»

«اقدام به تبلیغ»

کتاب هفتم یاری به دیگران در مطالعه کتب ۱-۶

مشمول بر: «سبیل روحانی»

«تیوتر شدن»

«استفاده از هنرها»

کتاب هشتم عهد و میثاق

مشمول بر: «میثاق الهی»

«میثاق حضرت بهاءالله»

کتاب نهم رفاه خانواده

مشمول بر: «حیات خانواده بهائی»

«اعطاء، اساس روحانی رفاه»

همکاران گرامی

۲۳ ماه می ۱۸۴۴ آغاز عصر نوینی در تاریخ بشر است. قرن‌ها مردم دنیا در انتظار فرا رسیدن روز موعود الهی بودند روزی که صلح و یگانگی در جهان استقرار یابد. طلوع این روز نوین شاهد فقط یک ظهور نبود بلکه شاهد ظهور دو مظهر الهی، حضرت باب و حضرت بهاءالله بود که ظهورشان قوایی روحانی در سراسر جهان منتشر کرد، قوایی که مقدر است به اراده الهی جامعه انسانی را دگرگون سازد.

اصولاً زندگی مظهر الهی متفاوت از زندگی سایر افراد است و عظمت او را تنها با مطالعه رویدادهای زندگی اش نمی توان درک نمود. در طی سالهایی که در این عالم به سر می برد، قوای خارق العاده او در سراسر کره ارض منتشر شده، موجب تحولات عمیقی در حقیقت جمیع مخلوقات می شود و انسان را برای مرحله ای نوین از پیشرفت و ترقی آماده می سازد هر چند به ظاهر زندگی او مملو از مصائب و سختی ها است اما دیده بصیرت در هر رویداد نشانه از عظمت و اقتدار و جلال او را مشاهده می نماید.

سه بخشی که کتاب چهارم را تشکیل می دهند به منظور کمک به همراهان در کسب دانش دقیق و منظم از زندگی حضرت باب و حضرت بهاءالله در نظر گرفته شده است. در بخش دوم و سوم شرح حیات این دو مظهر الهی به ترتیب تاریخی آمده و امید است که همراهان به خوبی آن را فرا گیرند و بتوانند به تفصیل بیان کنند. این روایات با ترتیب تاریخی، به خصوص در فصلی که مربوط به زندگی حضرت بهاءالله می شود، با بیاناتی از نصوص مقدسه کامل شده اند که به خصوص حال و هوای روحانی مربوط به مظهر ظهور را آشکار می سازند. بعضی از این عبارات تمرینهایی به دنبال دارد. برخی فقط مستلزم مطالعه مکرر و تأمل و تفکر شخصی است. هدف از بخش اول کتاب آمادگی همراهان این دوره برای مطالعه حوادث تاریخی است. این بخش شامل چندین قسمت از آثار مبارکه درباره عظمت این یوم و چند تمرین ساده می باشد.

از راهنمایان تقاضا می شود در اداره گروه به هردو جنبه مطالب این کتاب یعنی: یکی فراگرفتن و شناختن تاریخ امر و دیگری بصیرت در مطالب روحانی تأکید یکسان نمایند. یک جنبه مهم دیگر که در بخش ۳ طرح گردیده موضوع بحران و پیروزی است درک این مطلب برای هر فرد بهائی به جهت فهم تاریخ امر و همچنین مشارکت در توسعه و تحکیم امر، جریانهایی که کم و بیش از یک سری بحرانها و پیروزیها عبور می کنند، حائز اهمیت بسیار است.

علاوه بر این موضوع، بایستی بتوان به نحو شایسته و مؤثری زندگی حضرت باب و حضرت بهاءالله را بازگو نمود آن طور که در قلب شنونده تأثیر گذارد این مهارت و قابلیت تنها از طریق مطالعه مستمر مطالب و همراهی و یاری یک راهنمای مهربان امکان پذیر است. برای کمک به همراهان جهت ارائه مطالب تاریخی به نحو ساده جزوه ای شامل طرحها و تصاویر مربوط به آن ضمیمه هر دو بخش تاریخی می باشد. در صورت نیاز امکان دارد که از این جزوات کپی گرفته شود و با سایر وسایل هنگام اجرای پروژه های تبلیغی جهت توسعه و تحکیم جامعه امر در مقیاسی گسترده مورد استفاده قرار گیرد.

عظمت این یوم

هدف:

کسب بصیرت روحانی در اهمّیت این یوم و وعودی که این امر برای بشر به ارمغان آورده است.

قسمت اول:

ما اهل بهاء بهره مند از این موهبتیم که می دانیم در چه ایام استثنایی و خاصی زندگی می کنیم. ایامی که دو مظهر الهی ظهور کرده اند و حیات تازه به جمیع موجودات بخشیده اند. با چشمان خود مشاهده می کنیم که قوای نافذ این دو ظهور چگونه عالم انسانی را دگرگون می سازد، بساط نظم کهن برچیده می شود و نظم نوین جایگزین آن می گردد. مسلماً ویرانی دنیا قرین آلام بیشمار است که ما را متاثر می سازد و از تباهی پیرامون خود افسرده می نماید. با این حال تسلیم و نا امید نمی شویم زیرا می دانیم که دنیا به سرعت به سوی آنچه حضرت بهاءالله برایش مقدر فرموده در حرکت است.

زندگی در چنین یومی، که یوم الله است، موهبتی است بی حد و حصر، اما مستلزم قبول مسئولیتهای سنگینی است برای تقدیر از این موهبت و اجرای وظیفه ای که بر عهده ما می باشد، باید همواره به اهمیّت و عظمت این زمان تفکر کنیم. به فرموده حضرت عبدالبهاء بشر قادر است در برابر همه چیز جز مشیّت الهی برای این عصر و زمان مقاومت کند. آیا نایستی هر یک از ما وقوف بیشتری از مقصد و هدف الهی برای بشر امروز داشته باشیم؟ مقصد و هدفی که قدرتهای دنیا نمی توانند مانع تحقق آن شوند. هدف این بخش که نسبتاً کوتاه است آشنا ساختن شما با بعضی از نصوص و آثار مقدّسه در رابطه با عظمت یومی است که در آن زندگی می کنیم. پیش از مطالعه آثار و تفکر در معنی آنها، مفید است که با گروه خود در مورد ذیل مشورت نمایید:

۱- وحدت عالم انسانی یکی از اهدافی است که طبق اراده الهی باید در این عصر تحقق یابد. جز این چه اهداف دیگری را خداوند برای بشر در این عصر مقدر فرموده است؟

۲- حضرت عبدالبهاء فرموده اند که انسان قادر نیست در مقابل آنچه خداوند برای بشر امروز مقدر فرموده مقاومت کند. چند مثال از قدرتهای ارضی که می کوشند مانع تحقق مقصد الهی شوند را ذکر کنید.

۳- از چه راههایی این قدرتهای ارضی سعی می کنند انسان را از آنچه که خداوند برایش مقدر فرموده بازدارند؟

۴- آیا می توانید مثالهایی از تاریخ امر بیان کنید که نشان دهد چگونه این قدرتها همواره در نهایت شکست خورده اند؟

قسمت دوم:

حضرت بهاء الله می فرمایند:

«فی الحقیقه امروز روز مشاهده و اصفا است. هم ندای الهی مرتفع است و هم انوار وجه از افق ظهور مُشرق و لائح. باید جمیع آنچه شنیده شد، محو نمود و به عدل و انصاف در آیات و بیّنات و ظهورات ناظر شد.» (۱)

تمرین:

۱- جملات زیر را کامل کنید:

- الف- در این روز می توانیم مشاهده کنیم ----- و بشنویم ----- موعود را.
- ب- ----- مرتفع است و ----- مشرق و ----- .
- ج- وظیفه ما است که ----- محو نماییم و ----- در ----- ناظر شویم.
- ۲- کدامیک از جملات زیر کلمات بی اساسی هستند که مردم را از شناختن حضرت بهاء الله باز می دارد؟
- دیانت پدر و مادرم برایم کافی است.
- انسان نیازمند بهار روحانی است.

- دیانت فقط برای کسانی که به آن احتیاج دارند خوب کافی است.
 - دیانت موجب اختلاف می شود بنابراین باید آن را کنار گذاشت.
 - تا آنجا که می بینیم ادیان کم و بیش شبیه یکدیگرند بنابراین تفاوتی ندارد به کدام دیانت منسوب باشیم.
 - خدا انسان را به حال خود رها نموده است.
 - همه چیز منجمله دیانت باید تجدید شود.
 - علم ثابت کرده که خدا وجود ندارد. اگر از قدرت عقل و منطق استفاده کنیم تمام مشکلات ما حل خواهد شد.
 - نمی خواهم خود را پایبند هیچ دیانتی کنم.
 - هر فردی باید مجاز باشد به طریقی که می خواهد خدا را بشناسد. چه احتیاجی به ظهورات الهیه داریم؟
 - ما آثار مقدسه دین خود را داریم. نیازی به ظهور جدید نیست.
- ۳- کدامیک از عبارات زیر از علائم ظهور حضرت بهاءالله و دلیل برحقانیت رسالت آن حضرت و علامت

جلال او هستند؟

- قدرت میثاق آن حضرت.
- قوه نافذه کلماتش.
- تقلیب قلوب کسانی که با آثارشان آشنا شدند.
- نفوذ و تأثیر تعالیم آن حضرت در افکار و اعمال انسانها.
- تأثیر تعالیم آن حضرت در مسیر تاریخ.
- فصاحت بیانات آن حضرت.
- صحت آنچه درباره آینده فرموده اند.
- تحمّل مصائب و مشقات طولانی.
- سطوت و اقتدارشان با وجود ابتلای ظلم و ستم قدرتهای ارضی.
- توانایی ایشان در متحد ساختن نفوس از هر نژاد و عقیده.
- پیشرفت مداوم جامعه پیروان امر او.
- شهامت و قابلیت های بدیع کسانی که در نهایت سرور جان خود را فدای امر او نمودند.
- عظمت نظم اداری آن حضرت.
- حرکت عالم در مسیری که مشیت او مقدر نموده است.
- نحوه ای که تعالیم او مورد قبول عموم واقع می شود.

۴- وقتی درباره کسی که به حضرت بهاءالله ایمان آورده فکرمی کنیم تصاویر زیادی به ذهن می آید. جاهای

خالی را بایکی از این کلمات مناسب کامل کنید؛ بیداری، ایقان، روشنائی، آگاهی، اطمینان، قدرت.

الف- گذر از تاریکی به -----

- ب- گذر از خواب غفلت -----
- ج- گذر از غفلت به -----
- د- گذر از درماندگی به -----
- ه- گذر از سوءظن به -----
- و- گذر از تردید به -----

قسمت سوم:

حضرت بهاءالله می فرمایند:

«امروز روز فضل اعظم و فیض اکبر است. باید کل به کمال اتحاد و اتفاق در ظلّ سدره
 عنایت الهی ساکن و مستریح باشند و تمسک نمایند به آنچه الیوم سبب عزّت و ارتفاع
 است.» (۲)

تمرین:

جملات زیر را کامل کنید:

الف- امروز روز ----- است.

ب- امروز روز ----- است.

ج- جمیع مردم دنیا باید ----- و ----- در ظلّ ----- ساکن و ----- باشند.

د- مردمان دنیا باید تمسک نمایند ----- سبب ----- است.

۲- بعضی از فیوضاتی را که خداوند در این یوم به بشر اعطاء فرموده نام ببرید.

۳- فهرستی از کارهایی که برای ترقّی بشر می توانید انجام دهید درست کنید.

قسمت چهارم:

حضرت بهاءالله می فرمایند:

«امروز روزی است که بحر رحمت ظاهر است و آفتاب عنایت مُشرق و سحاب جود

مرتفع. باید نفوس پژمرده را به نسائم محبت و مودت و میاه مرحمت تازه و خرم نمود» (۳)

تمرین:

۱- جملات زیر را تکمیل کنید:

الف- در این روز بحر -----

ب- در این روز آفتاب -----

ج- در این روز سحاب -----

د- روزی است که باید نفوس پژمرده را به نسائم ----- و ----- و ----- و میاه

----- و ----- نمود.

۲- کدامیک از موارد ذیل پژمردگان را نشاط و طراوت می بخشد؟

- کمک به آنها برای کسب تحصیل.
- کمک به ازدیاد قابلیت آنها جهت مشورت.
- جمع آوری خوراک و پوشاک برای آنها.
- بهره مندی از نتایج علم در زندگی روزمره.
- آنها را در احزاب سیاسی داخل کردن.
- کلمه الله را با آنها در میان گذاشتن.
- متقاعد کردن آنها به نسبه خریدن چیزهایی که لازم ندارند.
- ازدیاد آگاهی آنها درباره اهمیّت دعا و مناجات.
- تشویق آنها به کارهای با ارزشی که انجام می دهند.
- مساعدت آنها در ارائه شکایت خود به اولیای امور از طریق قانونی.
- تشکیل دادن جلسات تظاهراتی برای آنها.
- فروش مشروبات الکلی به آنها برای فراموش کردن غم غصّه خود.
- فراهم کردن مزایای سیستم مراقبت بهداشتی برای آنها.
- دائرکردن «دیسکوتک» برای خوشگذرانی آنها.
- تبلیغ آنها برای شناختن مظهرالهی در این روز.
- مساعدت آنها در درک قدر و منزلت تأییدات الهی.

قسمت پنجم:

حضرت بهاءالله می فرمایند:

«امروز عظیم است چه که در جمیع کتب به یوم الله معروف. جمیع انبیاء و اصفیاء طالب
لقای این یوم بدیع بوده اند و همچنین احزاب مختلفه ارض و چون آفتاب ظهور از سماء
مشیت الهی اشراق نمود، کل منصعق و مدهوش مشاهده گشتند الا من شاء الله» (۴)

تمرین:

۱- جملات زیر را کامل کنید:

- الف- امروز ----- در جمیع کتب -----.
- ب- جمیع ----- و ----- این یوم -----.
- ج- همچنین ----- ارض-----.
- د- و چون آفتاب ظهور ----- کل ----- و ----- گشتند الا -----.

۲- نص فوق نمایانگر این است که امروز روز تحقق وعود الهیه است. جمیع انبیا و مظاهر مقدسه بشارت به این ظهور و استقرار صلح اکبر بر روی زمین داده اند. اما وقتی موعود جمیع اعصار ظاهر شد، فقط عدّه معدودی ندای او را لبیک گفتند. بسیاری در خواب غفلت فرو مانده و عدّه ای دیگر با بغض و تعصب و عداوت مظهر امر را مورد اذیت و آزار قرار دادند. پس مهم است کمی تأمل کرده و بیندیشیم که به چه علت این نفوس که مشتاق ظهور موعود امم بودند از شناختن او باز ماندند. این موضوع را در گروه خود بحث کنید و سعی نمایید بعضی از علل آن را مشخص کرده، نتیجه را در اینجا بنویسید.

۳- اکنون در قلب خود به این سوالات پاسخ دهید فکر می کنید به چه علت شما موفق به شناختن حضرت بهاءالله شده اید؟ چگونه می توانید قدردانی خود را از به دست آوردن چنین موهبتی ابراز دارید؟

قسمت ششم:

حضرت بهاء الله می فرمایند:

«قَدْ اضْطَرَبَ النَّظْمُ مِنْ هَذَا النَّظْمِ الْأَعْظَمِ وَاخْتَلَفَ التَّرْتِيبُ بِهَذَا الْبَدِيعِ الَّذِي مَا شَهِدَتْ عَيْنُ
الْإِبْدَاعِ شِبْهَهُ اغْتَمِسُوا فِي بَحْرِ بَيَانِي لَعَلَّ تَطْلُعُونَ بِمَا فِيهِ مِنْ لُثَالِي الْحِكْمَةِ وَالْأَسْرَارِ. إِيَّاكُمْ
أَنْ تَوْقِفُوا فِي هَذَا الْأَمْرِ الَّذِي بِهِ ظَهَرَتْ سُلْطَنَةُ اللَّهِ وَاقْتِدَارُهُ» (۵)

«نظم و ترتیب از چنین نظم اعظمی مضطرب شد و به این امر بدیع ترتیب به هم خورد.
امری که چشم روزگار مانند آن را تا حال ندیده است. در دریای بیاناتم غوطه ور شوید تا
اینکه از لثالی حکمت و اسرار آن مطلع گردید مبادا (از ورود) در این امری که سلطنت و
اقتدار الهی به آن ظاهر می شود توقف کنید.» (ترجمه)

تمرین:

۱- جملات زیر را کامل کنید:

الف- ----- دنیا ----- از ----- اعظم.

ب- ----- بشر ----- از این ----- بدیع.

ج- ما بایستی خود را ----- بیان او ----- تا لثالی ----- مستور در عمق آن -----.

د- ما نباید در ----- این امر و ----- ایمان به آن -----.

ه- این امری است که به آن ----- خداوند ----- و ----- استقرار یافت.

۲- منظور از مضطرب شدن نظم (نظم و تعادل) چیست؟

۳- چه چیز تعادل دنیا را برهم زده؟

۴- چه علائمی نشان می دهد که عالم نظمش را از دست داده؟

۵- چه علائمی نشان دهنده تحولات اساسی زندگی بشر است؟

۶- نظم بدیع که حضرت بهاءالله به آن اشاره می کنند چیست؟

۷- چگونه باید در بحر بیان حضرت بهاءالله غوطه ور شویم؟

۸- غوطه ور شدن در بحر بیان ایشان چگونه برافکار ما تأثیر می گذارد؟

۹- غوطه ور شدن در بحر بیان ایشان چگونه بر اعمال ما تأثیر می گذارد؟

۱۰- برای استقرار نظم جهانی حضرت بهاءالله از کجا انرژی روحانی بدست می آوریم؟

۱۱- معنی کلمه توقّف کردن چیست؟

۱۲- اگر در قبول حقانیت امر تردید کنیم چه تأثیری در قوای روحانی ما می گذارد؟

قسمت هفتم:

حضرت عبدالبهاء می فرمایند:

«ای احبای الهی یوم اتحاد است و روز یگانگی در عالم ایجاد. إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الَّذِينَ يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِهِ صَفًّا كَأَنَّهُمْ بُنْيَانٌ مَرْصُورٌ. ملاحظه فرمایید که صفاً می فرمایند یعنی جمیع مرتبط و متصل به هم و ظهیر یکدیگر. مجاهده در این آیه مبارکه در این کور اعظم به سیف و سنان و رماح و سهام نبوده بلکه به نوایای صادقه و مقاصد صالحه و نصائح نافعه و اخلاق رحمانیه و افعال مرضیه و صفات ربّانیه و تربیت عمومیه و هدایت نفوس انسانیّه و نشر نفحات روحانیه و بیان براهین الهیه و اقامه حجج قاطعه صمدانیه و اعمال

خیریه بوده و هست» (۶)

«همانا خداوند کسانی را که چون دیوار محکم بودند و برای امرش در صفوف فشرده جهد

نمودند دوست دارد.» (ترجمه)

تمرین:

۱- جملات زیر را کامل کنید:

الف- حضرت عبدالبهاء می فرمایند: الیوم یوم ----- است روز ----- در عالم -----.

ب- آن حضرت بیان می فرمایند که: خدا کسانی را که چون ----- بودند و برای امرش -----

نمودند دوست دارد.

ج- حضرت عبدالبهاء بیان می فرمایند که: صفاً یعنی ----- و ----- به هم و ----- یکدیگر.

د- حضرت عبدالبهاء بیان می فرمایند که: مجاهده در خدمت امر در این ----- اعظم این نیست که

به ----- و ----- و ----- و ----- پیش رویم بلکه به ----- و ----- و -----

و ----- و ----- و ----- و ----- و ----- و ----- و ----- و -----

----- بوده و هست.

۲- امروز روز اتحاد نوع بشر است. برای آگاهی از عظمت این امر (اعظمت این عمل) به دسته بندیهای

بیشماری که باعث جدایی بشر از یکدیگر شده است فکر کنید. فهرستی از آنچه به فکرتان می رسد در اینجا

بنویسید.

۳- چه قوه ای می تواند این مردم ستیزه جو را متحد سازد؟

۴- ماهیت این مجاهده که به آن مشغول هستیم چیست؟

۵- چگونه باید در این پیکار مجاهده کنیم؟

۶- در کنار سلاحهایی که باید در این مجاهده به کاربریم علامت بگذارید:

- سخاوت

- نیت خالص

- خشم

- سجایای رحمانی

- جنگ میکروبی
- انگیزه های شرافتمندانه
- آرزوی رهبری مردم
- تکبر و غرور
- عشق به عدالت
- تظاهر به درستکاری
- جنگ شیمیائی
- اسلحه
- کارد و خنجر
- قوه کلمه الله
- خود پسندی
- اعمال حسنه
- قوه دعا و مناجات
- محبت الله
- محبت به انسانها
- توکل به خدا
- منفعت طلبی
- تشویق
- راهنمایی موثر و مفید
- سلاحهای اتمی
- پول
- ایمان
- علاقه مند به زیر نفوذ قرار دادن دیگران به منظور - میل به تسلط بر دیگران به منظور استقرار عدالت اصلاح شخصیت آنها.

۷ - کدامیک از عبارات زیر نمایانگر اموری است که در این مجاهده به کار می بریم:

- انجام اعمال خیریه
- تعلیم و تربیت دیگران
- مجبور نمودن دیگران به انجام کاری که ما می خواهیم.
- تبلیغ امرالله.
- اعلان امر.
- دسته بندی افراد برطبق امیال خود
- مبارزه برای منافع گروهی که به آن تعلق داریم.
- ارائه دلایل محکم از حقیقت ظهور حضرت بهاء الله.
- غوطه ورشدن در بحریانات مبارکه.
- جوروستم به ناتوانان ومظلومان.
- ازصمیم قلب تلاوت دعا ومناجات.
- تاراج وچپاول مال مردم.
- جمع کردن ثروت باسرقت ازدیگران.

قسمت هشتم:

بدون شک با مطالعه عبارات مذکور در فوق بیش از پیش به عظمت این یوم پی برده اید. چنین آگاهی فزاینده ای در همه ما این اشتیاق را به وجود می آورد که قیام کرده و به خدمت و تبلیغ امر مشغول شویم و اعمال

فداکارانه انجام دهیم. برای آنکه ضرورت اشتغال به خدمت امر را از نظر دور نداشته باشیم، قسمتی از توقیع ۲۸ ژانویه ۱۹۳۹ حضرت ولی امرالله را از حفظ کنید:

«دیگر وقتی نمانده که به هدر رود. جایی برای شک و تردید وجود ندارد. مردم مشتاق مانده حیاتند. میدان آماده است. عهد وثیق و محکم گرفته شده. نقشه الهی به حرکت آمده و با گذشت هر روز بر سرعت آن افزوده می گردد، قوای ملکوتی و زمینی به نحوی اسرارآمیز در تحقق آن کمک می نمایند. چنین فرصتی دیگر به دست نمی آید. بگذارید آنان که در شک و تردیدند برخیزند و بنفسه حقیقت این بیانات را دریابند. مجاهدت و استقامت ضامن فتح و ظفر کامل و نهایی است.»

زندگی حضرت باب

هدف:

فراگیری بیان تاریخ حضرت باب و درک قدر و ارزش قوای مکنونه در دوره رسالت کوتاه و شورانگیز آن حضرت.

تمرین عملی:

با چند خانواده ملاقات نمایید و با ارائه تصاویر شرحی ساده و واضح از حیات حضرت باب با آنان در میان گذارید.

قسمت اول:

دور بابی درسال ۱۸۴۴ شروع و فقط به مدت نه سال به طول انجامید. هدف اصلی این دور، هموار ساختن راه برای ظهور حضرت بهاءالله بود. اگرچه مدت دور بابی کوتاه بود، ولی دارای چنان قوای روحانیه عظیمی بود که اثرات آن تا صدها نسل آینده احساس خواهد شد.

حضرت باب که نام مبارکشان سید علی محمد است، در تاریخ ۲۰ اکتبر ۱۸۱۹ (اول محرم ۱۲۳۵ هجری قمری) در شهر شیراز که در جنوب ایران و در منطقه فارس می باشد، متولد شدند. اکثر مردم ایران تابع شعبه ای از اسلام می باشند. که منتظر ظهور موعودی به نام حضرت قائم است و کلمه قائم یعنی کسی که به پا می خیرد. اصل و نسب حضرت باب به حضرت محمد رسول اکرم راجع و خاندان ایشان به نجابت و اصالت معروف و موصوف بودند. حضرت باب هنوز طفل بودند که پدرشان وفات کرد، لذا در دامن دایی بزرگوار خود پرورش یافتند. دایی حضرت را در سنین کودکی به مدرسه فرستادند. و هر چند حضرت باب از علم لدنی برخوردار بوده و احتیاج به تعلیمات بشری نداشتند ولی با وجود این به میل دایی بزرگوار رفتار نمودند. اما معلم ایشان شیخ عابد فوراً متوجه استعداد عظیم هیکل اطهر شد و متوجه شد که چیزی برای تعلیم به این طفل خارق العاده ندارد. او داستان ذیل را از ایامی که حضرت باب به مدرسه می رفتند نقل می نماید:

«من یک روز به حضرت باب گفتم جمله اول قرآن را که بسم الله الرحمن الرحيم است تلاوت کنند. فرمودند: من تا معنی این جمله را ندانم تلاوت نمی کنم من این طور وانمود کردم که معنی آن را نمی دانم. فرمودند: من معنی آن را می دانم. اگر اجازه می فرمایید بگویم. آن وقت شروع به شرح آن فرمودند. چه بیان عجیبی بود. سراپای مرا حیرت فروگرفت. هنوز شیرینی گفتار آن حضرت در مخیله من موجود است. چاره ندیدم جز اینکه ایشان را نزد دایی ببرم و سفارشهای لازمه را به ایشان بنمایم که در حفظ این امانت جدیت فراوان به خرج دهند و به جناب دایی گفتم من خودم را لایق نمی دانم که به این طفل درس بدهم. جناب دایی تنها بودند. کسی آنجا نبود. به ایشان گفتم من این طفل را آوردم که به شما بسپارم. این طفل مثل سایرین نیست. من قوه ای در این طفل می بینم که جز در حضرت صاحب الزمان در سایرین آن قوه نیست. لهذا لازم است خیلی توجه کنید. بگذارید در منزل بماند. زیرا حقیقتاً احتیاج به معلم ندارد. ولکن جناب دایی به حضرت باب تأکید کردند که به مکتب برگردند و درس بخوانند و با لهجه ملامت آمیزی به حضرت گفتند: مگر به شما نصیحت نکردم که مانند سایر اطفال رفتار کنی و به هر چه معلم می گوید گوش بدهی؟ برای مراعات خاطر دایی، حضرت باب به مکتب مراجعت کردند. روح آن حضرت بسیار قوی بود. روز به روز آثار علم لدنی و حکمت و دانش خارج از حدود بشری در آن حضرت آشکار تر می شد به حدی که من از شمارش آن قاصر هستم.» (۱)

بالاخره دایی حضرت باب تصمیم گرفتند که ایشان می توانند مدرسه را ترک کنند. و حضرت باب به همراه دایی مشغول تجارت در شهر بوشهر واقع در جنوب غربی شیراز شدند. در این دوره از زندگی ایشان بود که

ازدواجشان واقع گردید. از این ازدواج فرزندی به وجود آمد به نام احمد که در طفولیت، یک سال قبل از اینکه حضرت باب اظهار قائمیت بنمایند صعود نمود.

در ایام جوانی، چنان آثار عظمت و قدرت از حضرت باب به ظهور رسید که هیچ کس نمی توانست با آن برابری کند. صفات خارق العاده و ممتازی که در دوران رسالت کوتاه و غم انگیزشان به ظهور رسید، از همان ایام جوانی در آن حضرت ظاهر و هویدا بود. حضرت ولی عزیر امرالله درمورد حضرتشان می فرمایند:

«جوان نجیب و مقتدر که در تواضع و فروتنی و شکیبائی بی همتا، در آرامش و صفا و

وقار تزلزل ناپذیر و در سخن و بیان فریبنده و جذاب» (۲) (ترجمه)

بخشهای آینده نمی توانند چنانچه شایسته است به شرح وقایع حیات عنصری آن حضرت بپردازند. ولی همین توصیف مختصر باید در قلوب ما شعله ای از آتش عشقی که قلوب هزاران هزار نفر از پیروانش را شعله ور نمود روشن نماید.

تمرین:

۱- نام حضرت باب چه می باشد؟

۲- در چه تاریخی و در کجا بدنیا آمدند؟

۳- معنی کلمه «قائم» چیست؟

۴- اصل و نسب خاندان مبارک به که راجع است؟

۵- بعد از صعود والدشان چه کسی سرپرستی ایشان را به عهده گرفت؟

۶- مقصود از این مطلب که از طرف خداوند به ایشان «علم لدنی» عطاء شده چیست؟

۷- وقتی معلمشان متوجه استعداد عظیم ایشان شد چه فکری نمود؟

۸- قرآن چیست؟

۹- عبارت «حکمت و دانش خارج از حدود بشری» چه معنی می دهد؟

۱۰- حضرت باب بعد از ترک مدرسه چه کردند؟

۱۱- به زبان خودتان داستانی را که معلم ایشان تعریف نموده است بنویسید.

قسمت دوم:

قبل از اینکه حضرت باب رسالت خویش را اعلان نمایند، برخی از نفوس در اکناف عالم به اعماق قلب خویش می دانستند که موعود به زودی ظاهر خواهد شد. یکی از این نفوس مقدّسه جناب سیّد کاظم رشتی بودند که در شهر کربلا در عراق زندگی می کردند. ایشان شاگردان زیادی داشتند و حیات خویش را وقف آماده ساختن آنان برای ظهور قائم موعود پس از انتظاری طولانی نمودند و مرتباً به آنان گوشزد می نمود که بعد از وفات او ترک خانه و خانمان نموده و با قلوبی فارغ از امیال دنیوی در دیار پخش شده و به دنبال موعود محبوب به جستجو پردازند.

بعد از وفات سیّد کاظم، یکی از برجسته ترین شاگردانش به نام ملاحسین به مسجدی رفته و مدّت ۴۰ روز به دعا و توجّه مشغول گردید و در این مدّت قلبش کاملاً جهت دریافت الهامات الهی آماده شد. بعد از این ۴۰ روز به همراهی دو نفر از یارانش عراق را ترک و به جستجوی موعود پرداخت. اوّل به شهر بوشهر رفت اما مدّت توقّف ایشان در بوشهر آنقدرها طول نکشید باطناً حس می کرد که قوه ای پنهانی او را به جانب شمال می کشاند لذا بزودی به جانب شیراز روان گشت. پس از اینکه به دروازه شهر رسیدند به همراهان خود گفت که مستقیماً به مسجد رفته و در آنجا منتظر باشند تا ایشان به نزد آنان مراجعت نمایند.

جناب ملاحسین در همان روز چند ساعت قبل از غروب آفتاب در حالی که در خارج دروازه شهر قدم می زد جوان وقاری را مشاهده نمود که ضمن خوشامدگویی او را به منزلش دعوت کرد تا بعد از این سفر طولانی گرد سفر را شسته و استراحت نماید. جناب ملاحسین بقدری از نجابت و رفتار پرجذبه این جوان شگفت انگیز تحت تأثیر قرار گرفته بود که به دنبال ایشان روان و به زودی به درب خانه ای ساده رسیدند و سپس به داخل منزل وارد و در اتاقی در طبقه بالا نشستند. میزبان بزرگوار فرمود تا ظرف آبی آوردند تا مهمان دست و روی خود را از گرد سفر بشوید و سپس به دست خویش چای به او مرحمت فرمودند و بعد از مراسم مهمان نوازی با مهمان خویش شروع به صحبت فرمودند. جناب ملاحسین شرح این مکالمه تاریخی را بعداً چنین بیان نمودند:

«حدود یک ساعت از شب گذشته بود که آن جوان بزرگوار با من به مکالمه پرداخت و از من

سؤال فرمود بعد از جناب سیّد کاظم رشتی مرجع مُطاع شما کیست؟ عرض کردم مرحوم سیّد در

اواخر حال سفارش می فرمودند که بعد از وفاتشان هر یک از شاگردان باید ترک وطن گوید و در اطراف به جستجوی موعود محبوب پردازد. این است که من برای انجام امر استاد بزرگوارم به ایران مسافرت کردم و هنوز هم که هست به جستجوی موعود مشغولم. سؤال فرمودند آیا استاد بزرگوار شما برای حضرت موعود اوصافی مخصوص و امتیازاتی بخصوص معین فرموده اند یا نه؟ عرض کردم آری می فرمود حضرت موعود از خاندان نبوت و رسالت است. از اولاد حضرت فاطمه زهرا علیها سلام الله است. سن مبارکش وقتی که ظاهر می شود کمتر از ۲۰ و متجاوز از ۳۰ سال نیست. دارای علم الهی است. قامتش متوسط است. از شرب دخان برکنار و از عیوب و نواقص جسمانی منزّه و مبرا است. میزبان محترم لمحّه ای سکوت فرمود سپس با لحن بسیار متینی فرمودند: «نگاه کن، این علامات را که گفتمی در من می بینی؟» بعد یکایک علامات را ذکر فرمودند و با شخص خود تطبیق نمودند.» (۳)

در خلال آن شب، حضرت باب با ادله و براهین واضح و قاطع به ملاحسین اثبات فرمودند که قائم موعود می باشند و با سرعتی خارق العاده به تفسیر اولین قسمت از سوره یوسف که از سوره های مهم قرآن است پرداختند و سپس خطاب به ملاحسین فرمودند:

«شما اول کسی هستید که به من مؤمن شده اید. من باب الله هستم و شما باب الباب. باید ۱۸ نفر به من مؤمن بشوند به این معنی که ایمان آنها نتیجه تفحص و جستجوی خود آنها باشد بدون اینکه کسی آنها را از اسم و رسم من آگاه کند، مرا بشناسد و به من مؤمن شوند. آن وقت یکی از آنها را انتخاب می کنم که با من در سفر مکه همراهی کند. در مکه امرالهی را به شریف مکه ابلاغ خواهم کرد. از آنجا به کوفه خواهم رفت. در مسجد کوفه امرالهی را آشکار خواهم ساخت شما باید آنچه امشب جریان یافت از همراهان خود و سایر نفوس مکتوم دارید.» (۴)

عظمت ظهور روح و روان ملاحسین را با هیجان و سرور، خوف و حیرت مسخر نمود. او چنین اظهار داشت:

« قبل از عرفان امرالهی چقدر ضعیف و ناتوان بودم و چه مقدار خوف و جبن در وجودم سرشته بود... نمی توانستم چیزی بنویسم و نمی توانستم راه بروم. دست و پایم همیشه ارتعاش داشت و می لرزید. اما بعد از وصول به عرفان مظهر امرالهی به جای جهل، علم و دانش ربانی و در عوض ضعف، قوت و قدرت عجیبی در وجود من پیدا شد. به طوری که خود را دارای توانایی و تهور فوق العاده می دیدم و یقین داشتم که اگر تمام عالم و خلق جهان به مخالفت من قیام نمایند یک تنه بر همه غالب خواهم شد. جهان و آنچه در آن هست مانند مستی خاک در چشمم جلوه می نمود و صدای جبرئیل را که پنداشتم در من تجسم یافته می شنیدم که به خلق عالم می گفت: ای اهل عالم بیدار شوید زیرا صبح روشن دمید. برخیزید و از فیض ظهور و برکت امرالهی برخوردار شوید، باب

رحمت الهی باز است ای اهل عالم همه داخل شوید زیرا آن کسی را که منتظر بودید ظاهر شد.

اینک پیدا و آشکار و شما را به خوان وصال دعوت می نماید.» (۵)

اظهار امر حضرت باب در شب ۲۳ می ۱۸۴۴ (۵ جمادی الاولی ۱۲۶۰) به وقوع پیوست. هیکل اطهر در آن وقت ۲۵ سال از عمر مبارکشان می گذشت. چندین سال بعد در جشن سالگرد بعثت مبارک حضرت باب، حضرت عبدالباها در خطابی در مجمع یاران چنین فرمودند:

«امروز روز بعثت حضرت اعلی است. روز مبارکی است مبدا اشراق است، زیرا ظهور حضرت باب مانند طلوع صبح صادق بود... این یوم، یوم مبارکی است مبدا فیض است بدایت طلوع است اول اشراق است. حضرت اعلی در چنین روزی مبعوث شد و ندا به ملکوت ابهی نمود و بشارت به ظهور جمال مبارک داد و به جمیع طوایف ایران مقابلی کرد.» (۶)

تمرین:

- ۱- نام شخص مقدّسی که مردم را برای ظهور حضرت اعلی درست قبل از ظهور ایشان آماده می نمود ذکر نمایید؟
- ۲- سید کاظم رشتی مرتباً شاگردان خویش را نصیحت می نمود که بعد از وفات او باید ----- خانه و ----- نموده و با قلبی ----- از امیال ----- در دیار پخش شده و به دنبال ----- .
- ۳- یکی از بارزترین شاگردان سید کاظم ----- بود.
- ۴- جناب ملاحسین بعد از وفات سید کاظم چه کرد؟

۵- چهار جمله بنویسید که در هر کدام از آنها حداقل دو کلمه از کلمات ذیل استفاده شده باشد: اسلام، مسلمان، قرآن، مسجد، مدینه، مکه.

- -----
- -----
- -----
- -----

۶- چگونه حضرت باب از ورود ملاحسین به شیراز مطلع شدند؟

-
-

۷- بعد از ورود به منزل، حضرت باب چه سوالاتی از جناب ملاحسین نمودند؟

•
•
۸- سید کاظم رشتی چه اوصافی را برای شناخت حضرت موعود برای شاگردان خود مشخص نموده بود؟
حضرت موعود از ----- است از اولاد ----- است. سن مبارکش وقتی که ظاهر می شود
از ----- و ----- سال نیست. دارای ----- است ----- است از ----- برکنار و از
عیوب و ----- است.

۹- حضرت فاطمه زهراء علیها سلام الله کیست؟

۱۰- آیا حضرت باب آن اوصافی را که ملاحسین در جستجویش بود دارا بودند؟

۱۱- لقب باب به چه معناست؟

۱۲- حضرت اعلی چه لقبی به ملاحسین عنایت فرمودند؟

۱۳- معنی این لقب چیست؟

۱۴- حضرت باب به ملاحسین فرمودند که قبل از اینکه امر خود را علناً اظهار فرمایند چه باید واقع شود؟

۱۵- جناب ملاحسین حالات خویش را بعد از ایمان به حضرت باب چنین توصیف می نمایند:

قبل از عرفان امر الهی چقدر ----- و ----- بودم، نمی توانستم چیزی ----- و نمی
توانستم ----- دست و ----- همیشه ----- اما بعد از -----
به جای ----- و در عوض ----- در وجود من پیدا شد به طوری که
خود را دارای ----- و ----- و یقین داشتم که اگر ----- یک
تنه بر ----- .

۱۶- اظهار امر حضرت اعلی در چه هنگامی بوقوع پیوست؟

۱۷- حضرت باب در هنگام اظهار امر چند سال داشتند؟

قسمت سوم:

بعد از جناب ملاحسین، هفده نفر دیگر جستجو نموده مستقلاً و به تنهایی توانستند محبوب قلبی خود یعنی
حضرت باب را بیابند، و هر کدام به هدایت خداوند حقیقت ظهور جدید را یافته مؤمن شدند. بعضی در عالم رویا،
برخی در حین دعا و تعدادی دیگر در حالت توجّه و تذکر محبوب عالمیان را شناختند. و جمیع این نفوس مبارکه
جز یک نفر به حضور مبارک در شیراز مشرف شدند. شخصی که به حضور حضرت باب مشرف نشد بانویی
بی نظیر و با استعداد به نام طاهره بود. او حضرت باب را در عالم رویا شناخت و به عنوان موعود محبوب قبول

نمود و یکی از مروّجین بزرگ امر مبارکش گردید. هیجدمین شخصی که افتخار این را یافت تا جزو پیروان ایشان شمرده شود جوانی بود ۲۲ ساله معروف به قدّوس، ایشان علی رغم جوانی دارای شخصیتی نمونه و شجاعت و ایمانی بود که کمتر کسی را با ایشان می توان برابر نمود. اولین گروه مؤمنین با جناب ملاحسین که ۱۸ نفر بودند از طرف حضرت باب به «حروف حی» موسوم گردیدند. آنها حواریون منتخب ایشان بودند.

همین که تعداد حروف کامل شد، حضرت باب جناب ملاحسین را احضار و دستورات ذیل را به او دادند:

« نزدیک است که از هم جدا شویم. شما باید دامن همّت برکمر زنید و به تبلیغ امرالله قیام کنید. خداوند شما را محافظت خواهد کرد و قرین نصرت و موفّقیت خواهد ساخت. اینک در کربلا سیر نمایید و همانطوری که باران زمین را سرسبز می سازد شما نیز مردم را از باران برکات خود که خداوند عنایت فرمود، سرسبز سازید... من هم با جناب قدّوس که به حجّ بیت می روم و تو را برای روبرو شدن با دشمن خونخوار می گذاریم. مطمئن باش که به موهبت کبری فائز خواهی شد اکنون به طرف شمال عزیمت فرما و از بلاد اصفهان و کاشان و قم و طهران عبور نما. از خدابخواه که در طهران به مشاهده مقرّ سلطنت الهی موفّق شوی و در مقرّ محبوب واقعی ورود نمایی. در سرزمین طهران سرّی موجود است و رازی پنهان که اگر ظاهر شود جهان بهشت برین گردد. امیدوارم تو به فضل و موهبت آن محبوب بزرگوار برسی.»^(۷)

بعد از اینکه به ملاحسین امر فرمودند که به طهران برود آنگاه سایر حروف حی را احضار فرمودند و هر یک را به طرفی مأموریت دادند و در حین وداع و خداحافظی به آنها فرمودند که باید آمال و آرزوهای دنیوی را به کنار گذارند و در طول و عرض جهان پراکنده شوند و امر مبارک را ابلاغ نمایند و خطاب به آنان فرمودند:

«ای یاران عزیز من! شما در این ایام حامل پیام الهی هستید... به واسطه صدق گفتار و رفتار خود نماینده قوت و نورانیت ربّانی گردید و مظهر صفات الهیه گردید. به ضعف و عجز خود نظر نکنید به قدرت و عظمت خداوند مقتدر و توانای خود ناظر باشید... به نام خداوند قیام کنید به خدا توکل نمایید و به او توجّه کنید و یقین داشته باشید که بالاخره فتح و فیروزی با شما خواهد بود.»^(۸)

در اکتبر سال ۱۸۴۴ حضرت باب به همراهی جناب قدّوس عازم حجّ بیت الله شدند و به مکه و مدینه تشریف بردند. این دو شهر واقع در عربستان و برای پیروان اسلام مقدّس می باشد در هنگامی که در مکه تشریف داشتند توقیعی به شریف مکه نازل و در آن به وضوح رسالت خویش را اعلان و شریف را دعوت به ایمان و قبول امر مبارک فرمودند. امّا شریف مکه که به امور خویش سرگرم بود به پیام الهی پاسخ نداد. حضرت باب از مکه به همراهی قدّوس به مدینه که مرقد حضرت رسول اکرم می باشد توجّه فرمودند. و بعد از زیارت این مدینه مقدّسه

به ایران مراجعت نمودند پس از ورود به بوشهر، قدّوس را فراخوانده و با این کلمات او را به حرکت به سوی شیراز امر فرمودند:

«دوران مصاحبت من و تو به پایان رسیده ساعت جدایی نزدیک است دیگر در این دنیا یکدیگر را ملاقات نخواهیم کرد مگر در عالم ابدی و ملکوت الهی... در کوچه و بازار شیراز، مصیبت بسیار به تو خواهد رسید جسم تو اذیت شدیدی خواهد یافت ولکن در مقابل اقدامات دشمنان غلبه با تو خواهد بود. آنقدر عمر خواهی کرد که به حضور حضرت مقصود خواهی رسید. در آنجا هر درد و مصیبتی را فراموش خواهی کرد و به جنود غیب مؤید خواهی گشت و شجاعت و عظمت تو را به تمام دنیا اعلان خواهد نمود. عنقریب جام شهادت را در راه خدا خواهی نوشید من هم پس از تو شهید خواهم شد و در ملکوت جاودانی به هم خواهیم رسید.»^(۹)

تمرین:

۱- حضرت باب به اولین گروه مؤمنین که ایشان را به عنوان شخص موعود شناختند، چه لقبی عنایت فرمودند؟

۲- تعداد اولین گروه مؤمنین چند نفر بود؟

۳- اولین کسی که حضرت باب را شناخت چه نام داشت؟

۴- آخرین حرف حیّ چه نام داشت؟

۵- حرف حیّ چگونه به حقانیت ظهور حضرت باب هدایت شدند؟

۶- کدامیک از حروف حیّ به حضور مبارک مشرف نشدند؟

۷- کدامیک از حروف حیّ را حضرت باب برای همراهی خود در سفر حج انتخاب فرمودند؟

۸- بعد از تکمیل حروف حیّ حضرت باب ملاحظه را احضار و به او دستورات ذیل را عنایت فرمودند:

نزدیک است که شما باید و به تبلیغ خداوند

اینک در بلاد و همان طوری که می سازد شما نیز مردم را

خود که عنایت فرمود سازید.

۹- حضرت باب به ملاحظه فرمودند که از چه راهی به سفر خویش ادامه دهد؟

۱۰- مطلب ذیل را حفظ نمایید:

«از خدا بخواه که در طهران به مشاهده مقرّ سلطنت الهی موفق شوی و در قصر محبوب واقعی ورود نمایی. در سرزمین طهران سرّی موجود است و رازی پنهان که اگر ظاهر شود، جهان بهشت برین گردد. امیدوارم تو به فضل و موهبت آن محبوب بزرگوار برسی.»^(۷)

۱۱ - چه رازی در طهران پنهان بود؟

۱۲ - بعد از اعطای دستورات لازمه به ملاحسین جهت توجّه به طهران، هیکل اطهر چه دستوراتی به سایر حروف حیّ دادند؟

۱۳ - حضرت بابد در چه زمانی عازم حجّ بیت الله شدند؟

۱۴ - در هنگام سفر حج حضرت باب به چه شهرهایی تشریف بردند؟

۱۵ - حضرت باب در مکه به جهت چه کسی توقیعی عنایت فرمودند؟

۱۶ - چرا مدینه برای مسلمین شهر مقدّسی می باشد؟

۱۷ - لغت «مرقد» چه معنی دارد؟

۱۸ - در جای خالی ذیل بنویسید که حضرت باب پس از رسیدن به بوشهر به جناب قدّوس چه فرمودند؟

۱۹ - حضرت باب به جناب قدّوس وعده زیارت چه کسی را دادند؟

قسمت چهارم:

جناب قدّوس با شور و شعف در شهر شیراز شروع به تبلیغ امر جدید نمود. اما خیلی زود با مخالفت ملایان و حاکم استان روبرو گردید. حاکم شهر که مردی شریر و ظالم بود، دستور داد که جناب قدّوس و یکی از همراهان ایشان را دستگیر نمایند. او دستور داد تا محاسن آن دو نفس مقدّس را سوزانده و بینی ایشان را سوراخ و ریسمانی از آن رد کرده و به اصطلاح مهار نمایند و درکوچه و بازار شهر در جلوی انظار مردم بگردانند «تا مردم عبرت بگیرند و بدانند که هر که کافر شود سزایش این است»^(۱۰)

پس از تحمّل این اهانتها جناب قدّوس و همراهشان را از شهر شیراز بیرون کردند و به آنها گفتند اگر برگردید به عذاب شدید مبتلا و به دار آویخته خواهید شد. این دو نفس مقدّس به واسطه این بلایا افتخار این را یافتند که اوّلین افرادی باشند که در ایران در راه امر جدید مورد اذیت و آزار قرار می گیرند. حضرت عبدالبهاء جل ثنائه درباره هزاران نفوسی که بعدها در راه حضرت باب شکنجه و آزار دیدند چنین می فرماید:

«آن نفوس مقدّسه دچار آلام بی منتهی و بلایای لاتحصى شدند در کمال صلابت در برابر امتحانات و افتتانات استقامت فرمودند. هزاران تن مبتلای سجن، شکنجه، زجر و آزار شدند و به مقام شهادت نائل آمدند. منازلشان غارت و تخریب گردید، اموالشان مصادره شد. در کمال سرور حیات مقدّس خویش را فدا نمودند و تا نفس اخیر بر ایمان خویش ثابت قدم ماندند. این نفوس نفیسه سُرج عرفانند و انجم مضمینه درافق اراده الله.» (۱۱)

حاکم به اذیت و آزار قدّوس و همراهانش اکتفا ننمود، متعرض حضرت باب نیز شد. و مأموری چند از شیراز، از سواران خاص خود به بوشهر فرستاد و دستور داد که سید باب را دستگیرکنند و با غلّ و زنجیر به شیراز بیاورند. در بین راه مأمورین حضرت باب را ملاقات نموده که از بوشهر حرکت کرده و به سمت شیراز می آمد. رئیس سواران چنین حکایت کرده است:

«چون به هم رسیدیم، جوانی تحیّت گفت و سلام کرد و از ما پرسید کجا می روید؟ من نمی خواستم مأموریت خودم را به او بگویم. در جواب گفتم حاکم فارس ما را برای کار مهمی به این طرفها فرستاده. آن جوان خندید و فرمود: «حاکم فارس شما را فرستاده که مرا دستگیر کنید. اینک من حاضریم هر طور مأمور هستید رفتار کنید. من خودم نزد شما آمدم و خود را معرفی کردم تا برای یافتن من زحمت نکشید و مشقّت نبینید.» من خیلی متعجّب و سرگردان شدم که چگونه این جوان با این صراحت و استقامت خود را معرفی می کند و خویش را گرفتار بلا می سازد. حیات و سلامتی خود را در خطر می اندازد و سعی کردم که آن همه را ندیده و نشنیده انگارم و از او بگذرم. وقتی خواستم بروم نزدیکتر آمد و فرمود: «قسم به خداوندی که انسان را خلق کرده و او را بر جمیع موجودات فضیلت داده و قلبش را محلّ تجلّی انوار عرفان و محبّت خویش ساخته که من از اوّل عمر تا کنون جز به راستی لب نگشوده ام. همیشه خیر دیگران را خواسته ام و راحتی خود را فدای خلق خدا کرده ام و باعث غم و اندوه هیچکس نشده ام. من می دانم که شما برای دستگیر کردن من می روید نخواستم به زحمت بیفتید و مسؤول حاکم بشوید. آمدم خودم را معرفی کردم اکنون مأموریت خود را انجام دهید.»

از استماع این بیانات بی اختیار از اسبم پیاده شدم. رکاب اسب او را بوسیدم و گفتم: ای فرزند پیغمبر ای نور چشم رسول الله قسم به آن کسی که تو را آفریده و این درجه و مقام عالی را به تو داده که عرض مرا بشنوی و تضرع و زاری مرا بی اثر نگذاری. خواهش دارم از همین جا به هر جا

که می خواهی بروی و در محضر حاکم تشریف نبری. زیرا این شخص مردی ستمکار و پست است. می ترسم تو را اذیت کند. من نمی خواهم که جوانی مثل تو از اولاد پیغمبر گرفتار ستم و خشونت این ظالم شود... فرمود: «در مقابل این نجابت و اصالتی که از تو ظاهر شد، امیدوارم خداوند تو را مورد رضای خود قرار دهد لکن هیچ وقت از قضای الهی روگردان نیستم خدا پناه من است، ملجاء من است، یار و یاور من است، تا آخرین ساعتی که مقرر شده هیچ کس نمی تواند به من اذیت برساند و برخلاف خواست خدا کاری بکند. وقتی آن ساعت مقرر برسد چقدر خوشحال می شوم که جام شهادت را در راه خدا بیاشامم. اینک من حاضریم، مرا نزد حاکم ببر. هیچ کس تو را در این کار سرزنش نخواهد کرد.» وقتی که اینطور فرمود من هم ناچار امر او را اطاعت کردم و مطابق اراده اش عمل نمودم. (۱۲)

حضرت باب مسافرت خود را بی درنگ و بدون قید و بند تا شیراز ادامه دادند. حضرت باب در جلو مأمورین بدون غل و زنجیر راه می پیمودند، همه مجذوب آن بزرگوار گشته و ن هایت خضوع را نسبت به او مراعات می نمودند. سحر کلمات مبارک، خصومت آنان را به آشتی و تکبر و نخوت را به تواضع و عشق مبدل نمود. وقتی که به شیراز رسیدند حضرت باب را به نزد حاکم بردند او را با هیکل مبارک با کمال رذالت و وقاحت رفتار نمود و در حضور جمع به توبیخ و ملامت ایشان پرداخت و سپس ایشان را به ضمانت دائی مبارک آزاد نمود. با وجود اینکه به حضرت باب اجازه داده شد که به منزل برگردند ولی آزادی ایشان محدود بود و فقط اعضای خانواده و تعداد قلیلی از دیگر نفوس اجازه ملاقات با هیکل اطهر را داشتند. در طی چندین ماه بعد علی رغم کوششهای حاکم و علما که می خواستند مانع نفوذ حضرت باب شوند روز به روز بر تعداد پیروان ایشان افزوده می شد.

با ازدیاد شهرت و قدرت حضرت باب خشم و غضب حاکم نیز بیشتر شد و مجدداً امر به دستگیری ایشان داد. این بار حاکم قصد حیات مبارک را نمود اما در همان شب دستگیری مبارک، مرض وبا در شهر شیراز منتشر شده و وحشت و اضطراب عظیمی سرتاسر شهر را فرا گرفت و در طی چند ساعت بیش از صد نفر از این مرض هولناک تلف شدند. یکی از مأمورین که پسرش بطور معجزه آسا به وسیله حضرت باب شفا یافته بود دانست که انتشار این مرض به اراده غالبه الهیه بوده و دست حق در کار است لذا به نزد حاکم رفته و تقاضا نمود حضرت باب را آزاد نماید. حاکم هم از ترس جان خانواده اش و ساکنین شهر حضرت باب را رها نمود به شرط اینکه شیراز را ترک فرمایند. در پاییز ۱۸۴۶ بود که حضرت باب به طرف اصفهان که در شمال شیراز است عزیمت فرمودند. در هنگام خداحافظی به جناب دائی فرمودند:

«منتظر باش که باز در کوههای آذربایجان با یکدیگر ملاقات خواهیم کرد. از آنجا تو را به میدان فدا می فرستم تا افسر شهادت بر سرگذاری. من هم پس از تو به همراهی یکی از

بندگان مخلص و مقرب خدا خواهم آمد و در جهان ابدی یکدیگر را ملاقات خواهیم

نمود.» (۱۳)

تمرین:

۱- وقتی که جناب قُدّوس به شیراز رسیدند چه کار کردند؟

۲- وقتی که جناب قُدّوس در شیراز شروع به تبلیغ دین جدید نمود چه کسی با ایشان مخالفت کرد؟

۳- کلمه «ملاً» چه معنی دارد؟

۴- چه کلماتی شخصیت حاکم را توصیف می نماید؟

۵- حاکم دستور داد که جناب قُدّوس و همراهشان را ----- نموده و سپس ----- آن دو نفس مقدّس را ----- و بینی ایشان را ----- و ----- از آن رد کرده و به اصطلاح ----- نمایند و در کوچه و ----- شهر در جلوی ----- مردم بگردانند.

۶- حاکم به مأمورین خود دستور دارد تا حضرت باب را ----- کنند و با ----- به شیراز -----.

۷- معنی کلمه «کافر» چیست؟

۸- وقتی که مأمورین رسیدند حضرت باب چه می کردند؟

۹- وقتی که مأمورین به حضرت اعلی رسیدند ایشان ----- گفتند و از آنان پرسیدند -----؟
رئیس مأمورین فکر کرد که بهتر است حقیقت را از ایشان پنهان نماید اما حضرت باب خندیدند و فرمودند: -----
شما را ----- که مرا ----- کنید. اینک من ----- که هر طور مأمور هستید -----
من ----- نزد ----- آمدم و ----- را معرفی کردم تا برای ----- من -----
نکشید و ----- نبینید. مأمور سعی کرد که آن همه را ندیده و نشنیده انگارد و از ایشان بگذرد و -----
وقتی که خواست برود حضرت باب فرمودند: «... من همیشه ----- دیگران را خواسته ام و -----
خود را ----- خلق خدا کرده ام و ----- و ----- هیچ کس نشده ام. من ----- که -----
شما برای ----- من می روید نخواستم ----- بیفتید و ----- بشوید آمدم ----- را -----
معرفی کردم اکنون ----- خود را انجام دهید.»

۱۰- چگونه حضرت اعلیٰ خصومت مأمورین را به آشتی مبدل فرمودند؟

۱۱- حضرت اعلیٰ چگونه به شیراز رسیدند؟

۱۲- حاکم چگونه با حضرت باب رفتار نمود؟

۱۳- حاکم چه اقداماتی بر ضد حضرت باب مجری نمود؟

۱۴- علی رغم ----- حاکم و علماء که می خواستند مانع ----- نفوذ حضرت باب شوند روز به روز بر تعداد ----- ایشان افزوده می شد.

۱۵- چه امری باعث شد که بالاخره حاکم حضرت اعلیٰ را آزاد نماید و اجازه دهد شیراز را ترک فرمایند؟

۱۶- وقتی که حضرت باب شیراز را ترک فرمودند به کجا تشریف بردند؟

۱۷- در چه تاریخی به این سفر مبادرت فرمودند؟

۱۸- در هنگام خداحفاظی حضرت باب به جناب دائی چه فرمودند؟

۱۹- وا نمود کنید که شما رئیس محافظه سواره هستید و با همکاری راهنمای خود، داستان مواجه شدن خود را با حضرت باب برای سایر اعضای گروه تعریف نمایید. سعی نمایید داستان را با شور و هیجان لازم در آن موقعیت بیان کنید.

قسمت پنجم:

چون حضرت باب به شهر اصفهان نزدیک شدند به حاکم آن منطقه نامه ای مرقوم فرمودند که برای حضرتش منزلی تهیه نماید تا به آنجا وارد شوند. بر عکس حاکم شیراز، او مردی خوش قلب و با انصاف بود و چنان تحت تأثیر ادب و فصاحت و بلاغت نامه قرار گرفته بود که دستور داد بزرگترین پیشوای روحانی آن منطقه حضرت اعلیٰ را در منزل خویش پذیرائی نماید و نهایت احترام را مجری دارد.

در حین توقف در اصفهان به تدریج شهرت حضرت باب در سراسر شهر منتشر شد و مردم دسته دسته برای تشرّف به حضور آن حضرت و استماع بیانات حکمت آمیز ایشان می آمدند. اما با ازدیاد محبوبیت و معروفیت ایشان حسادت علماء شهر برانگیخته شد زیرا می ترسیدند که مقام و قدرشان را از دست بدهند. لذا به منظور القاء

شبها و برانگیختن ظن و گمان نسبت به حضرت باب به انتشار شایعات و افتراء مشغول شدند و چون با شکست روبرو شدند نقشه ای طرح نمودند تا ایشان را به قتل برسانند. حاکم که ملتفت توطئه و نقشه های علماء بر ضد حضرت باب شد تصمیم گرفت که هیکل اطهر را به منزل خویش ببرد. در منزل پس از ساعتها مکالمه با حضرت باب حاکم بتدریج به عظمت ظهور ایشان پی برد و یک روز که در حضور مبارک در باغ منزلش مشرف بود عرض کرد:

«خداوند به من ثروت زیادی عنایت کرده نمی دانم به چه راهی آنها را خرج کنم فکر کردم اگر اجازه بفرمایید، اموال خودم را در نصرت امر شما صرف نمایم و به اذن و اجازه شما به طهران بروم و محمّدشاه را که نسبت به من خیلی اطمینان دارد به این امر مبارک تبلیغ کنم.» (۱۴)

حضرت باب به این تراوشات مملو از عشق و ایثار چنین پاسخ فرمودند:

«نیت خوبی کرده ای و چون نیت مؤمن از عملش بهتر است، خدا جزای جزیلی به تو برای این نیت مبروره عنایت خواهد کرد. لکن از عمر من و تو در این دنیا این قدرها باقی نمانده و نمی توانیم نتیجه این اقدامات را که گفتی به چشم خود ببینیم. خداوند در پیشرفت امر خود به این وسائل و وسائلی که گفتی اراده نفرموده مقصود را انجام دهد. نمی خواهد این امر را به وسیله حکام و سلاطین مرتفع کند. اراده خدا این است که به واسطه مساکین و بیچارگان و خون شهداء امر خود را مرتفع سازد. مطمئن باش که خدا در آخرت تاج افتخار ابدی بر سرت خواهد گذاشت و برکات بی شمار بر تو نازل خواهد کرد. سه ماه و نه روز از عمر تو بیشتر باقی نمانده...» (۱۵)

همان طوری که حضرت باب پیش بینی فرموده بودند درست بعد از سه ماه و نه روز حاکم وفات نمود. چند روز بعد از وفاتش جانشین او پیغامی به شاه در طهران فرستاد و جویای آن شد که با حضرت باب چه کند. شاه دستور داد تاهیکل اطهر را پنهانی به پایتخت بفرستند و نیت داشت که ایشان را زیارت نماید. بنابراین به همراهی مأمورین، سواره حضرت باب به جانب طهران عزیمت فرمودند.

تمرین:

- ۱- حضرت باب چون به اصفهان نزدیک شدند به چه کسی نامه مرقوم فرمودند؟
- ۲- حاکم اصفهان مردی ----- و ----- بود.
- ۳- حاکم چه دستوراتی به بزرگترین پیشوای روحانی آن منطقه دارد؟
- ۴- در حین توقف در ----- بتدریج ----- حضرت باب در سراسر شهر ----- مردم ----- برای ----- به حضور حضرت باب می آمدند تا ----- ایشان را استماع نمایند.

۵ - چه چیز باعث حسادت علمای اصفهان شد؟

۶ - حاکم چه تدبیری اتخاذ نمود تا حضرت باب را از توطئه هایی که علماء برای ایشان طرح نموده بودند محفوظ دارد؟

۷ - روزی حاکم در هنگامی که در باغ منزلش در محضر مبارک مشرف بود چنین عرض نمود: «-----»
به من ----- کرده نمی دانم ----- آنها را ----- فکر کردم ----- اموال
خودم را ----- شما صرف نمایم.»

۸ - حضرت اعلی چگونه به پیشنهاد حاکم پاسخ دادند؟

۹ - حضرت اعلی فرمودند که امر مبارک به چه وسیله ای منتشر خواهد شد؟

۱۰ - شاه چه دستوری به جانشین حاکم داد؟

قسمت ششم:

در آن زمان صدراعظم ایران مردی خودخواه و بی کفایت و نالایق بود. او بسیار می ترسید که اگر حضرت باب به طهران وارد شوند و با محمد شاه ملاقات کنند، مقام و موقعیت خویش را از دست خواهد داد. از این جهت شاه را وادار کرد دستورش را تغییر داده و حضرت باب را به آذربایجان که در شمال غرب مملکت قرار دارد بفرستد.

وقتی که حضرت باب به تبریز که مرکز آذربایجان است وارد شدند، به یکی از منازل معروف شهر برده شدند که در آنجا تحت نظر باشند و عده ای از سربازان را به حراست آن محل گماشتند و به جز دو نفر از مؤمنین هیچ کس را اجازه نمی دادند که به محضر مبارک مشرف شود و مردم شهر را هشدار داده بودند که هرکس برای ملاقات سید باب برود تمام اموالش ضبط می شود و خودش هم به حبس محکوم می گردد.

حضرت باب مدّت کوتاهی حضرت باب مدّت کوتاهی در تبریز اقامت فرمودند و بعد ایشان را به قلعه ماکو واقع در کوههای آذربایجان که محلی دور از شهر است منتقل نمودند. مذهب مردم این ناحیه با مذهب اکثریت اهالی کشور متفاوت بود. صدراعظم فکر کرد که با فرستادن حضرت باب به دورترین نقطه مملکت نفوذ مبارک تقلیل یافته و امرشان بتدریج فراموش می شود. اما او نمی دانست که سراج امرالهی روشن گشته و هیچ دست

بشری نمی تواند شعله آن را خاموش نماید. به زودی عظمت و لطف و محبت حضرت باب ساکنین آن منطقه و مأمور قلعه را تحت تأثیر قرار داد و نسبت به آن حضرت نهایت احترام و ادب را مجری می داشتند. بتدریج از شدت رفتار و سختگیری مأمور قلعه کاسته شد و درهای قلعه به روی تعداد کثیری از مؤمنین که از اکناف ایران برای زیارت هیکل اطهر می آمدند گشوده گردید. حضرت باب در سجن ماکو کتاب بیان فارسی را نازل فرمودند این کتاب از مهمترین آثار حضرت باب است قواعد و قوانین امر جدید در این کتاب تشریح شده و واضح و آشکارا ظهور عظیم تری را بشارت داده اند و به پیروان خویش تأکید شدید نموده اند که جستجو نموده «مَنْ يُظْهِرُ اللَّهَ» را بیابند. یکی از مؤمنین که در آن ایام در ماکو زندگی می کرد نزول بیان فارسی را چنین شرح می دهد:

«در حین نزول آیات لحن زیبایی حضرت باب در دامنه کوه به گوش می رسید و صدای آن بزرگوار منعکس می گردید. چه نغمه زیبایی بود و چه لحن مؤثر روح افزایی، در اعماق قلب اثر می کرد، موجب اهتزاز روح می شد، هیجان غریبی در وجود انسان تولید می نمود.» (۱۶)

وقتی که صدر اعظم فهمید که حضرت باب محبوبیتی در بین مردم ماکو پیدا نموده اند و امرشان در سراسر مملکت در حال انتشار است، دستور صادر نمود هیکل اطهر را به قلعه چهریق منتقل نمایند. اما در آن محل نیز اهالی شهرهای مجاور و مأمور قلعه مجذوب شخصیت حضرت باب گشتند. حتی بعضی از علمای سرشناس و معروف منطقه، امر جدید را قبول نموده و ترک مقام و موقعیت خود نموده و در زمره پیروان حضرتش درآمدند. چون صدراعظم از خبر محبوبیت حضرت باب در چهریق مطلع گردید، دستور داد فوراً حضرت باب را به تبریز ببرند. در آنجا حکومت مجلسی از پیشوایان روحانی ترتیب داد تا حضرت باب را محاکمه و مؤثرترین راه را برای از بین بردن نفوذ ایشان اتخاذ نمایند. در آن اجتماع علما و مأمورین حکومت سعی نمودند به نحوی از مقام حضرت اعلی کاسته و اهانتی بنمایند. اما بزرگی عظمت و شان و اقتدار حضرت باب غلبه نمود. ایشان در پاسخ سؤال آنان که شما چه ادعایی دارید؟

«سه مرتبه فرمودند: من همان قائم موعودی هستم که هزار سال است منتظر ظهور او هستید و چون اسم او را می شنوید از جای خود، قیام می کنید و مشتاق لقای او هستید و عَجَلًا اللَّهُ تَعَالَى فَرَجَهُ بِرِزَانِی مِی رَانِید. به راستی می گویم بر اهل شرق و غرب اطاعت من واجب است.» (۱۷)

چند روز بعد از آن اجتماع حضرت باب را به چهریق منتقل نمودند. دشمنان امید داشتند که با آوردن حضرت باب به تبریز بتوانند ایشان را بر ترک ادعای خود مجبور نمایند ولی بالاخره به این نتیجه رسیدند که تا ایشان در قید حیات هستند غیر ممکن است که از نفوذ و انتشار امر مبارک جلوگیری شود.

تمرین:

۱- چه کلماتی می تواند شخصیت صدراعظم ایران را که باعث تبعید حضرت باب به آذربایجان شد توصیف نماید؟

۲- چرا صدراعظم می ترسید که شاه حضرت باب راملاقات نماید؟

۳- صدراعظم چه تدبیری برای جلوگیری ملاقات حضرت باب با شاه اتخاذ نمود؟

۴- آیا وقتی حضرت باب شیراز را ترک فرمودند یک زندانی بودند؟

۵- آیا وقتی حضرت باب اصفهان را ترک فرمودند یک زندانی بودند؟

۶- آیا وقتی حضرت باب به تبریز رسیدند یک زندانی بودند؟

۷- چرا سربازان منزلی را که حضرت باب در تبریز در آن بودند حراست می نمودند؟

۸- مردم شهر را هشدار داده بودند که هرکس برای ملاقات سید باب

می شود و خودش هم به می گردد.

۹- حضرت باب را از تبریز به واقع در منتقل نمودند.

۱۰- صدراعظم فکرکرد که با حضرت باب به نقطه مملکت و مبارک

و می شود.

۱۱- چطور افکار صدراعظم اشتباه از کار درآمد؟

۱۲- چطور درهای سجن مبارک در ماکو به روی مؤمنین باز گردید؟

۱۳- در ایامی که حضرت باب در قلعه ماکو محبوس بودند چه کتاب مهمی را نازل فرمودند؟

۱۴- بعضی از مطالب کتاب بیان فارسی درباره چیست؟

۱۵- در کتاب بیان حضرت باب به پیروان خود تاکید می فرمودند که «نموده»

و «را».

۱۶ - وقتی صدراعظم از انتشار امر مبارک مطلع شد چه اقدامی نمود؟

۱۷ - انتقال حضرت باب به قلعه چهریق چه تأثیری بر امر حضرت باب داشت؟

۱۸ - چرا حضرت باب را از چهریق به تبریز منتقل نمودند؟

۱۹ - دشمنان حضرت باب فکر کردند که آوردن ایشان به تبریز چه سودی خواهد داشت؟

۲۰ - اولیای امور در هنگام محاکمه حضرت باب چه سوالاتی از ایشان نمودند؟

۲۱ - حضرت اعلی در پاسخ سوالات ایشان چه ادعایی فرمودند؟

قسمت هفتم:

حضرت عبدالبهاء درباره حضرت باب چنین می فرمایند:

«اما حضرت اعلی روحی له الفداء در سن جوانی یعنی ۲۵ سال از عمر مبارک گذشته بود که قیام بر امر نمودند به نفس فرید بر امری قیام فرمودند که تصور نتوان. زیرا ایرانیان به تعصب دینی مشهور آفاقند. این ذات محترم به قوتی قیام نمود که زلزله بر ارکان شرایع و آداب و احوال و اخلاق و رسوم ایران انداخت و تمهید شریعت و دین و آئین نمود. با وجود اینکه ارکان دولت و عموم ملت و روساء دین کل بر محویت و اعدام او قیام نمود، منفرداً قیام فرمود و ایران را به حرکت آورد.

چه بسیار از علما و روسا و اهالی که در کمال مسرت و شادمانی جان در راهش دادند و به میدان شهادت شتافتند. حکومت و ملت و علمای دین و روسای عظیم خواستند که سراجش را خاموش نمایند نتوانستند. عاقبت قمرش طالع شد و نجمش بازگشت و اساسش متین شد و مطلعش نور مبین گشت. جم غفیری را به تربیت الهیه پرورش داد و

در افکار و اخلاق و اطوار و اموال ایرانیان تأثیر عجیب نمود و جمیع تابعین را به ظهور شمس بهاء بشارت داد و آنان را مستعد ایمان و ایقان کرد. ظهور چنین آثار عجیبه و مشروعات عظیمه و تأثیر در عقول و افکار عمومیه و وضع اساس ترقی و تمهید مقدمات نجاح و فلاح از جوانی تاجر، اعظم دلیلی است که این شخص مربی کلی بوده. شخص منصف ابداً توقّف در تصدیق نمی نماید.» (۱۸)

تمرین:

۱- نطق کوتاهی درباره ظهوردیانت بابی براساس بیانات مبارکه حضرت عبداله‌بهاء وتاریخ امرتا جایی که مطالعه نمودید تهیه و ایرادنمایید.

قسمت هشتم:

درسال ۱۸۵۰، صدراعظم جدید ایران که به خون آشامی صدراعظم قبلی بود دستور اعدام حضرت باب را صادر نمود. مجدداً هیکل اطهر را از چهریق به تبریز آوردند و در آنجا در حجره ای نزدیک محوطه سربازخانه ای که محلّ شهادت ایشان گردید محبوس نمودند.

در حالی که حضرت باب را به طرف حجره محلّ حبس می بردند جوانی دوان دوان خود را از لابه لای جمعیت به ایشان رسانید و خود را به قدوم مبارک انداخت و از حضرت باب رجا و التماس نمود که: مرا از خود جدا نفرمایید. و اجازه دهید که هر جا می برند همراه مبارک باشم. حضرت باب به او فرمودند: «برخیز تو با ما هستی تا فردا چه مقدر شود» (۱۹) آن جوان را به همراه دو نفر دیگر از همراهان فوراً دستگیر و در همان حجره ای که هیکل اطهر و کاتب ایشان محبوس بودند حبس کردند. این جوان به نام انیس مشهور شد.

جناب انیس در هنگامی که حضرت باب در تبریز تشریف داشتند از خود آن حضرت درباره امر جدید شنید و تصمیم گرفت که به دنبال هیکل مبارک به چهریق رود. شعله عشق الهی چنان در قلب انیس مشتعل و فروزان بود که تنها آرزویش قربانی شدن در راه امر جدید بود، اما ناپدیری او را از رفتار غریب پسر در اضطراب بود لذا او را در منزل محبوس و تحت مراقبت شدید قرار داد. جناب انیس هفته ها را به راز و نیاز و دعا و مناجات سپری نمود و همواره از درگاه خدا مسئلت می نمود که او را اجازت فرماید تا به محضر محبوس نائل گردد. تا اینکه روزی در حالی که غرق در تلاوت ادعیه و راز و نیاز بود رویای فوق العاده ای مشاهده نمود. حضرت اعلی را در مقابل دیدگان خویش زیارت نموده که ایستاده اند و او را صدا می نمایند، انیس خود را بر اقدام مبارک انداخت. حضرت باب به او فرمودند: «خوشحال باش ساعت موعود نزدیک است. در همین شهر تبریز عنقریب در مقابل مردم شهر مرا مصلوب خواهند ساخت و هدف گلوله های اعداء خواهم شد. جز تو کسی را در این موهبت با خودم شریک نخواهم ساخت مژده باد که تو آن روز با من جام شهادت خواهی نوشید و این هَذَا وَغَدُ غَیْرَمُکَذُوبٌ.» (۲۰) جناب انیس بعد از آن واقعه صبورانه منتظر رسیدن یوم موعود بود، هنگامی که بتواند به وصال محبوس خود رسد. او بالاخره به آرزوی قلبی خود نائل گردیده بود.

در آن شب سروری در طلعت اعلی بود. در نهایت بهجت و بشاشت با انیس و سه نفر دیگر از پیروان مخلص که با حضرتش محبوس بودند فرمایشات می فرمودند. از جمله فرمودند: «شگی نیست که فردا مرا به قتل خواهند رساند. اگر از دست شماها باشد بهتر است و گوارتر. یکی از شماها برخیزد و به حیات من خاتمه دهد.» هیچ کس نمی توانست تصور کند که با دست خود به حیات چنان ذات مقدسی خاتمه دهد همگی ساکت مانده و اشک از چشمانشان جاری شد ناگهان جناب انیس از جای خود برخاست و عرض نمود که به هر نحو که بفرمایند اوامر مبارک را اطاعت می نماید. حضرت اعلی فرمودند: «همین جوان که قیام به اجابت اراده من نموده با من شهید خواهد شد و من او را اختیار نمودم تا در وصول به این تاج افتخار با من سهیم گردد» (۲۱)

صبح زود روز بعد، ۹ جولای ۱۸۵۰ (مطابق ۲۸ شعبان ۱۲۶۶ هجری قمری) حضرت باب با کاتب خویش مشغول بیانات بودند که ناگهان مأموری آمد و مکالمه ایشان را قطع نمود. طلعت اعلی به او فرمودند: «تا من این صحبتها را که با او می داشتم تمام نکنم اگر جمیع عالم با تیر و شمشیر بر من حمله نمایند مویی از سر من کم نخواهد شد.» (۲۲) مأمور اهمّیت بیان مبارک را درک ننمود و جوابی نداد. پس امر نمود کاتب به دنبالش روانه گردد. حضرت باب را از آنجا به منازل محجّتهدین بزرگ شهر تبریز برده و آنها بدون تردید حکم قتل آن حضرت را امضاء نمودند.

در همان صبح، حضرت باب را به محوطه سربازخانه که حدود ده هزار نفر در آنجا مجتمع شده تا شاهد اعدام هیکل اطهر باشند بردند. حضرت اعلی را به دست سامخان ارمنی فرمانده فوج سربازان سپرده تا حکم اعدام را مجری نماید. اما سامخان چنان تحت تأثیر رفتار حضرت اعلی قرار گرفته بود که رعب الهی بر قلبش وارد و درکمال ادب خدمت ایشان عرض نمود که: من مسیحی هستم و عداوتی با شما ندارم. شما را به خدا که اگر حقی در نزد شما هست کاری بکنید که من داخل در خون شما نشوم حضرت اعلی فرمودند: «تو به آنچه مأموری مشغول باش. اگر نیت تو خالص است حق تو را از این ورطه نجات خواهد داد.» (۲۳)

سامخان به سربازان خود دستور داد تا میخهای آهنی بر دیوار کوبیدند و دور یسمان به آن میخ بستند که با یکی طلعت اعلی را و با دیگری جناب انیس را بیابیزند. سپس سربازان در سه صف ایستادند و در هر صف ۲۵۰ نفر و هر سه صف یکی بعد از دیگری شلیک کردند. بعد از اینکه دود ۷۵۰ گلوله شلیک شده فرونشست جمعیت صحنه ای را دیدند که به سختی می توانستند باور نمایند. جناب انیس را دیدند که ایستاده و اصلاً اثری از جراحت در بدنشان نیست و حضرت باب را غائب و از نظر پنهان دیدند. گلوله ها فقط طنابها را پاره کرده بودند. سپس شروع به جستجو نمودند و عاقبت ایشان را در حجره ای که محبوس بودند جالس یافتند که با کاتب مطالب ناتمام خود را بیان می دارند و فرمودند: «من صحبت خود را تمام نمودم. حال هر چه می خواهید بکنید که به مقصود خواهید رسید» (۲۴)

سامخان از دیدن این امر متحیر و اجازه نداد سربازان او مجدداً شلیک نمایند بلکه آنها را برداشته و از محوطه بیرون رفت. لذا فوج دیگری برای ادامه این کار آورده شد و بار دیگر حضرت باب و جناب انیس را در

محوطه بیاویختند و سربازان شلیک نمودند این بارتیرها به هدف خورده و بدن مطهر حضرت باب و انیس را به یکدیگر ملصق نمود و فقط صورت آن دو آسیبی ندید. در حینی که سربازان بار دوم خود را برای شلیک آماده می نمودند حضرت اعلی رو به جمعیت که خیره شده بودند آخرین کلمات را بیان فرمودند:

«ای مردم اگر مرا می شناختید مثل این جوان که اجل از شماست در این سیل قربان می شدید روزی خواهد آمد که مرا بشناسید، ولکن در آن روز من در میان شما نخواهم

بود.» (۲۵)

تمرین:

- ۱- در چه شهری حضرت باب شهید شدند؟
- ۲- چه کسی دستور قتل حضرت باب را داد؟
- ۳- با کلمات خود تعریف کنید چگونه جناب انیس توانست با حضرت باب شهید شود؟

۴- چرا حضرت باب جناب انیس را انتخاب فرمودند تا با حضرتشان در وصول به تاج افتخار شهادت سهیم گردد؟

۵- وقتی که در صبح روز اعدام مأمور صحبتهای حضرت باب و کاتب مبارک را قطع نمود حضرت باب به او فرمودند که: «تا من ----- را که با ----- تمام نکنم اگر ----- با تیر و شمشیر بر من حمله نمایند ----- کم نخواهد شد .

۶- نام فرمانده فوجی که به او دستور داده شد حکم اعدام حضرت باب را اجراء نماید چه بود؟

۷- سامخان از حضرت باب چه درخواستی نمود؟

۸- حضرت باب به سامخان چه فرمودند؟

۹- چند نفر سرباز به سوی حضرت باب و جناب انیس شلیک نمودند؟

۱۰- وقتی که دود گلوله ها فرو نشست جمعیت متحیر چه دیدند؟

۱۱- وقتی که حضرت باب را یافتند ایشان چه می کردند؟

۱۲- وقتی که هیكل اطهر را یافتند حضرتشان فرمودند: «من ----- خود را ----- حال هر چه می خواهید بکنید که -----» .

۱۳- در جای خالی ذیل بیانات حضرت باب را که قبل از اعدام به جمعیت ناظر خطاب فرمودند نقل نمایید.

۱۴- در چه تاریخی شهادت حضرت اعلی به وقوع پیوست؟

۱۵- در هنگام شهادت حضرت اعلی چند سال داشتند؟

قسمت نهم:

به منظور اینکه حوادث حیات حضرت باب در فکر و قلب شما نقش بندد، پیشنهاد می شود در نقشه زیر خط سیر و سرگونی حضرت باب را ترسیم نمایید. در حالی که این خط سیر را می کشید حوادث و وقایع هر محل را به خاطر آورید و در اهمیت آن تفکر و تأمل نمایید.



در این درسها وقایع حیات یکی از دو مظهر ظهورالهی برای این یوم را مطالعه و بررسی نمودید حضرت باب در دوران حیات کوتاه خود انقلابی روحانی در ایران به وجود آوردند. هزاران هزار نفوس پاک و طیب پیام حضرت باب را قبول نموده و خود را برای آمدن مظهر ظهورالهی که حضرت اعلیٰ او را «من یظهره الله» خطاب فرموده آماده می نمودند. همان گونه که می دانید هر وقت یکی از مظاهر الهیه بر روی ارض ظاهر می شود جمیع قوای ظلم و تاریکی بر علیه او قیام می نمایند و سعی در خاموش ساختن سراج امرش می نمایند. در این مورد نیز نه تنها حضرت باب به دست رهبران جاهل شهید شدند بلکه هزاران نفر از پیروانشان به قتل رسیدند. حیات قهرمانه بایان اولیه که شجره ظهور جدید را با خون خویش آبیاری نمودند موضوع مطالعات شما در سالهای آینده خواهد بود همچنان که تاریخ شگفت آور سالهای نخست دور بهایی را فرا می گیرید، حیات شخصیتهایی چون ملاحسین، قدّوس، طاهره و وحید در جمیع مراحل زندگی برای شما منبع عظیمی از الهام و شجاعت و شهامت خواهد بود. حال این دوره را با تفکّر در این مطلب ادامه می دهیم که: چگونه ممکن است در فاصله ای چنین کوتاه حیات هزاران نفوس چنان تقلیب یابد، و از میان مردمانی غرق در اوهام و خرافات و اسیر در دست رهبران فاسد، چنان نفوس مقدّسه ای بپا خیزند و این گونه اعمال قهرمانانه از خود ظاهر نمایند؟ کلید و رمز این سوال در شخص علی محمد باب نهفته است. بنابراین شایسته است که برخی فقرات نصوص مبارکه حضرت بهاءالله، حضرت عبدالبهاء و حضرت ولی عزیز امرالله درباره آن وجود مقدّس را مورد تعمق و مطالعه قرار دهیم.

حضرت عبدالبهاء در الواح مبارکه وصایا می فرمایند:

« اساس عقاید اهل بهاء روحی لَهُمُ الفدا حضرت ربّ اعلیٰ، مظهر وحدانیت و فردانیت الهیه و مبشّر جمال قدم حضرت جمال ابهی رُوحی لاجبائنه الثابتین فداء، مظهر کلیه الهیه و مطلع حقیقت مقدّسه ربانیه و مادون کُلِّ عِبَادُ لَهُ وَ کُلٌّ بِأَمْرِهِ یَعْمَلُونَ... » (۲۶)

«سایر افراد همه بندگان اویند و همه به امر او عامل اند» (ترجمه)

در کتاب قرن بدیع این فقره را از حضرت ولی عزیز امرالله زیارت می کنیم:

«حضرت باب در آثار مبارکه جمال قدم جَلَّ اسْمُهُ الاَعْظَمُ به «جوهر الجواهر» و «بحر البحور» و «النُّقْطَةُ الْاُولَى الَّتِي تَدْوُرُ حَوْلَهَا اَرْوَاحُ النَّبِيِّينَ وَالْمُرْسَلِينَ» و «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي اَظْهَرَ النُّقْطَةَ وَ فُصِّلَ مِنْهَا عِلْمٌ مَا كَانَ وَ مَا يَكُونُ» توصیف گردیده و در رفعت و عظمت شان حضرتش این کلمه علیا از مخزن قلم اعلیٰ نازل «قدرش اعظم از کل انبیاء و امرش اعلیٰ و ارفع از عرفان و ادراک کل اولیا است.» حضرت عبدالبهاء رُوحُ الْوُجُودِ لِعِنَايَاتِهِ الْفِدَا آن وجود مقدّس را «صبح حقیقت» و «مبشّر نیر اعظم ابهی» که به ظهورش «کور تبوت» اتمام و «کور تحقّق و اکمال» آغاز گردیده است خوانده اند. چنین نفس مقدّسی پیام خویش را اعلام و مأموریت خود را انجام فرمود، به قیام حضرتش ظلمات حالکه که صقع جلیل

ایران را احاطه نموده بود منقش گردید و به طلوع شمس حقیقت که انوارش عالم وجود را به تمامه احاطه خواهد نمود بشارت داده شده.» (۲۷)

«و نقطه آغازین که ارواح نبیین و مرسلین حول او طائف اند» (ترجمه)

«و حمد خدایی را سزاست که نقطه اولیه را ظاهر نمود و علم ماکان و مایکون به تفصیل از او ظاهر گشت» (ترجمه)

حضرت بهاءالله به نفسه می فرمایند:

«فاصله کوتاهی که این امرا عظم بدیع را از ظهو رقبلم جدا نمود رمزی است که احدی پی به آن نبرد و سرّی که هیچ نفسی به کُنه آن راه نیابد.» (۲۸) (ترجمه)

حضرت ولی امرالله درباره شخصیت حضرت باب می فرمایند:

« خصائل حضرتش از حیث جمال و اصالت بسیار نادر، و شخصیت ایشان بسیار لطیف ولی محکم و بانفوذ، و جذاییت طبیعی ایشان با چنان حکمت و درایتی همراه بود که بلافاصله بعد از اظهار امر از شخصیت‌های بسیار محبوب در ایران گردیدند و تقریباً جمیع نفوسی که با آن حضرت تماس حاصل می نمودند مجذوب و منقلب می گشتند، چه بسیار زندانبانان را که در ظلّ امر مبارک خویش درآورده و یا نفوس بدخواه را که دوست و محبّ خود نمودند.» (۲۹) (ترجمه)

حضرت عبدالبهاء می فرمایند:

«ظهور حضرت باب مانند طلوع فجر است، زیرا که فجر بشارت طلوع آفتاب می دهد و فجر ظهور باب وعده طلوع شمس حقیقت داد که جمیع عالم را احاطه نماید.» (۳۰) (ترجمه)

قسمت یازدهم:

حضرت باب در دوران حیات کوتاه خود به عنوان مظهر امرالهی بر روی زمین کتب و الواح بسیاری نازل فرمودند. حال که مطالعه حیات مبارک را به اتمام رسانیده اید، توصیه می گردد دو فقره از مناجات‌های آن حضرت و حداقل قسمتی از بیانات ایشان خطاب به حروف حی را از برنمایید.

«هَلْ مِنْ مُفْرَجٍ غَيْرِ اللَّهِ قُلْ سُبْحَانَ اللَّهِ هُوَ اللَّهُ كُلُّ عِبَادُهُ وَكُلُّ بَا مِرِه قَائِمُونَ.» (۳۱)

«آیا هیچ گشایش دهنده ای جز خدا هست؟ بگو مقدّسی و مبراست پروردگار، اوست خدا همه بندگان اویند و همه به امر او قائم اند.» (ترجمه)

«قُلِ اللَّهُ يَكْفِي كُلَّ شَيْءٍ عَنْ كُلِّ شَيْءٍ وَلَا يَكْفِي عَنِ اللَّهِ رَبُّكَ مِنْ شَيْءٍ لَا فِي السَّمَوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ وَلَا مَا بَيْنَهُمَا إِنَّهُ كَانَ عَلَماً كَافِياً قَدِيراً.» (۳۲)

«بگو خداوند همه چیز را از همه چیز بی نیاز می سازد ولی هیچ چیز در آسمان و زمین و مابین آن نیست که از خدا بی نیاز سازد» (ترجمه)

«ای یاران عزیز من! شما در این ایام حامل پیام الهی هستید، خداوند شما را برای مخزن اسرار خویش انتخاب فرموده تا امر الهی را ابلاغ نمایید به واسطه صدق گفتار و رفتار خود نماینده قوت و نورانیت ربانی گردید. تمام اعضای جسد شما باید بر ارتفاع مقامات شما شهادت دهند و به طهارت حیات و عظمت مقصود شما ناطق گردد. زیرا این روز همان روز است که خداوند مجید در قرآن (۶۶:۳۶) فرموده «الْيَوْمَ نَخْتِمُ عَلَىٰ أَفْوَاهِهِمْ وَتُكَلِّمُنَا أَيْدِيهِمْ وَتَشْهَدُ أَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ.» (امروز بر دهان آنها مهر می زنیم. دست و پاهایشان گواه اعمال آنهاست و با ما تکلم می کنند) (ترجمه) بیانات مبارکه حضرت مسیح را که به شاگردان خود فرمودند به یاد آورید وقتی که می خواستند آنان را برای تبلیغ به اطراف بفرستند به آنها فرمودند شما مانند آتشی هستید که در شب تاریک برفراز کوه بلند افروخته گردد. باید مردم از نورانیت شما مهتدی شوند. باید طهارت ذات و حسن رفتار شما طوری باشد که مردم دنیا به واسطه مشاهده حسن گفتار و رفتار شما به سوی پدر آسمانی که منبع فیض جاودانی و سر چشمه فضل ابدی است متوجه گردند. شما که فرزندان آن پدر روحانی هستید به واسطه اعمال خود باید مظهر صفات الهیه گردید تا مردم نور الهی را در شما مشاهده کنند. شما نمک زمین هستید اگر نمک فاسد باشد با چه چیز اصلاح خواهد شد.

انقطاع شما باید به درجه ای باشد که در هر شهری برای تبلیغ امر الله داخل شوید از مردم آن شهر به هیچ وجه اجز و مزدی توقع نداشته باشید. غذا و طعام طلب نکنید و هنگامی که از آن شهر می خواهید خارج شوید گرد کفشهای خود را هم بتکانید تا چنانچه منقطع و طاهر وارد آن شهر شدید همان طور خارج گردید. زیرا پدر آسمانی همواره با شماست و شما را مراقبت می فرماید و محافظت می نماید. اگر شما نسبت به او وفادار باشید یقین بدانید که خزینه های عالم را به شما تسلیم می کند و مقام شما را از مقام فرمانروایان و پادشاهان بلندتر می سازد.

ای حروف حی، ای مؤمنین من، یقین بدانید که عظمت امروز نسبت به ایام سابق بی نهایت بلکه قابل قیاس نیست. شما نفوسی هستید که انوار صبح ظهور را مشاهده کردید و به اسرار امرش آگاه شدید. کمر همّت محکم کنید و این آیه قرآن (۲۴:۸۹) را به یاد آورید که درباره امروز می فرماید: «وَجَاءَ رَبُّكَ وَالْمَلَكُ صَفًّا صَفًّا.» (و خداوند آمد و ملائکه صف صف با او آمدند) (ترجمه) قلوب خود را از آمال و آرزوهای دنیوی پاک کنید و به اخلاق الهی خود را مزین و آراسته نمایید. به واسطه اعمال نیک به حقایق کلمه الله

شهادت دهید و این آیه قرآن (۴۷:۴۰) را همواره در نظر داشته باشید که می فرماید: «فَإِنْ تَوَلَّوْا يَسْتَبَدِلْ قَوْمًا غَيْرَكُمْ ثُمَّ لَا يَكُونُوا أَمْثَالَكُمْ.» اگر به امر خدا پشت کنید، خداوند قوم دیگری را به جای شما خواهد آورد که آنها مثل شما نیستند.» (ترجمه) مبدا اعمال شما طوری باشد که دیگران بیایند و ملکوت الهی را از شما بگیرند و شما بی نصیب بمانید. دوران کفایت عبادات کسالت آور فتورآمیز منقضی شد. امروز روزی است که به واسطه قلب طاهر و اعمال حسنه و تقوای خالص هر نفسی می تواند به ساحت عرش الهی صعود نماید و در درگاه خداوند مقرب شود و مقبول افتد. «إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ.» (قرآن کریم ۱۲:۳۵) «کلمه پاک به سوی او صعود می نماید و عمل صالح آن را بالا می برد.» (ترجمه)

شما آن نفوس مستضعفین هستید که در قرآن (۵:۲۸) فرموده: «وَتُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ الْوَارِثِينَ.» اراده فرمودیم که بر مستضعفین زمین منت گذاریم و آنان را وارث زمین گردانیم.» (ترجمه) خداوند شما را به این مقام عالی دعوت می نماید و در صورتی می توانید به این درجه عالی برسد که تمام آمال و مقاصد دنیوی را زیر پا گذاشته و مصداق این آیه شوید که در قرآن می فرماید (۲۸:۲۷:۲۱) «عِبَادٌ مُكْرَمُونَ لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُمْ بِأَمْرِ يَعْْمَلُونَ.» «بندگان عزیز و بزرگواری که در گفتار از او پیشی نگرفته و تنها به امر او عامل اند.» (ترجمه) شما حروف اولیه هستید که از نقطه اولی منشعب شده اید. شما چشمه های آب حیاتید که از منبع ظهور الهی جاری گشته اید. از خداوند بخواهید که شما را حفظ نماید تا آمال دنیوی و شوون جهان، طهارت و انقطاع شما را تیره و آلوده نکند و حلاوت شما را به مرآت تبدیل ننماید. من شما را برای روز خداوند که می آید تربیت و آماده ساخته ام و می خواهم که اعمال شما در مقعد صدق عندملیک مقتدر قبول افتد. راز و اسرار یوم الله که خواهد آمد امروز مکشوف نیست. طفل تازه متولد آن روز، مقامش از بالغین این امر ارجمندتر است و جاهل آن ظهور درجه اش از عالم این روز بالاتر.

اینک در طول و عرض جهان پراکنده شوید و با قدم ثابت و قلب بی آرایش راه را برای آمدن روز خدا مهیا و مسطح کنید. به ضعف و عجز خود نظر نکنید به قدرت و عظمت خداوند مقتدر و توانای خود ناظر باشید. مگر خداوند ابراهیم را بر نمرود غلبه نبخشید مگر حضرت موسی را بر فرعون و فرعونیان غالب نساخت. با اینکه حضرت موسی جز عصای خود دیگر مساعد و کمکی نداشت. مگر حضرت مسیح را بر یهود غلبه نبخشید با

آنکه حضرت مسیح علیه السلام در ظاهر بینوا و بی کس بود. مگر قبائل عرب را در مقابل حضرت رسول (ص) خاضع ننمود. آن قبائل وحشی در ظل تعالیم مقدّسه آن حضرت تربیت شدند و حالشان تغییر کرد و مهذب گشتند. بنابراین به نام خداوند قیام کنید به خدا توکل نمایید و به او توجه کنید و یقین داشته باشید که بالاخره فتح و فیروزی با شما خواهد بود. (۳۳)

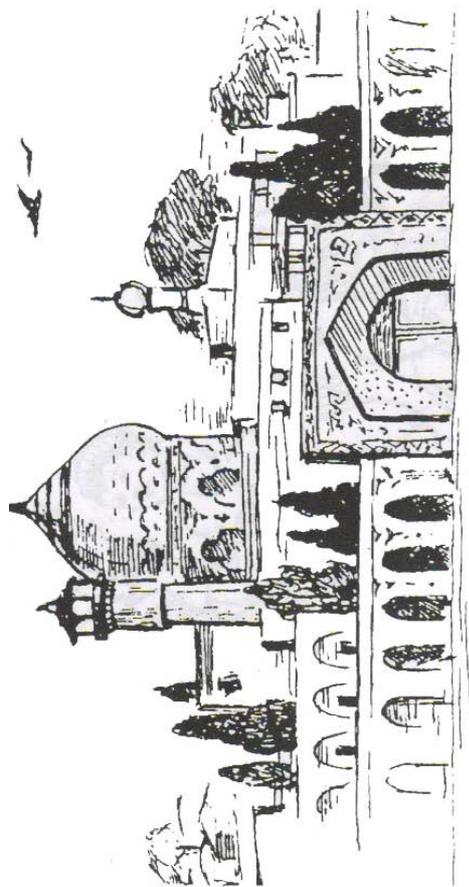
قسمت دوازدهم:

مطالبی را که هم اکنون درباره حیات حضرت باب فرا گرفتید به شما در تزئید معلومات مصدقین جدید کمک خواهد نمود. اگر چه در بدایت احتیاج ندارند تاریخ امر را مفصلاً بدانند، اما بسیار مهم است که وقایع اساسیه حیات حضرت باب را بدانند و درک نمایند که ایشان مبشر حضرت بهاءالله و منادی عصر جدید بودند. صفحات بعد در بعضی موارد بسیار مفید خواهد بود.

حضرت تاجدار

مبشر یوم جدید



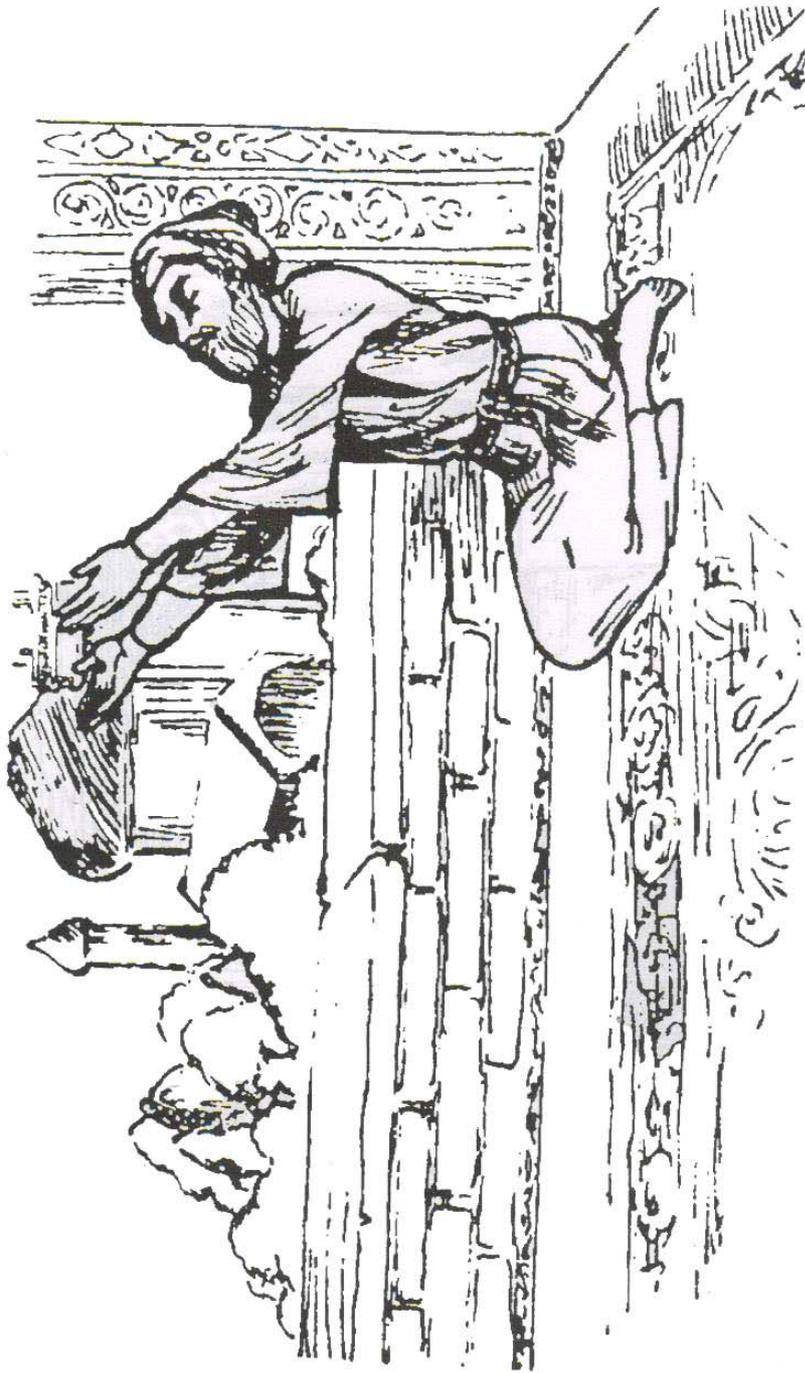


حضرت باب در ۲۰ اکتبر ۱۸۱۹ (اول محرم ۱۲۳۵ قمری) در شیراز، مدینه ای در جنوب ایران بدینا آمدند. هنوز طفل بودند که والد مبارکشان صعود نمودند. ایشان تحت رعایت خالشان پرورش یافتند و وی حضرت باب را در صغر سن به مکتب فرستادند.

۱

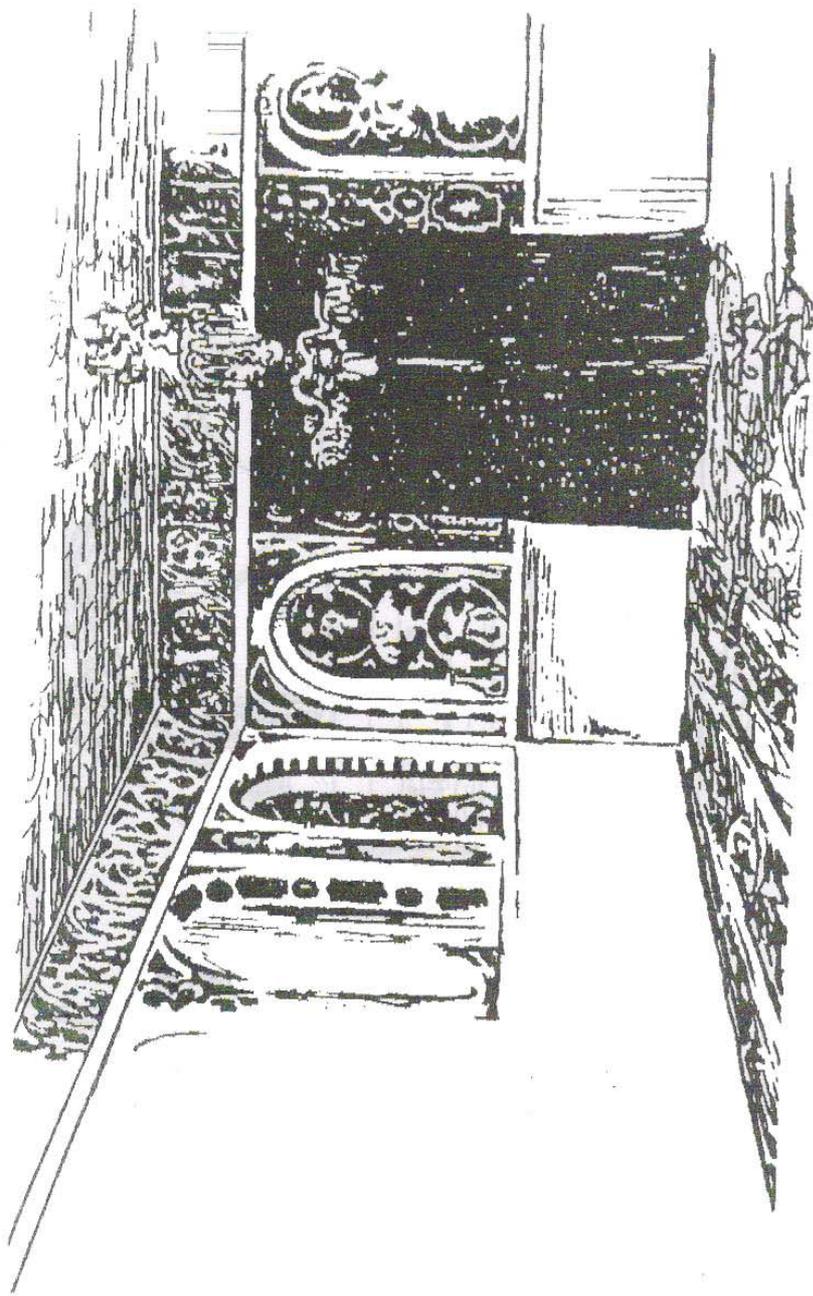


معلم حضرت باب به سرعت به استعداد عظیم آن حضرت واقف گشته و دانست که از عهد تدریس این طفل فوق العاده بر نخواهد آمد . خداوند علم لدنی به حضرت باب عطا فرموده بود .

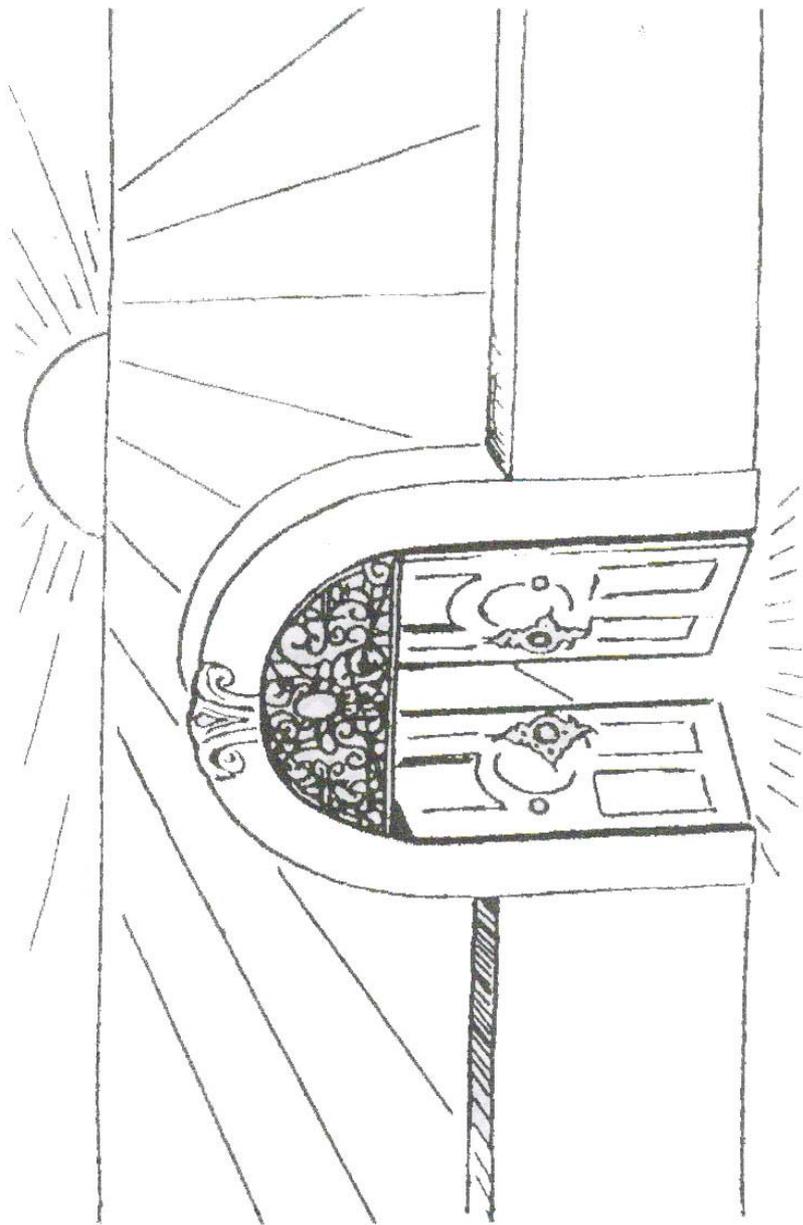


در آن زمان مردم ایران منتظر آمدن پیغمبر جدیدی بودند. آنها پیوسته دعا میخواندند که هر چه زودتر حضرتش ظاهر شود و صلح و عدالت را بروی زمین مستقر سازد. بسیاری در جستجوی حضرت موعود خانه و خانمان ترک نمودند.

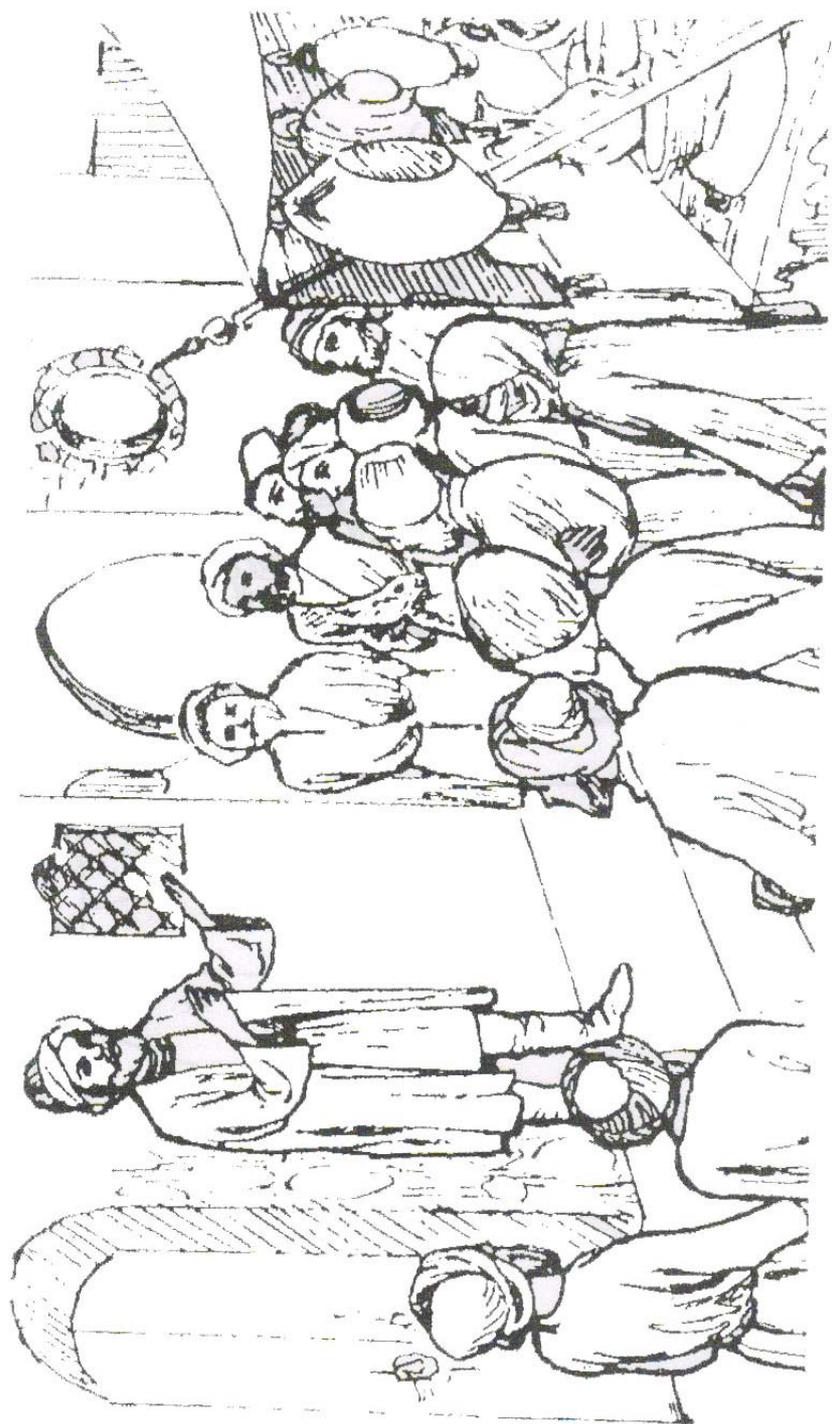
۳



در شب ۲۳ می سال ۱۸۴۴، جوانی در جستجوی حضرت موعود وارد شیراز شد. حضرت باب او را بیرون دروازه شهر ملاقات و بمنزله‌شان دعوت نمودند تا رنج سفر را از خود دور کند. در آنجا حضرت باب اعلان فرمودند که ایشان همان موعودی هستند که مردم ظهورش را مشتاقانه در انتظارند.

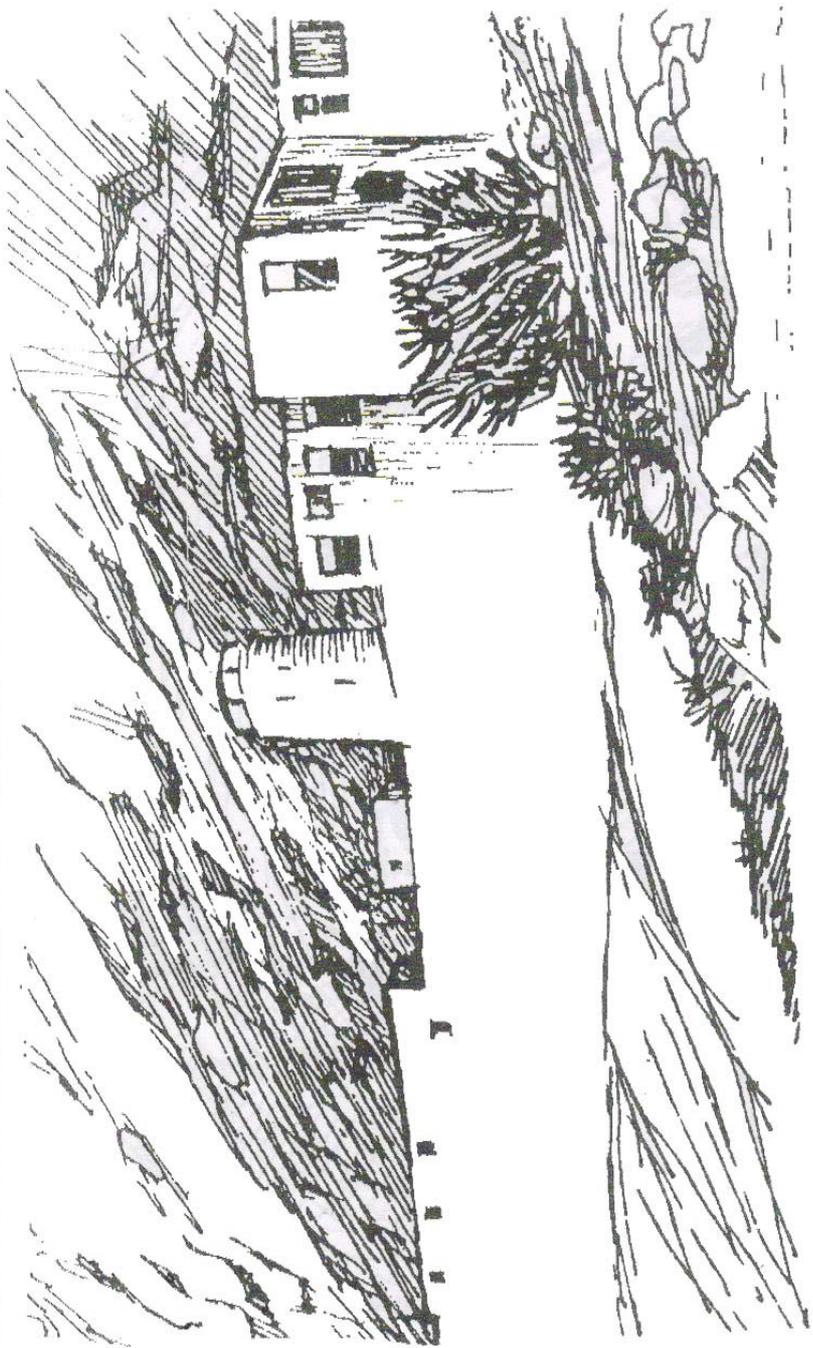


کلمه "باب" بمعنی دروازه یا در میباشد. حضرت باب اعلان فرمودند که بزودی پیغمبر دیگری ظاهر خواهد شد که مردم روی زمین را همانند یک خانواده متحد میفرماید. حضرت باب همانند دری بودند که بشریت را به آینده ای جدید و با شکوه هدایت فرمودند.



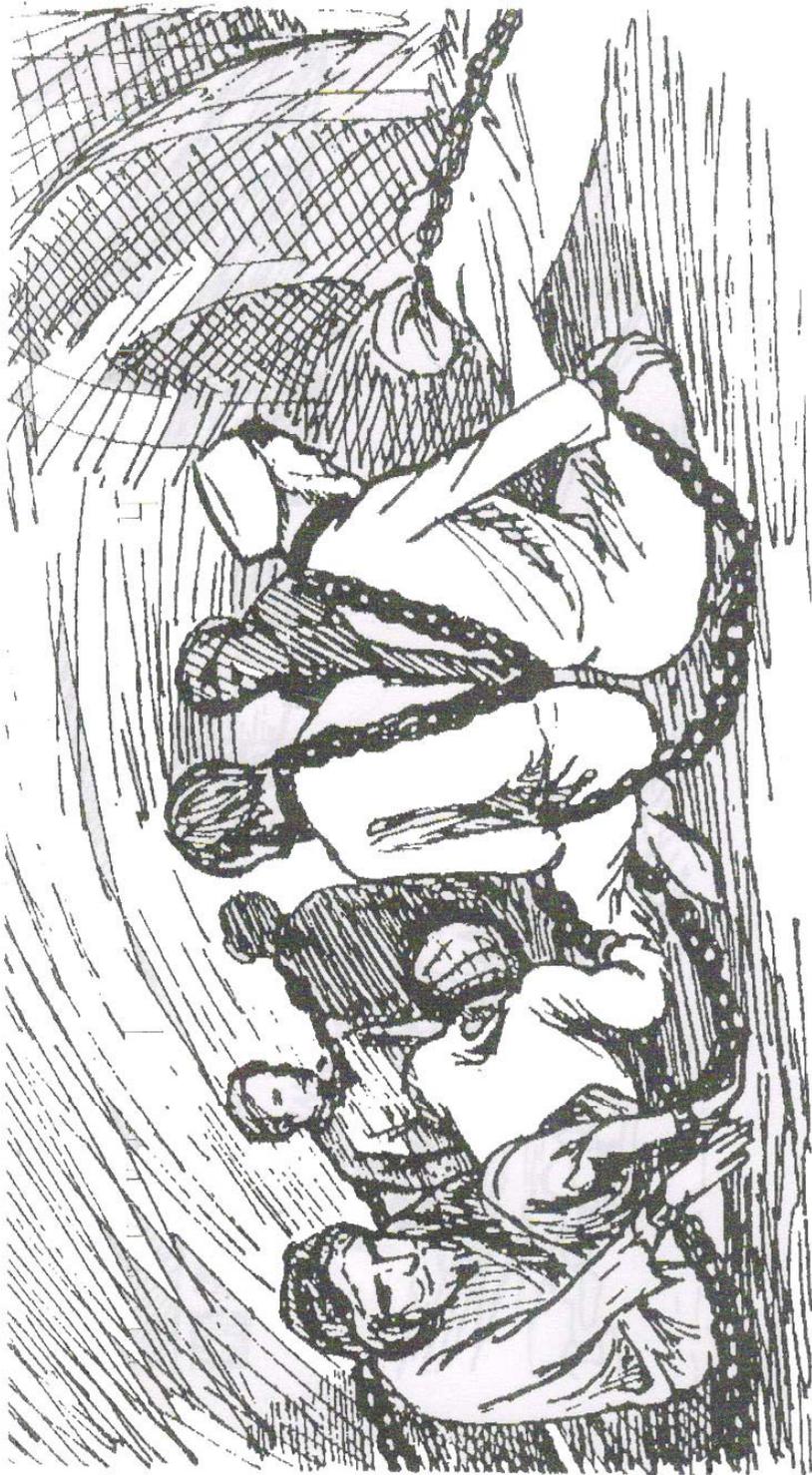
تعداد پیروان حضرت باب بسرعت افزایش یافت. و در سراسر ایران بانتشار تعالیم الهی نازله از حضرت باب مشغول شدند.

۶

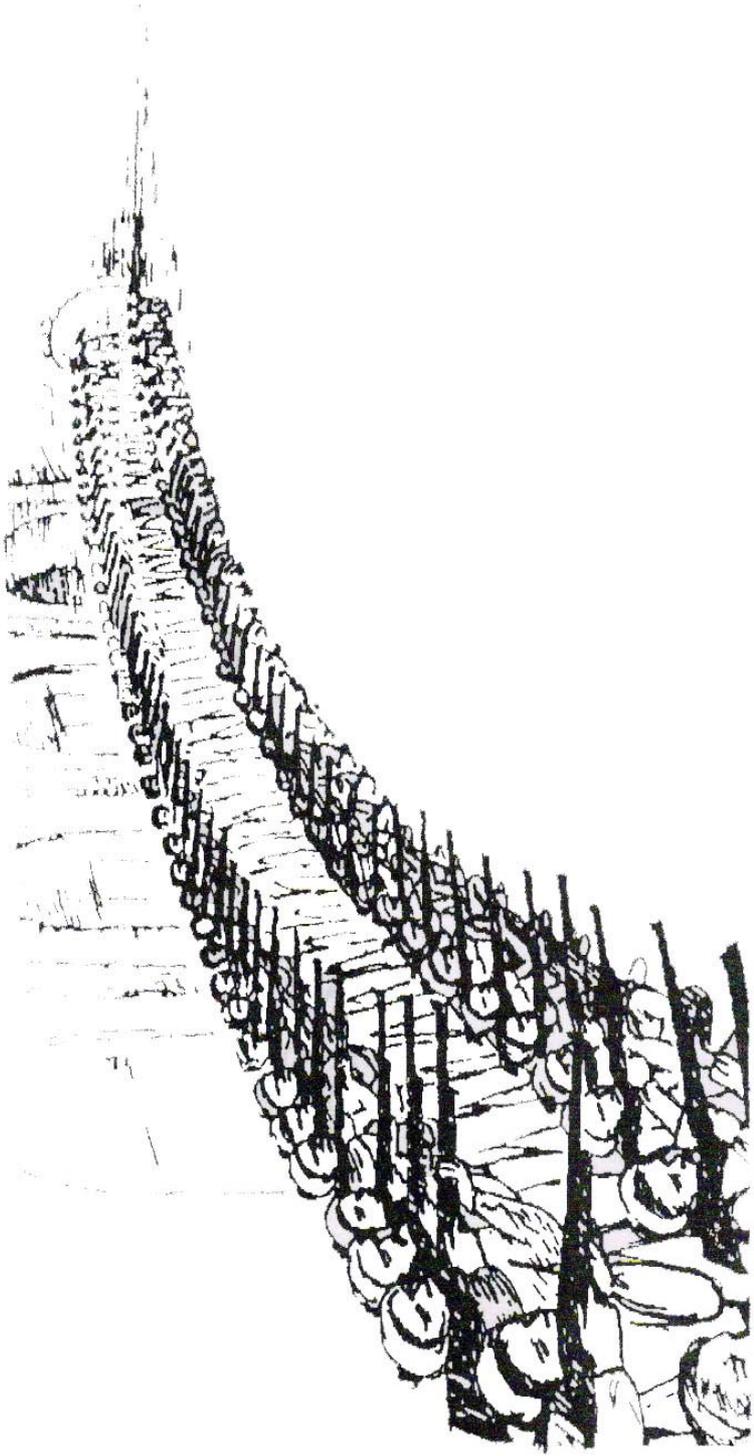


اما بزودی مسئولین حکومت و علماء که از حقیقت هراس داشتند بر ضد امر جدید قیام نمودند. آنها حضرت باب را در قلعه ای در یکی از مناطق دور دست کشور دور از پیروانش مسجون نمودند.

۷

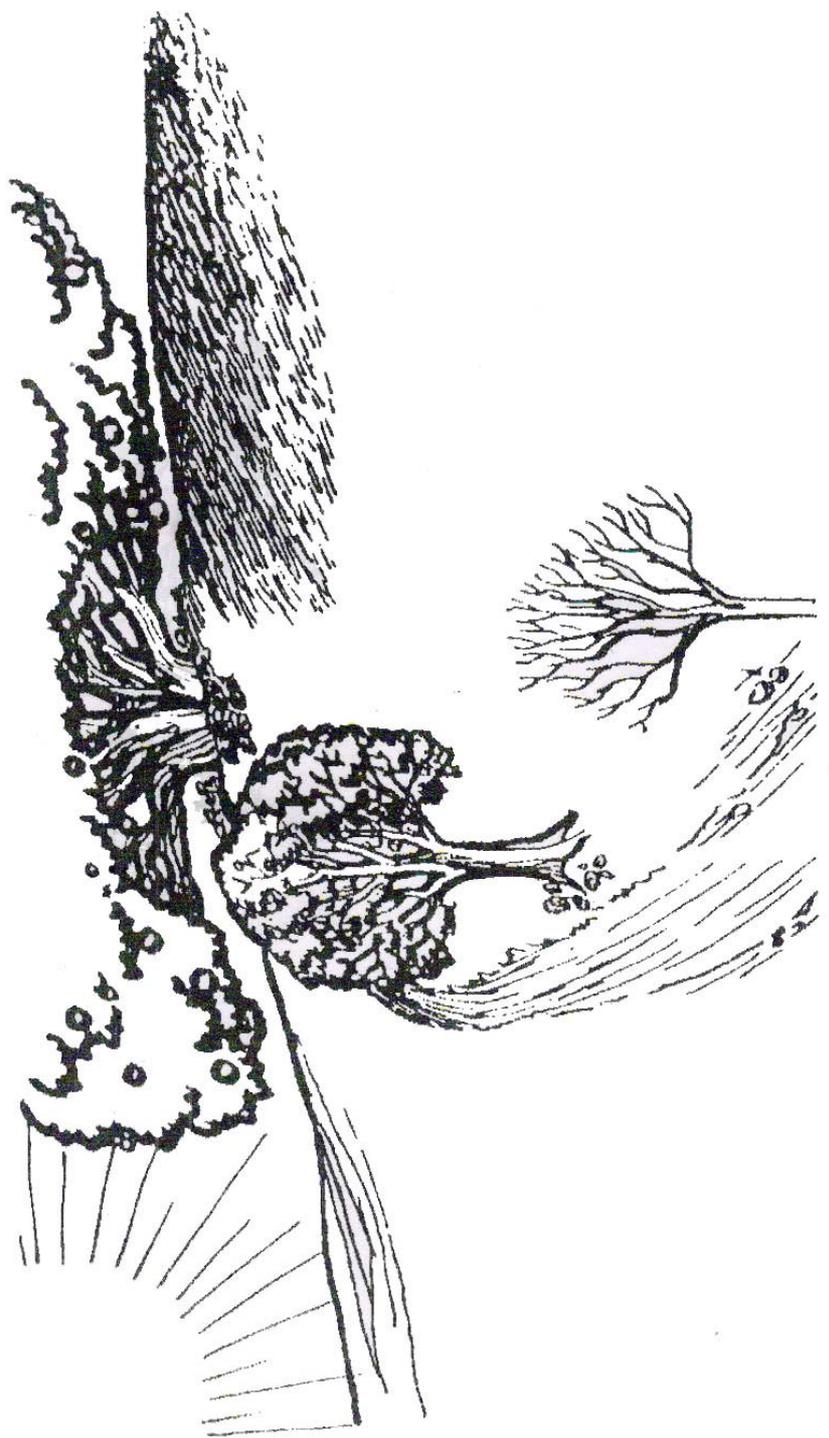


پیروان حضرت باب شکنجه های بیرحمانه را تحمل نمودند. آنان مورد حمله، ضرب و حبس قرار گرفتند. هزاران نفر کشته شدند ولی با وجود این امر حق توسعه و انتشار میافت.



حضرت باب در سال ۱۸۵۰ شهید شدند. آن حضرت را بامر حکومت بهمهراه یکی از پیروانش در سربازخانه با طناب بسته و بواسطه فوج سربازان تیر باران نمودند. از سن مبارکش فقط ۳۱ سال میگذشت.

۹



حضرت باب حیات مبارک خویش را فدا نمودند تا راه را برای ظهور حضرت بهاءالله که مقدر بود علم امر مبارکش در هر گوشه از کره ارض مرتفع گردد هموار سازند .

۱۰

مراجع و ماخذ:

- ۱- مطالع الانوار، عبدالحمید اشراق خاوری، موسسه چاپ و انتشارات مرآت، نیودلهلی، سنه ۱۹۹۱، ص ۶۰
- ۲- ترجمه
- ۳- مطالع الانوار ص ۴۴
- ۴- مطالع الانوار ص ۵۰
- ۵- مطالع الانوار ص ۵۳
- ۶- خطابه مبارکه حضرت عبدالبهاء در کمبریج آمریکا، استخراج از ایام تسعه ص ۱۱۷
- ۷- مطالع الانوار ص ۶۸
- ۸- مطالع الانوار ص ۷۳
- ۹- مطالع الانوار ص ۱۲۱
- ۱۰- مطالع الانوار ص ۱۲۵
- ۱۱- ترجمه از صفحه ۱۳۸ انگلیسی (ترویج صلح جهانی)
- ۱۲- مطالع الانوار ص ۱۲۶-۱۲۹
- ۱۳- مطالع الانوار ص ۱۶۸
- ۱۴- مطالع الانوار ص ۱۸۱
- ۱۵- مطالع الانوار ص ۱۸۲
- ۱۶- مطالع الانوار ص ۲۱۴
- ۱۷- مطالع الانوار ص ۲۸۳
- ۱۸- مفاوضات حضرت عبدالبهاء چاپ دهلی ص ۲۰-۲۱
- ۱۹- مطالع الانوار ص ۴۷۵
- ۲۰- مطالع الانوار ص ۲۷۶-۲۷۷
- ۱۸- مطالع الانوار ص ۴۷۶
- ۱۹- مطالع الانوار ص ۴۷۶
- ۲۰- مطالع الانوار ص ۴۷۸
- ۲۱- مطالع الانوار ص ۴۸۰
- ۲۲- مطالع الانوار ص ۴۸۱
- ۲۳- الواح مبارکه وصایا، حضرت عبدالبهاء ص ۲۱
- ۲۴- قرن بدیع، ترجمه نصرالله مودت، موسسه معارف بهایی، سنه ۱۴۹ بدیع ص ۱۴۴-۱۳۳
- ۲۵- دوربهای، لجنه ملی آثار امری لانگهاین - آلمان ۱۴۴ بدیع ص ۴۳
- ۲۶- ترجمه مقدمه تهیه شده از طرف حضرت ولی امرالله برای کتاب مطالع الانوار به زبان انگلیسی

- ۲۷- - فلسفه الهی - حضرت عبدالبها- چاپ بوستون ص ۴۷
- ۲۸- - مناجاتهای حضرت باب
- ۲۹- - مناجاتهای حضرت باب
- ۳۰- - مطالع الانوار ص ۷۶-۷۳

زندگی حضرت بهاءالله

هدف:

فراگیری بیان حکایاتی از حیات حضرت بهاءالله و درک شأن و اهمیّت قوای روحانی که به واسطه آن حضرت انتشار یافت.

تمرین:

با تعدادی از خانواده ها ملاقات نمایید و با ارائه تصاویر، شرحی ساده از حیات حضرت بهاءالله را با ایشان درمیان گذارید.

قسمت اول:

حضرت بهاءالله که نام مبارکشان میرزاحسین علی است، در ۱۲ نوامبر سال ۱۸۱۷ (۲ محرم ۱۲۳۳ هجری قمری) در طهران، پایتخت ایران متولد شدند، پدر ایشان، جناب میرزا بزرگ، مردی محترم و سرشناس بودند که منصبی عالی در دربارشاه ایران داشتند. از همان اوان طفولیت آثار عظمت و علم و حکمت خارق العاده از حضرت بهاءالله ظاهر و آشکار بود. ایشان به مدارس عادی تشریف نبردند و فقط بعضی تعلیمات ابتدایی در منزل فراگرفتند. حضرت عبدالبهاء درباره طفولیت حضرت بهاءالله می فرمایند:

«جمال مبارک، حضرت بهاءالله از اشراف و اعیان ایران بودند. از ابتدای کودکی در بین اقوام و دوستان ممتاز و برجسته بودند. آنها می گفتند: «این طفل دارای قدرت خارق العاده است.» در حکمت، هوش و ذکاوت از همسالان خود و اطرافیان ممتاز و مانند منبعی از علم و دانایی بودند. هر کس ایشان را می شناخت از نبوغ ایشان در شگفت بود و معمولاً می گفتند که این طفل زیاد عمر نخواهد کرد زیرا باور عمومی بر این بود که اطفال نابغه

به سن بلوغ نمی رسند.» (۱) (ترجمه)

در یکی از الواح حضرت بهاءالله حکایتی از دوران کودکی خود که در مراسم ازدواج یکی از برادرانشان خود در طهران شرکت فرموده بودند نقل می نمایند. در آن زمان در طهران عادت و رسم چنین بود که هفت شبانه روز جشن می گرفتند. در روز آخر برای سرگرمی و تفریح میهمانان برنامه خیمه شب بازی درباره یکی از سلاطین مشهور اجراء می گردید. حضرت بهاءالله در یکی از اتاقهای فوقانی مشرف بر حیاط نشسته و خیمه ای را که برای نمایش آماده شده بود ملاحظه می فرمودند.

ایشان حکایت می کنند که نمایشنامه با ورود چند عروسک کوچک که به شکل انسانها درست شده بود آغاز گردید که ورود شاه را اعلان می نمودند. بعد چند عروسک دیگر ظاهر شدند که برای ورود شاه بعضی جاروب می زدند و عده ای دیگر آبپاشی می کردند. بعد جارچی وارد صحنه شد و مردم را اخبار نمود که برای ملاقات شاه حاضر شوند. سپس جمعی دیگر ظاهر شدند و در جاهای مناسب خود قرار گرفتند. بالاخره شاه با شکوه و شوکت خود وارد شد. او تاجی بر سر داشت و به کمال جلال و وقار مشی نموده تا بر تخت سلطنت جالس شد. توبها شلیک شد و صدای شیپور بلند گردید و دود خیمه را احاطه کرد. وقتی دود محو شد، ملاحظه شد که شاه بر تخت خویش نشسته و وزراء و شاهزادگان و مأمورین حکومت در حول او آماده ایستاده اند در آن حین دزدی را به نزد شاه آوردند و سلطان امر نمود که گردن او را بزنند و میرغضب فوراً اوامر او را اجرا نمود. بعد از اجرای حکم، شاه با وزراء و مأمورین خویش به مکالمه پرداخت. ناگهان خبر رسید که فلان سرحلّ یاغی شده اند. فوراً چند فوج برای خاموش نمودن شورش و طغیان اعزام شدند. بعد از چند دقیقه از ورای خیمه صدای شلیک نمودن توبها شنیده شد و اعلان گردید که افواج در حال جنگیدن با یاغیان هستند.

بدین گونه نمایش ادامه داشت حضرت بهاءالله از این نمایش مبهوت و متحیر بودند. بعد از اینکه نمایش تمام و پرده بسته شد ملاحظه فرمودند که مردی از پشت خیمه بیرون آمد و جعبه ای در زیر بغل داشت. حضرت بهاءالله از او پرسیدند که: «این جعبه چیست و این اسباب چه بوده؟» او جواب داد: «جمع این اسباب منبسطه و اشیای مشهوده و سلطان و امراء و وزراء و جلال و استجلال و قدرت و اقتدار که مشاهده فرمودید الان در این جعبه است» (۲) (ترجمه) این اظهارات تأثیر عظیمی بر حضرت بهاءالله گذاشت و چنین بیان فرمودند:

«...از آن یوم جمع اسباب دنیا به نظر این غلام مثل آن دستگاه آمده و می آید و ابداً بقدر خردلی وقر نداشته و نخواهد داشت ... عنقریب جمع این اشیاء ظاهره و خزائن مشهوده و زخارف دنیویه و عساگر مصفوفه و البسه مزینه و نفوس متکبره در جعبه قبر تشریف خواهند برد، بمثابه همان جعبه و جمع این جدال و نزاع و افتخارها در نزد اهل بصیرت مثل لعب صبیان بوده و خواهد بود.» (۳)

داستان دیگری که مربوط به ایام کودکی حضرت بهاءالله است مربوط به خوابی است که پدر بزرگوارشان در عالم رویا مشاهده نمودند. در این خواب دیدند که حضرت بهاءالله:

«... در دریای بیکران به شنا مشغول هستند. نورانیت جسم شریفش بقدری شدید بود که تمام دریا را روشن کرده بود. گیسوان سیاهش در اطراف سر در روی آب پریشان و هر تاری از موی مبارکش را ماهی ای به لب گرفته همه آن ماهیها از نور رخسار حضرتش خیره گشته و به هر طرف که آن بزرگوار شنا می فرمودند، تمام آن ماهیها هم که هر یک تار مویی را گرفته بودند به همان طرف می رفتند. مع ذلک ضرر و اذیتی به بدن مبارکش نمی رسید و حتی یک موی هم از سرش جدا نشده باکمال آسانی و راحتی بدون هیچ مانع و رادعی شنا می فرمودند و همه ماهیها از دنبال حضرتش می رفتند» (۴)

پدر ایشان بسیار تحت تأثیر این رویا قرار گرفتند، لذا معبر شهری را احضار فرمودند تا رویا را تعبیر و آن خواب عجیب را تفسیر نماید. شخص معبر مثل اینکه عظمت آینده حضرت بهاءالله به او الهام شده باشد به جناب وزیر گفت:

«...در دریای بیکران که مشاهده نمودید عالم وجود است. پسر شما یک تنه و تنها در عالم تسلط خواهد یافت و هیچ چیز مانع از او نخواهد شد تا به منظوری که در نظر دارد نرسد هیچ کس را توانایی آن نیست که او را ممانعت کند ماهیانی که مشاهده نمودید امم و اقوامی هستند که از قیام فرزند شما مضطرب و پریشان می شوند و دور او جمع شده ولکن حمایت و حفظ الهی فرزند شما را از اضطراب و پریشانی اقوام و امم محافظت خواهد فرمود وگزند و اذیتی به او نخواهد رسید» (۵)

تمرین:

۱- نام مبارک حضرت بهاءالله چیست؟

۲- در چه تاریخی متولد شدند؟

۳- محل تولد ایشان کجا بود؟

۴- ایشان در چه کشوری متولد شدند؟

۵- نام پدر بزرگوار حضرت بهاءالله چه بود؟

۶- پدر ایشان دارای چه مقامی بودند؟

۷- چه علائمی در زمان کودکی از حضرت بهاءالله آشکار بود؟

۸- حضرت بهاءالله چه نوع آموزشی را دریافت کردند؟

۹- نمایش خیمه شب بازی را که حضرت بهاءالله در دوران طفولیت مشاهده فرمودند، شرح دهید.

۱۰- وقتی حضرت بهاءالله دریافتند که سلطان، وزراء، سربازان و تخت جمیع در یک جعبه قرارداد شده

چه فکری کردند؟

۱۱- حضرت بهاءالله بعد از اینکه دریافتند که سلطان وزراء سربازان و تخت جمیع در یک جعبه قرار گرفتند بیان

فرمودند که: «... جمیع به این مثل آمده و می آید

و بقدر خردلی نداشته و نخواهد داشت ... جمیع این و

و و و و و در تشریف خواهند برد، بمثابه

و جمیع این و و در نظر مثل بوده و

خواهد بود...»

۱۲- با کلمات خود رویای جناب میرزا بزرگ را باز گو کنید.

۱۳- معنی «دریای بیکران» در آن رویا چه بود؟

۱۴- معنی «ماهی» در آن رویا چه بود؟

۱۵- تعبیر حرکت آزادانه وبدون مانع حضرت بهاءالله در آنها چه بود؟

قسمت دوم:

مظاهر الهیه دارای علم لدنی بوده و احتیاجی به کسب علم و دانش در مدارس و دانشگاهها ندارند. آنان مربی هستند و نه متربی. حضرت بهاءالله می فرماید:

«این مظلوم مدارس نرفته مباحث ندیده. لَعْمَرِي اِنِّي مَا اَظْهَرْتُ نَفْسِي بَلِ اللّٰهُ اَظْهَرَنِي كَيْفَ اَرَادَ...» (۶)

قسم به جانم من خود را ظاهر نساختم، بلکه این خداوند بود که مرا آنگونه که اراده نمود
ظاهر ساخت» (ترجمه)

راجع به علم و دانش لدنی حضرت بهاءالله، حضرت عبدالبهاء می فرماید:

«هیچ کس به محضر مبارک وارد نشد مگر اینکه از عظمت آن حضرت مات و متحیر گردید. علما و دانشمندان که به حضور مشرف می شدند، از علم و دانش آن حضرت مبهوت می گشتند با اینکه ایشان هرگز به مدرسه ای وارد نشده و از کسی علمی نیاموختند. جمیع دوستان و خویشان مبارک بر این امر شهادت می دهند. با وجود این تعالیم مبارکه ایشان روح این عصر است. نور شمس از خود شمس است و از منبع دیگری نور نمی گیرد. مریبان الهی دارای نور ذاتی می باشند. آنها بر همه اشیاء عالم مطلع و آگاهند. عالم وجود نور خود را از آنان اقتباس می نماید و به واسطه آنان علوم و هنرها در هر دور و عصر تجدید و احیاء می گردد.» (۷) (ترجمه)

تمرین:

۱- جملات ذیل را تکمیل کنید:

- الف - نور شمس از ----- است واز ----- دیگری ----- نمی گیرد.
- ب- مریبان الهی دارای ----- می باشند.
- ج- آنها بر همه اشیاء عالم ----- و ----- .
- د- عالم وجود ----- را از آنان ----- .
- ه- به واسطه آنان علوم و هنرها ----- .

۲- در گروه خود راجع به معنی علم لدنی و علم اکتسابی بحث و مشورت نمایید.

۳- بیان فوق از حضرت بهاءالله را حفظ نمایید.

قسمت سوم:

همچنان که حضرت بهاءالله بزرگ می شدند علامت عظمت ایشان بطور روزافزون ظاهر می شد. در ایامی که جوان بودند، به سبب هوش و فراست، شخصیت ممتاز، سخاوت و رأفت، معروف همگان بود. ایشان می توانستند سخت ترین مشاغل را حل فرموده و عمیق ترین و پیچیده ترین سؤالات را جواب دهند. ولی با وجود قوای فوق العاده که دارا بودند هرگز در جستجوی مقام و منصب نبودند. هنگامی که والدشان صعود فرمودند، از آن حضرت خواسته شد که از پدر خود پیروی نموده و منصب ایشان را در دربار شاه به عهده گیرند. اما حضرت بهاءالله در خواست را رد فرمودند. ایشان علاقه ای به القاب و افتخارات این دنیا نداشتند. علاقه ایشان در دفاع از فقراء و حفاظت از محتاجین بود. در سن ۱۸ سالگی با آسیه خانم ازدواج فرمودند و بیت مبارکشان ملجاء همه شد و هیچکس از مهمان نوازی ایشان محروم و ممنوع نمی گردید.

هنگامی که در تاریخ ۲۳ می ۱۸۴۴ (۵ جمادی الاولی ۱۲۶۰ هجری قمری) حضرت رب اعلی در حضور جناب ملاحسین در شیراز اظهار امر فرمودند حضرت بهاءالله ۲۷ سال داشتند. قریب سه ماه بعد از آن واقعه تاریخی حضرت بهاءالله طوماری از حضرت رب اعلی که شامل بعضی از آثار ایشان بود دریافت نمودند و فوراً به حقیقت ظهور حضرت باب شهادت داده و برای انتشار تعالیم آن حضرت قیام فرمودند. داستان دریافت این طومار به قرار ذیل است:

بلافاصله پس از اینکه حضرت باب پیروان خویش ۱۸ نفرحروف حی را انتخاب فرمودند، آنان را به محضر خود خوانده و به آنها دستور فرمودند که برای تبلیغ امر مبارکش پراکنده شوند. به هر کدام از آنان وظیفه مخصوصی احاله نمودند. برای بعضی موطن اصلیشان را میدان خدمات مقرر فرمودند و از بین ۱۸ نفس مقدس جناب قدوس را برای همراهی سفر خویش به مکه جایی که قرار بود رسالت خویش را اعلام نمایند انتخاب فرمودند. به اوّل من آمن جناب ملاحسین چنین خطاب فرمودند: «از اینکه در سفر حجاز و حج بیت با من همراه نیستی محزون مباش. عنقریب تو را به شهری می فرستم که حجاز و شیراز در شرافت با او برابری نتواند. زیرا رمز عظیم و سرّ مقدسی در آن نقطه موجود است.» (۸) ایشان طوماری به جناب ملاحسین دادند و فرمودند که به جانب طهران رهسپار شود. به او فرمودند که از خدا مسئلت نماید تا او را قادر بر درک آن رمز عظیم و سرّ مقدسی که در آن شهر است نموده و به دخول در محضر محبوب موفّق نماید جناب ملاحسین به سوی مأموریت خویش رهسپار گردید و بعد از عبور از چندین شهر به طهران وارد شد در آنجا در یکی از حجره های مدرسه ای مذهبی منزل اختیار نمود. و اوّلین اقدام او اعلان امر مبارک به مدرس آن مدرسه بود که از قبول دعوت حق با تکبر و غرور امتناع ورزید. اما یکی از شاگردان جوان آن مدرسه که از دور به مباحثه و مناظره مدرس و ملاحسین گوش داده بود، عمیقاً تحت تأثیر کلمات ملاحسین قرارگرفت و تصمیم گرفت که در نیمه شب به ملاقات ایشان رفته و درباره پیامی که با چنان شور و انجذاب آن را اعلان می نماید. اطلاعات بیشتری کسب نماید.

جناب ملاحسین آن مرد جوان را پذیرفت و بانهایت ادب و مهربانی با او صحبت نمود و به او فرمودند که حالا فهمیدم که چرا در این مکان منزل نمودم اگر چه مدرس مدرسه در نهایت تحقیر و اهانت بر این پیام اعتراض نمود اما «امیدوارم شاگردانش برخلاف او به حقیقت امر آشنا شوند» (۹)

در حین مذاکرات جناب ملاحسین از شاگرد پرسید که اهل کجاست؟ او جواب داد که از خطه نور، در ایالت مازندران می باشد. ملاحسین پرسیدند: «آیا امروزه از فامیل میرزابزرگ نوری کسی هست که معروف باشد و در شهرت و اخلاق و آداب و علوم قائم مقام او محسوب شود؟» (۱۰)

او در جواب گفت: «آری در میان پسران او یکی از همه ممتازتر و در رفتار شبیه به پدر است از آنجایی که دارای حیاتی مشحون از فضائل اخلاقی، موقفیت‌های عالی، شفقت و محبت و بخشش و انفاق هستند، اثبات نموده اند که فرزند شریف یک پدر بزرگوار هستند.» ملاحسین پرسیدند: «به چه کاری مشغول است؟» و جوان گفت: «بیچارگان را پناه است و گرسنگان را اطعام می فرماید.» ملاحسین پرسیدند: «چه مقامی و رتبه ای دارد؟» «مقام و رتبه ای به غیر از این ندارد که ملجا مستمندان و پناه غریبان است. ملاحسین پرسید: «نام مبارکش چیست؟» و جوان گفت: «حسین علی» (۱۱)

با هر جواب ملاحسین بیشتر به وجد و سرور می آمد بعد سوال نمود: «اوقات خویش را چگونه می گذرانند؟» جوان جواب داد: «اوقات خود را اغلب در میان جنگلهای زیبا به گردش می گذرانم و به مناظر زیبای طبیعی علاقه تام دارد.» «سن مبارکش چند سال است؟» «سن مبارکش ۲۸ سال است» ملاحسین به او توجه نموده و با سرور و نشاطی بی اندازه فرمود: «گمان می کنم زیاد به ملاقات او نائل می شوی؟» گفت: «بلی اغلب به منزل او می روم» فرمود: «آیا می توانی امانتی از من به ایشان برسانی؟» گفت: «البته با نهایت اطمینان.» جناب ملاحسین طوماری که میان قطعه پارچه پیچیده شده بود به او داد و درخواست نمود که روز بعد صبح زود آن را تقدیم حضرت بهاءالله نماید، و اضافه نمود که: «هر چه فرمودند برای من نقل کن» (۱۲) شاگرد طومار را گرفته و صبح زود برخاسته تا درخواست ملاحسین را انجام دهد.

چون به منزل حضرت بهاءالله نزدیک شد برادر آن حضرت جناب موسی کلیم را دید که در آستانه در ایستاده بودند و علت ملاقات را توضیح داد. جناب موسی کلیم جوان را به محضر حضرت بهاءالله راهنمایی نمود و طومار را در مقابل حضرت بهاءالله بنهاد. حضرت بهاءالله به آنان اجازه جلوس دادند و لوله کاغذ را باز فرموده و بعضی از فقرات آن را به صدای بلند خواندند. بعد از قرائت صفحه ای به برادر خود توجه نموده فرمودند: «موسی چه می گویی؟ آیا هر کس به حقیقت قرآن نائل شد و این کلمات را از طرف خدانداند از راه عدالت و انصاف برکنار نیست» (۱۳) بعد حضرت بهاءالله جوان را از حضور خود مرخص فرمودند و از او خواستند که یک کله قند و یک بسته چای را به عنوان هدیه از طرف ایشان به ملاحسین بدهد و محبت و تشکر ایشان را به او ابلاغ نماید.

جوان در حالی که سراپا شغف و سرور بود برخاسته نزد ملاحسین برگشت و پیغام و هدیه حضرت بهاءالله را به ایشان داد هیچ کلماتی نمی تواند سرور و خوشحالی ملاحسین را از دریافت آنها توصیف نماید. او با سرور

بی منتهائی ایستاده باخصوع تمام هدیه را گرفت و بوسید. بعد جوان را درآغوش گرفت چشمهای او را بوسه زد و گفت: «رفیق عزیز و محبوب من همانطور که قلب مرا مسرور کردی خداوند قلب تو را با سرور ابدی مسرور نماید» (۱۴) جوان از رفتار ملاحسین خیلی متعجب شد و با خود گفت چه چیز ممکن است سبب ارتباط این دو قلب باشد؟ چه چیز می تواند سبب دوستی بین آنان باشد؟ چرا ملاحسین از دریافت هدیه ای به این کوچکی از طرف حضرت بهاءالله چنان شادمانی از خود ظاهر نمود؟ جوان با معمائی مواجه شده بود که نمی توانست جواب آن را بیابد.

چند روز بعد ملاحسین به طرف خراسان استانی در شمال ایران رهسپار شد. و در حین خداحافظی با شاگرد جوان اهل شهر نور به او گفت: «آنچه دیدی و شنیدی مبدا به کسی اظهار کنی. آنها را در قلب خود مستور نگاه دار اسم او را مبدا به کسی بگویی. برای اینکه دشمنان او به اذیتش اقدام خواهند کرد و در همه حال دعا کن که خداوند او را حفظ کند و به واسطه او بر مستضعفین منت گذارد و فقراء و بینویان را در ظل او عزیز فرماید. حقیقت امر حالا از شما پوشیده است حال باید ندای امر جدید را به مردم ابلاغ نمایم و خلق را به این امر مبارک دعوت کنیم. عنقریب جمعی در این شهر جان خود را در راه این امر فدا خواهند ساخت و شجره امرالهی به خون آنان آبیاری خواهد شد و مردم در ظل آن شجره درخواهند آمد» (۱۵)

تمرین:

۱- بعد از اینکه حضرت باب ۱۸ نفرحروف حی را انتخاب فرمودند چه کردند؟

۲- حضرت بات چه کسی را به عنوان همراه خویش در سفر حج به مکه انتخاب فرمودند؟

۳- حجاز اشاره به کدام کشور است؟

۴- حضرت باب به اول من آمن خود جناب ملاحسین این کلمات را خطاب فرمودند: «از اینکه در سفر

با من همراه نیستی . عنقریب تو را به شهری می فرستم که ----- در ----- با او -----

۵ - حضرت باب به ملاحسین چه مرحمت فرمودند؟

۶- وقتی که جناب ملاحسین به طهران رسیدند در یکی از حجره های مدرسه ای مذهبی اختیار نمودند

رئیس مدرسه پیام حضرت باب را چگونه پاسخ دارد؟

۷- چرا خداوند ملاحسین را به آن مدرسه هدایت کرده بود؟

۸- شاگردی که پیام حضرت باب را لبیک گفت اهل کجا بود؟

۹- منزل آبا و اجدادی حضرت بهاءالله در کجا واقع بود؟

۱۰- والد بزرگوارشان به چه علت معروف بودند؟

۱۱- حضرت بهاءالله به چه کاری مشغول بودند؟

۱۲- ایشان دارای چه مقام و رتبه ای بودند؟

۱۳- چگونه اوقات خویش را می گذراندند؟

۱۴- سن مبارک در آن زمان چند سال بود؟

۱۵- جناب ملاحسین از آن شاگرد جوان اهل نور خواستند چه کاری را انجام دهد؟

۱۶- بعد از اینکه حضرت بهاءالله فقراتی از مندرجات مکتوب حضرت باب را خواندند فرمودند: « آیا هر

کس ----- نائل باشد و این ----- را از ----- نداند از راه ----- برکنار نیست؟ »

۱۷- جناب ملاحسین هدیه مرحمتی حضرت بهاءالله را با چه حالتی دریافت نمود؟

۱۸- به انشای خود بنویسید که جناب ملاحسین در وقت خداحافظی با شاگرد نوری به او چه فرمود؟

۱۹- به دو گروه تقسیم شده و نمایشنامه کوتاهی براساس داستان فوق برای بقیه گروه ارائه نمایید. نمایشنامه

باید شامل دو صحنه باشد: (۱) هنگامی که شاگرد جوان جناب ملاحسین را در نیمه شب ملاقات می نماید و (۲)

هنگامی که در روز بعد هدیه و پیغام حضرت بهاءالله را برای ملاحسین می آورد. به خاطر داشته باشید که این

نمایشنامه فقط باید دارای دو صحنه باشد که در آن جناب ملاحسین و شاگرد ظاهر می شوند. ملاقات شاگرد با

حضرت بهاءالله نباید به نمایش در بیاید. ما هرگز نباید مظاهر مقدسه را به روی صحنه نمایش مجسم نماییم. زیرا

دلیل بر بی حرمتی و بی احترامی خواهد بود.

قسمت چهارم:

حضرت باب حضرت بهاءالله را «مَنْ يُظْهِرُهُ اللهُ» خطاب می نمایند. آثار حضرت باب از جمله کتاب مستطاب

بیان شامل بیانات بی شماری در مدح و ستایش «مَنْ يُظْهِرُهُ اللهُ» می باشد. در ذیل نصوصی از حضرت باب درج

گردیده تا قدری از مقام و مرتبت حضرت بهاءالله و ارتباط بین این دو مظهر امرالهی را نشان دهد:

«... و جَنَّتْ رَا مَعْرِفَتِ مَنْ يَظْهَرُهُ اللهُ يَقِينِ كُنْ وَ طَاعَتِ او وَ نَارِ رَا وُجُودِ مَنْ لَمْ يَسْجُدْ لَهُ وَ

رضای او...» (۱۶)

«کسی که بر او سجده نکرد» (ترجمه)

«... سمع خود را طاهر کن از اینکه ذکر دون الله شنوی و عین خود را که نبینی و فواد خود را که شاهد نشوی و لسان خود را که ناطق نگردی و ید خود را که ننویسی و علم خود را که احاطه ندهی و قلب خود را که بر او خطور ندهی و همچنین کل شؤون خود را که تا آنکه در صرف جنّت حب پرورش کنی، لعل درک کنی «مَنْ يُظْهِرُهُ اللهُ» را با طهارت محبوب نزد آن که طاهر باشی از دون مَنْ لَمْ يُؤْمِنْ بِهِ وَ مَنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ.» (۱۷)

«قُلْ إِنَّ رِضَاءَ مَنْ يُظْهِرُهُ اللهُ رِضَاءُ اللهِ وَ كُرْهُ مَنْ يُظْهِرُهُ اللهُ كُرْهُ اللهِ» (۱۸)

«بگو برآستی که خشنودی مَنْ يُظْهِرُهُ اللهُ خشنودی خداست و نارضایتی او نارضایتی

خداست» (ترجمه)

تمرین:

۱- «مَنْ يُظْهِرُهُ اللهُ» اشاره به کیست؟

۲- حضرت باب پیروان خود را تشویق و تحریص می فرمایند که خود را آماده نمایند تا قابل حضور در ساحت مَنْ يُظْهِرُهُ اللهُ باشند. ایشان می فرمایند که چه کار کنند؟

۳- یکی از بیانات فوق را انتخاب و از برنمایید.

قسمت پنجم:

حضرت بهاءالله از لحظه ای که به حقایق ظهور حضرت باب شهادت دادند به تبلیغ امر مبارکش قیام نمودند. اولین سفری که آن حضرت برای نشر امر جدید فرمود به خطه نور در مازندران موطن اصلی ایشان بود. در آنجا به منزل خانوادگی خود در قریه تاکر تشریف بردند.

خبر ورود ایشان به تاکر به سرعت در سراسر آن ناحیه منتشر شد. نفوس بسیاری از اعیان و اشراف آن ناحیه به حضور مبارک شتافتند تا ورودشان را تهنیت و تبریک گویند و از ایشان اخبار شاه و درباریان را استماع کنند. اما حضرت بهاءالله به پرسشهای آنان بابتی علاقه گی پاسخ می دادند و فوراً موضوع را عوض نموده و در نهایت فصاحت پیام حضرت باب را اعلان می نمودند بیانات و استدلال آن حضرت چنان قانع کننده و محکم بود که همه شگفت زده شده بودند و کسانی که به سخنان حضرت بهاءالله گوش فرا داده بودند تعجب می کردند که چرا این شخص با این رتبه و مقام و جوانی و کمالی که دارد به اموری توجه فرموده که از وظایف علمای دین و پیشوایان روحانی است و وسعت اطلاع آن بزرگوار و شور و شوق آن بزرگوار به زودی عده بسیاری را به امر جدید جلب نمود. از جمله مؤمنین افرادی با نفوذ و بعضی از اعضاء عائله مبارک بودند هیچکس نبود که به محضر ایشان مشرف

شود و بتواند بیانات شیرین ایشان را انکار نماید و یا جرأت مخالفت با حقایق بیانات ایشان نماید. تنها کسی به مخالفت قیام کرد عمومی آن حضرت بود.

عمو سعی می نمود به هر وسیله آن حضرت و حقانیت پیامی را که ایشان آورده بودند بی اعتبار سازد اما وقتی که خود را از انجام این کار عاجز دید به نزد یکی از مجتهدهای معروف اسلام رفت و از او تقاضای کمک نمود. او شکایت کرد که حضرت بهاءالله به نور تشریف آورده اند و با اینکه مجتهد نیستند اما از امور مذهبی و دینی صحبت می فرمایند. او به مجتهد یادآور شد که هرکس به محضر ایشان وارد می شود به دام سحر آن حضرت گرفتار می گردد و منجذب گفتار فصیح ایشان می شود. و اضافه نمود: «نمی دانم چه کار می کند... یا ساحر و شعبده باز است یا دواپی به چای مخلوط می کند که چون کسی او را بیاشامد فریفته او می گردد» (۱۹)

مجتهد که یقین داشت هرگز نمی تواند به مبارزه با حضرت بهاءالله قیام نماید لذا درخواستهای عمو را نادیده گرفت. اما پیام حضرت باب همچون شعله آتش در سراسر آن ناحیه منتشر می شد. پیروان مجتهد از این امر بیم و هراس یافتند و به او فشار آوردند اقدامی در این باره بنمایند. بالاخره مجتهد گرفت که دو نفر از شاگردان مشهور و بارز خود را به حضور مبارک بفرستد تا از حقیقت منظور و اصل دعوت ایشان با خبر شوند. این است داستان تشریف آن دو نفر نماینده به حضور حضرت بهاءالله :

آن دو نفر به جانب تاجر روان شدند. پس از وصول شنیدند که حضرت بهاءالله به قشلاق تشریف برده اند آنها هم رفتند. وقتی به حضور مبارک رسیدند ایشان مشغول تفسیر سوره ای از قرآن مجید بودند نشستند بیانات مبارک را گوش دادند و تحت تأثیر آن عبارات فصیح و گفتار متین و دلائل محکم و براهین متقن قرار گرفتند. یکی از آن دو نفر بی اختیار از جا برخاست و رفت دم در اتاق با کمال خضوع و عبودیت ایستاد و با لرزه و گریه به رفیقش گفت: می بینی که من در چه حالی هستم هر سؤالی را که حاضر کرده بودم از محضر مبارک بپرسم به کلی از نظرم محو شد. تو خود می دانی. اگر می توانی سؤالی بکنی بکن تا جواب بشنوی. آن وقت برو به نزد معلمان و حال مرا خبر بده و از طرف من به او بگو از این بزرگوار دست بر نمی دارم و دیگر نزد تو نخواهم آمد. اما نفر دوم نیز بی نهایت تحت تأثیر کلمات حضرت بهاءالله قرار گرفته بود مانند رفیقش اظهار نمود که: «من هم مثل تو هستم مرا با مجتهد کاری نیست. با خدای خود عهد کردم که تا آخر عمر از ملازمت آستان این بزرگوار منصرف نشوم. یگانه مولای من حضرت بهاءالله است.» (۲۰)

داستان ایمان این دو نفر نماینده مجتهد با سرعت عجیبی در قلمرو نور مشهور شد. مردم از هر صنف و رتبه از نفوس عالیمقام، مأمورین دولت، رهبران دینی، تجار و دهقانان و روستائیان دسته دسته به محضر حضرت بهاءالله توجه می کردند. صدها نفر و در ظل رایت دین جدید در آمدند. اما هیچ کس به غیر از حضرت بهاءالله نمی دانست که به زودی مشقات و بلیات احاطه خواهد نمود و بسیاری از این نفوس تازه تصدیق و این نهالهای جدید را از ریشه برخواهد انداخت.

تمرین:

۱- حضرت بهاءالله پس از شهادت بر حقانیت ظهور حضرت باب چه نمودند؟

۲- اهل اقلیم نور چگونه از حضرت بهاءالله استقبال نمودند؟

۳- چرا بعضی از مردم از نحوه پاسخ حضرت بهاءالله به سوالاتشان در شگفتی و تعجب بودند؟

۴- هنگامی که حضرت بهاءالله به تبلیغ امر حضرت باب قیام نمودند عمومی ایشان چه نمود؟

۵- چرا مجتهد تقاضای عمومی حضرت بهاءالله را نادیده می گرفت؟

۶- بالاخره وقتی که مجتهد با اصرار و فشارهای پیروانش روبرو گشت چه تصمیمی گرفت؟

۷- شرح تشرف دو نماینده مجتهد را به حضور حضرت بهاءالله با قلم خود بنویسید.

قسمت ششم:

حضرت بهاءالله از ما می خواهند همان کاری را که آن حضرت در خطه نور انجام دادند انجام دهیم. یعنی قیام کنیم و تبلیغ امرالله نماییم. حال بیاید بیانات مبارکه ذیل از حضرت بهاءالله را زیارت نموده و در آن تعمق نماییم، و به یاد آریم که آن حضرت پس از قبول امر حضرت باب اولین اقدامی که فرمودند قیام و تبلیغ صدها و صدها نفوس به امرالهی بود.

«أَنْ يَا أَيُّهَا الْمُسَافِرُ إِلَى اللَّهِ خُذْ نَصِيْبَكَ مِنْ هَذَا الْبَحْرِ وَلَا تَحْرِمِ نَفْسَكَ عَمَّا قُدِّرَ فِيهِ وَ كُنْ مِنَ الْفَائِزِينَ وَ لَوْ يُرْزَقَنَّ كُلُّ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ بِقَطْرَةٍ مِنْهُ لَيَغْنَيْنَّ فِي أَنْفُسِهِمْ بِعَنَاءِ اللَّهِ الْمُقْتَدِرِ الْعَلِيمِ الْحَكِيمِ. خُذْ بِيَدِ الْإِنْقِطَاعِ غُرْفَةَ مِنْ هَذَا الْبَحْرِ الْحَيَوَانِ ثُمَّ رَشِّحْ مِنْهَا عَلَى الْكَائِنَاتِ لِيُطَهَّرَهُمْ عَنْ حُدُودَاتِ الْبَشَرِ وَ يُقَرِّبَهُمْ بِمَنْظَرِ اللَّهِ الْأَكْبَرِ هَذَا الْمَقَرَّ الْمُقَدَّسِ الْمُنِيرِ. وَ إِنْ وَجَدْتَ نَفْسَكَ وَحِيداً لَا تَحْزَنْ فَكَفِّ بِرَبِّكَ ثُمَّ اسْتَأْنِسْ بِهِ وَ كُنْ مِنَ الشَّاكِرِينَ. بَلِّغْ أَمْرَ مَوْلَاكَ إِلَى كُلِّ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ إِنْ وَجَدْتَ مُقْبِلاً فَأَظْهِرْ عَلَيْهِ لِنَالِي حِكْمَةِ اللَّهِ رَبِّكَ فِيمَا أَلْقَاكَ الرُّوحُ وَ كُنْ مِنَ الْمُقْبِلِينَ وَ إِنْ وَجَدْتَ مُعْرِضاً فَأَعْرِضْ عَنْهُ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ رَبِّكَ وَ رَبِّ الْعَالَمِينَ.» (۲۱)

«ای مسافر الی الله، نصیب خویش را از این دریا بگیر و خود را از [مواهبی] که خداوند در آن مقدر فرموده محروم مساز تادر زمره فائزان درآیی. و [بدان که] اگر تمام اهل ارض و سماء به قطره ای از آن مرزوق شوند، همگی به غنای مطلق می رسند، یعنی در وجود خود غنای خداوند مقتدر علیم حکیم را بیابند. با دست انقطاع غرفه ای از این بحر حیات بردار و سپس آن را بر کائنات مبدول دار تا آنها را از محدودیتهای بشری پاک کنی و به جانب منظر اکبر، این مقام مقدس منیر، نزدیک نمایی.

و [در این مقام] اگر خود را تنها و بی یاور یافتی اندوهگین مگرد، خدا را برای خود کافی بدان و سپس با او مأنوس شو و از این بابت شکرگزار باش. امر مولایت را به همه اهل زمین و آسمان برسان، اگر کسی اقبال نمود درهای حکمت و بیان را که بر تو القاء شده بر او بیفشان و [به او] روی آور و اگر کسی اعراض نمود [بدون تعرض] از او روی بگردان و بر پروردگارت و پروردگار عالمیان توکل نما. (ترجمه)

تمرین:

- ۱- حضرت بهاءالله از ما می خواهند نصیب خود را ----- .
- ۲- و خود را از ----- محروم نسازیم.
- ۳- اگر زمین و آسمان از قطره ای از آن مرزوق شود ----- .
- ۴- از ما خواسته شده به دست ----- و آن را بپاشیم ----- .
- ۵- ما نباید محزون شویم اگر ----- .
- ۶- ما باید به خداوند ----- و ----- شویم و از ----- باشیم.
- ۷- باید ----- را تبلیغ کنیم.
- ۸- حضرت بهاءالله می فرمایند اگر مقبلی یافتید ----- .
- ۹- و اگر معرضی یافتید ----- .

قسمت هفتم:

امراهی در حال پیشرفت است. خداوند اراده خود را از طریق فرستادن مظاهر ظهورش، که هر زمان بشریت از مرحله ای به مرحله دیگر پیشرفت می کند، تدریجاً ظاهر و نمایان می سازد. این امر در همه ظهورات الهیه صدق می نماید. با افزایش درک و فهم پیروان مظهر ظهور، تعالیم مبارکه بتدریج ظاهر می شود. غالباً حتی مقربترین پیروان در بدایت قادر به درک و فهم عظمت ظهور به تمامه نمی باشند و به تمسک خود به احکام و قوانین شریعت قبل ادامه می دهند. فقط با مرور زمان متوجه می شوند که مظهر امر جدید بعضی از قوانین ظهور قبل را تغییر می دهد. هدف مظهر الهی آن است که قوانین جدیدی برای مرحله بعدی تکامل عالم بشریت وضع نماید.

این وضع در مورد ظهور حضرت باب صدق می نماید مسلمانانی که حضرت باب در بین آنان ظاهر شدند، معتقد بودند که حتی یک «حرف» از تعالیم حضرت محمد تا یوم آخرت تغییر نمی پذیرید. بنابراین حضرت باب ظهور مبارک خود را تدریجاً آشکار ساختند. بدو مقام رفیع ایشان به عنوان حضرت موعود واضحاً اظهار نگردید. پیروان آن حضرت مأمور بودند به مردم بشارت دهند که «باب» ظهور موعود گشوده شده است. کم کم، شخص حضرت باب شناخته شدند اما اکثریت مردم هنوز از حقیقت مقام ایشان آگاه نبودند.

در طی سالهای اولیه رسالت هیچ تغییری در قوانین اسلام داده نشد در حقیقت هر گونه تغییری حتی برای نزدیکترین پیروان غیرقابل تصور بود. اما همانطور که می دانید در دوران اخیر رسالت و هنگامی که حضرت باب در قلعه ماکو مسجون بودند قوانین جدیدی را در کتاب بیان فارسی نازل فرمودند و زمان آن رسیده بود که پیروان آن حضرت انفصال کلی با گذشته به وجود آورند و مقام حقیقی ایشان را ظاهر فرمایند. این اقدام در اجتماع بدشت انجام پذیرفت.

بدشت دهی است دور از طهران و در قسمت شمال شرقی کشور می باشد. اجتماع بدشت در ماه جولای ۱۸۴۸ منعقد شد. تعداد ۸۱ نفر از مؤمنین حضرت باب که از نفوس برجسته و عالیرتبه بودند در این اجتماع، مجتمع شدند. شرکت کنندگان اصلی در این اجتماع حضرت بهاءالله، جناب قدّوس و جناب طاهره بودند. اگر چه در بدایت به نظر نمی رسید که حضرت بهاءالله مقام و رتبه ای در بین اصحاب حضرت باب داشته باشند، اما نقش ایشان در آن اجتماع سرنوشت ساز بود. ایشان باغهایی به منظور برگزاری این اجتماع، اجاره فرمودند و مدت ۲۲ روز جمیع نفوسی که مجتمع شده بودند از مهمان نوازی سخاوتمندانه آن حضرت محظوظ گردیدند.

حضرت بهاءالله هر روز لوحی نازل می فرمودند تا در جمع یاران تلاوت شود و به هر یک از اصحاب اسم تازه ای عنایت فرمودند. به جناب قدّوس و جناب طاهره لقبی را که در تاریخ به آن معروف می باشند عنایت فرمودند. لقب طاهره یعنی «خالص و پاک» و قدّوس یعنی «مقدّس». هیکل مبارک بنفسه از آن تاریخ به بعد به نام «بهاء» معروف شدند. برای هر یک از یاران بدشت از قلم حضرت اعلی بعداً توقیعی صادر شد و هر یک با همان لقب مورد خطاب قرار گرفتند.

یک روز حضرت بهاءالله به علت بیماری، ملازم بستر شدند. یاران در محضر مبارک حضور یافتند. ناگهان حضرت طاهره که جوهر عصمت و طهارت بودند بدون حجاب که از عادات مسلمانان در ایران می باشد و خانمها باید در انظار عموم حجاب بپوشند، وارد مجلس شدند. بعضی از بایبان حاضر در جلسه احساس کردند که ایشان باعث ننگ و شرمساری برای خود و دیانت جدید است. جناب قدّوس به نظر غضبناک می رسیدند. اما جناب طاهره ابداً اعتنایی نداشت و با متانت و فرح یاران را مخاطب ساخت و خطابه غرائی ایراد نمود و اصحاب را دعوت کرد که قیود تقلید و عادات را بشکنند. باری محاجه و گفتگو که در نتیجه این عمل بین حضرت طاهره و جناب قدّوس پیش آمده بود با وساطت حضرت بهاءالله برطرف شد. هر چند تعدادی از پیروان حضرت باب در این جریان از امر تبرّی نمودند ولی اکثریت ثابت و مستقیم ماندند و شور انجذابی جدید یافتند، حضرت بهاءالله استادانه این فرصت را غنیمت شمرده و فجر ظهور یوم جدید را جشن گرفتند. این شجاعت و شهامت جناب طاهره در آن روز به منزله نفع صور بود که در آن نسخ دین قدیم گردید و احکام و قواعد جدید اعلان گشت.

اجتماع بدشت نقطه تحوّلی برای مرحله پرآشوب و اغتشاش در پیشرفت دیانت بابی بشمار می آید. به زودی آزار و شکنجه مؤمنین به حضرت باب شدت یافت و بسیاری به شهادت رسیدند گویی اجتماع بدشت محل وداع بود که از آنجا اصحاب خارج شدند و اعمال قهرمانانه از خود ظاهر نمودند و تنها در ملکوت ابهی دوباره به دور هم جمع شدند.

پس از خاتمه دوره بدشت، یاران به طرف مازندران توجّه نمودند و در بین راه که در یکی از دهات برای استراحت توقّف نمودند مورد هجوم ساکنین نادان آنجا قرار گرفتند و مجبور به فرار شدند و هر یک به طرفی پراکنده گشتند. حضرت بهاءالله به سفر خود به طرف نور ادامه دادند.

به زودی اخبار اجتماع بدشت به طهران رسید و شاه و وزیران از وقایعی که در آنجا به وقوع پیوسته بود آگاه شدند و از نقش حضرت بهاءالله در آن اجتماع مطلع گردیدند. شاه که در اثر بیماری بسیار رنجور و ضعیف شده بود و نزدیک به مرگ بود بنا به توصیه نخست وزیر، دستور دستگیری حضرت بهاءالله را صادر نمود. و این دستور به یکی از مأمورین در مازندران ارسال گردید تا حضرت بهاءالله را دستگیر و به طهران بفرستند. این مأمور یکی از ارادتمندان و طرفداران حضرت بهاءالله بود و از قضا روزی که حضرت بهاءالله را به منزل خود دعوت کرده بود شب قبلش این حکم به او رسید. از دیدن این حکم بسیار برآشفته و به هیچ کس در این خصوص اظهاری نکرد روز بعد خبر به مازندران رسید که شاه فوت نمود. لذا فرمان توقیف و دستگیری دیگر ارزشی نداشت.

تمرین:

۱- هدف از اجتماع بدشت چه بود؟

۲- در چه زمانی این اجتماع تشکیل شد؟

۳- چند روز به طول انجامید؟

۴- چند نفر از اصحاب حضرت باب در این اجتماع شرکت نمودند؟

۶- در این اجتماع چه اعلانی شد؟

۷- چه کسی مهمترین شخصیت در بین حاضرین بود؟

۸- لقب «طاهره» به چه معنی است؟

۹- لقب «قدّوس» به چه معنی است؟

۱۰- به انشای خود وقایعی را که در اجتماع با ظاهرشدن جناب طاهره بدون حجاب رخ دارد بر شمارید.

۱۱- عمل دلیرانه جناب طاهره در این اجتماع علامت چه بود؟

۱۲- حکومت بعد از دریافت اخبار اجتماع بدشت چه اقدامی کرد؟

قسمت هشتم:

واقعه بدشت نشانه گسستن عادات و رسوم قدیم و آغاز عهدی جدید بود. فقره ذیل از آثار حضرت عبدالبهاء نشان می دهد که چگونه در هر زمان و هر از چندی ادیان الهیه باید تجدید شوند. در پرتو آنچه درباره واقعیت بدشت مطالعه نمودید درمعنی و مفهوم بیان ذیل تفکر و تأمل نمایید.

«از بذر حقیقت دین رشد و نما می نماید و درختی پرشاخه و برگ و شکوفه و ثمر می شود. پس از چندی این درخت فرسوده و کهنه می گردد. برگ و شکوفه پژمرده و معدوم می شد و درخت بی ثمر و فائده می گردد. عاقلانه نیست که انسان به این درخت کهنه متمسک شود و ادعا نماید که قوای حیاتبخش آن کاسته نشده، اثمار آن مثل و نظیر ندارد و وجود آن ابدی است. بذر حقیقت باید مجدداً در قلوب مردم کاشته شود تا درختی تازه بارور شود و از اثمار بدیعه الهیه آن عالم تازه و خرم شود. بدین وسیله امم و دول عالم که در ظل ادیان مختلفه می باشند متحد شوند. تقالید و اوهام محو شود و دوستی و برادری حقیقی استقرار یابد. جنگ و جدال در بین مردم از بین رود و جمیع بندگان خداوند شوند. کل در سایه شجر رحمت الهی مأوی دارند و خدا به جمیع مهربان است و جمیع را رزق می دهد. حضرت مسیح فرمود که باران رحمت پروردگار بر منصف و ظالم هر دو می بارد یعنی رحمت پروردگار عمومی است. جمیع بشر در ظل لطف و محبت حق می باشند و او کل را به سبیل هدایت و ترقی دلالت می نماید.» (۲۲) (ترجمه)

قسمت نهم:

ناصرالدین شاه که در سال ۱۸۴۸ بر تخت سلطنت نشست از پدرش ظالمتر بود. از بدایت سلطنت وی آزار و شکنجه بابیان به مراتب افزایش یافت. حضرت باب در جولای ۱۸۵۰ در تبریز شهید شدند و اصحاب ستمدیده و پریشان ایشان که شاهد و ناظر مرگ فجیع هزاران نفس ازهمکیشان خود بوده محبوب قلب خود را نیز از دست دادند. بعضی از اصحاب در فکر خود شاه را مقصر اصلی ظلمهای وارده بر آنان طی چندین سال می دانستند. اما با وجود این در همه احوال خیرخواه حکومت و ملت بودند و قوای خود را وقف تبلیغ و انتشار امر جدید با اعمال حسنه و ارائه حجج و براهین می نمودند اما در این میان گروه کوچکی بودند که افکار خطرناکی در سر

می پروراندند و در حالت یاس و ناامیدی این نفوس نادان تصوّر می نمودند که چنانچه بر ریشه و اساس این ظلمها هجوم نمایند می توانند سرنوشت جامعه بابی را تغییر دهند لذا توطئه بر قتل شاه نمودند.

قصد و نیت این گروه توسط یکی از رهبرانشان به سمع حضرت بهاءالله رسید. حضرت بهاءالله با عباراتی صریح و واضح آنان را از اجرای این خیال فاسد منع نمودند و از عواقب وخیمه آن بر حذر داشتند که این عمل جلب بلائی تازه نماید و سبب زحمت بی اندازه گردد. اما توطئه گران آن چنان جگر سوخته و غمگین بودند و قلوبشان آنچنان در آتش کینه و انتقام می سوخت که حتی نصایح حضرت بهاءالله مانع از اقدام آنان نگردید و به عملی اقدام نمودند که تا ابد صفحات تاریخ امر بابی را که به طهارت و پاکی و از خود گذشتگی و اعمال قهرمانانه آراسته و مزین است مانند نقطه ای سیاه لکه دار نمود.

در روز ۱۵ آگست ۱۸۵۲ شاه از منزل بیلاقی خود که نزدیک طهران بود برای برنامه اسب سواری صبحگاهی بیرون رفته بود و نگهبانان وی چند قدمی از پیش می رفتند. همه جا آرام و همه چیز بر وفق مراد اعلیحضرت بود. ناگهان در نهایت تعجب جوانی که در کنار جاده منتظر ایستاده بود مانند آنکه بخواهد عرضحالی تقدیم شاه نماید باطیانچه خود به طرف شاه تیراندازی نمود. این سوء قصد چنان احمقانه و جاهلانه بود که به جای استعمال اسلحه مؤثری که مقصود را فوراً حاصل کند ساچمه استفاده شده بود که اندک خراشی در جسد شاه تولید کرد. اما در اثر این واقعه خشم و غضب و آشوب بلند شد و دشمنان فرصت را غنیمت دانسته و مردم را بر اعمال ظالمانه غیر قابل تصوّر بر ضدّ بایان تحریک نمودند.

جوانی که به شاه تیراندازی نمود فوراً کشته شد و جسدش را به دم قاطر بسته و تا طهران به روی زمین کشیدند و در آنجا جسد را دو شقه نموده و در معرض دید عموم آویختند. همدست او که حاضر نشد زیر شکنجه های بی رحمانه لب باز کند و دوستان خود را معرفی کند سرب گداخته در حلقش ریختند. و همدست سوم را برهنه نمودند و او را شمع آجین ساخته و در مقابل انظار مردم حرکت داند در حالیکه جمعیت با هیاهو و سبّ و لعن به او حمله نمودند.

وقایعی که بعد از این حادثه به وقوع پیوست قابل شرح و وصف نیست. حکومت و علماء و طرفداران جاهل آنان بر قلع و قمع بایان قیام نمودند. دروازه شهر را بستند و هیچ کس بدون سؤال و جواب اجازه خروج از شهر را نداشت. خانه به خانه به دنیال بایان گشته آنان را دستگیری نمودند و به نحوی فجیع و ظالمانه به قتل می رساندند. قسمتی از نامه افسر اطریشی که در آن زمان در خدمت شاه به سر می برد لمحّه ای از فجایع آن ایام را نشان می دهد. هر چند خواندن این کلمات سبب حزن و اندوه عمیق می شود اما ما را به یاد فداکاریهای آن قهرمانان می اندازد که با خون خود امرالله را سقایت و آبیاری نمودند:

«دوست عزیز، آنها که مدعی احساسات و عواطف رقیقه اند بیایند و با من در مشاهده این صحنه های دلخراش شریک شوند و علانیه ملاحظه نمایند که چگونه نفوس بی گناه که چشمهایشان از حدقه بیرون آمده باید قطعات گوش خود را که به تیغ ستم جلّادان بریده شد ببلعند و با هیكل آغشته به خون که از شدت ضربات مجروح و متلاشی گشته در معابر و اسواق حرکت

نمایند. ابدان این مظلومان که به آتش ظلم مشعل گردیده کوی و برزن را نورانی نموده است من با چشم خود شاهد وضع موحشی بودم که بعضی از بایان با سلاسل و اغلال در حالی که سینه و شانه آنها را شکافته و در شکافها فتیله سوزان قرار داده بودند با جماعتی از سرباز در کوچه و بازار عبور می دادند و فتیله ها پس از تماس با گوشت بمتابه شمعی که تازه خاموش شده باشد در درون زخم آنان دود می کرد. این ستمگران شرقی در این قساوت و سنگدلی ابتکاری بکار می بردند که عقل در حیرت است. ابتدا پوست از کف پای ملهوفین برداشته سپس در روغن داغ شده می گذاشتند و آنها را چون سُم ستوران نعل زده مجبور به طی طریق می کردند.

با این وصف از شخص بابی صدای ضجه و زاری و یا شکوه و بی قراری بگوش نمی رسید بلکه به کمال استقامت تحمل هر مشقت می نمود تا آنجا که دیگر جسم نحیف طاقت هم قدمی با روح خفیف و لطیف نداشت. در آن حین آن اسیر بی تقصیر از شدت عذاب بر زمین می افتاد. حال شاید تصور نمایید که حرص و ولع جلادان به این مقدار سیراب می شد و آن بدبخت بی پناه باکشیدن خنجر بر حنجر از این مصیبت عظیم نجات می یافت. نه چنین بود بلکه آن مظلومان را به ضرب تازیانه به حرکت می آوردند و تا لحظه واپسین که اندک رمقی از حیات درکالبد آنان موجود بود به انواع شکنجه و آزار مبتلا می ساختند تا جان می سپردند و تازه از جسد بی جان دست بر نمی داشتند بلکه آن اجساد مجروح و مشبک را واژگون به درخت می بستند و هدف سهام مردم سنگدل قرار می دادند که تیراندازی خود را آزمایش نمایند و بی رحمی و شقاوت خویش را نمایش دهند و من خود اجساد را مشاهده کردم که باصدها رصاص شرحه شرحه شده بود... من چون خود به صفحات این اوراق نظر می افکنم پیش خود می گویم لابد هموطنان عزیز من به سختی این روایات را باور خواهند کرد و آن را خالی از اغراق نخواهند شمرد. ای کاش من هم در قید حیات نبودم و این حوادث ناگوار را به رای العین مشاهده نمی نمودم ولی متأسفانه خدمت و وظیفه من ایجاب می نماید که غالباً شاهد این گونه مظالم و فجایع باشم. مع الوصف برای اینکه چشمم حتی الامکان بر این مناظر هولناک نیفتد این ایام بیشتر در زوایه حرکت می کنم زیرا روح و روانم از این اعمال بیزار و جان و وجدانم منزجر و متنفر است و امیدوارم هر چه زودتر ارتباط خود را با عاملین این حرکات رذیله قطع نمایم و راه دیار خویش را پیش گیرم» (۲۳)

روزی که سوء قصد به حیات شاه صورت گرفت، حضرت بهاءالله مهمان برادر صدراعظم در قریه ای نزدیک طهران بودند. اخبار این واقعه به زودی به سمع مبارک رسید و به ایشان توصیه شد که مدتی در محلی مخفی به سر برند تا این هیاهو و غوغا تسکین یابد. مادر شاه، حضرت بهاءالله را محرک اصلی سوء قصد به پسرش می دانست و دستگیری ایشان را خواستار بود. اما حضرت بهاءالله پیشنهاد مبنی بر مخفی شدن را قبول نفرمودند و روز دیگر سواره به سمت اردوی شاه حرکت کردند. شاه و روسای دربار از شنیدن این خبر به شدت متعجب شدند که چگونه شخص متهم به اینگونه تهمت بزرگی جرأت کرده خود را در معرض انظار قرار دهد. شاه

فوراً دستور داد تا ایشان را دستگیر نمایند. کوشش بعضی از دوستان که می خواستند پناهی برای هیکل اطهر در منزل صدراعظم پیدا نمایند بی نتیجه ماند. حضرت بهاءالله را در شمیران که در ۳۰ کیلومتری پایتخت قرار دارد دستگیر و به زنجیر کشیدند.

آن حضرت را با سر و پای برهنه در زیر اشعه داغ آفتاب وسط تابستان، پیاده از شمیران به طرف طهران بردند جمعیت مردم که حضرت بهاءالله را دشمن شاه می شمردند در طول راه به سب و لعن آن حضرت پرداختند. داستان پیرزنی که نزدیک سیاه چال محل حبس مبارک جلو آمد و آرزو داشت به هیکل اطهر سنگ بزند نمونه ای از غضب و دیوانگی جمعیت در آن یوم بود و نشانه ای از عشق و محبتی است که حضرت بهاءالله در حین سخت ترین بلاها در قلب می پروراندند.

چون به سیاه چال رسیدند پیرزنی با چشمانی شرربار نفرین کنان و لعنت گویان جلو آمده سنگی در دست داشت می خواست آن را به صورت حضرت بهاءالله بزند و در حالی که تمام بدنش از شدت خشم و غضب می لرزید دستش را بلند کرده درخواست می کرد که «شما را قسم می دهم که بگذارید این سنگ را بزنم.» حضرت بهاءالله به مأمورین فرمودند: «او را ممانعت نکنید زیرا به خیال خودکار ثوابی را می خواهد انجام دهد.» (۲۴) تمرین:

۱- نام پادشاه ایران که در سال ۱۸۴۸ بر تخت سلطنت نشست چه بود؟

۲- از بدایت سلطنت ناصرالدین شاه آزار و شکنجه بایان -----

۳- بایان به طورعموم بعد از شهادت حضرت باب چه احساسی داشتند؟ -----

۴- از نظر فکری و روانی گروه بایان که تصمیم قتل شاه را داشتند در چه حالتی بودند؟ -----

۵- حضرت بهاءالله بعد از مطلع شدن از نیت آنان که توسط رهبرشان ابلاغ شد چه دستوری دادند؟ -----

۶- در چه تاریخی واقعه سوءقصد به شاه صورت پذیرفت؟

۷- سرنوشت نفوسی که قصد حیات شاه راه نمودند چه بود؟ -----

۸- سوء قصد به شاه چه نتایجی برای جامعه بایی در برداشت؟

۹- حضرت بهاء الله وقتی از واقعه سوء قصد به شاه مطلع شدند در کجا تشریف داشتند؟

۱۰- با دریافت خبر این سوء قصد حضرت بهاء الله چه کردند؟

۱۱- در چه دهی حضرت بهاء الله دستگیر شدند؟

۱۲- با وجودی که حضرت بهاء الله در مقابل دشمنانشان ضعیف نبودند پس به نظر شما چرا اجازه فرمودند که ایشان را دستگیر نمایند در صورتی که از مخاطراتی که ایشان را در بر می گرفت مطلع بودند؟

۱۳- تحت چه شرایط و وضعیتی حضرت بهاء الله را از شمیران به طهران آوردند؟

۱۴- به انشای خود داستان پیرزنی را که حین آوردن حضرت بهاء الله به سیاه چال می خواست به صورت مبارک سنگ بزند بنویسید. این داستان چه چیزی رانشان می دهد؟

قسمت دهم:

حضرت بهاء الله در سراسر زندگی مبارک، توسط دشمنانی که مترصد اذیت و آزار ایشان بودند، اما هیچگاه سعی در پنهان نمودن و محافظت از خویش ننمودند برعکس، همیشه در مقابل انظار مردمان ظاهر، و با صبر و وقار و آرامش در برابر حملات معارضین ایستادگی می کردند. هر چند که آنان تصمیم داشتند نور او را خاموش نمایند ولی نتوانستند و روز به روز شکوه و جلال آن حضرت درخشنده تر و تابناکتر می گشت.

«این مظلوم در آن خود را پنهان ننموده لزال امام وجوه قائم و موجود. اِنَا مَا فَرَزْنَا وَكَلَّم نَهْرَبْ بَلْ يَهْرَبُ مِنَّا عِبَادُ جَاهِلُونَ... لله الحمد امر این مظلوم بمتابه آسمان مرتفع و مانند آفتاب مشرق و لائح ستر را در این مقام راهی نه و خوف و صمت را مقامی نه...» (۲۵)

«ما هرگز نهراسیدیم و فرا ننمودیم، بلکه این بندگان جاهل اند که از ما می گریزند» (ترجمه)

«مظلوم در جمیع ایام من غیر ستر و حجاب امام وجوه اهل عالم نطق فرمود آنچه را که مفتاح است از برای ابواب علوم و فنون و دانش و آسایش و ثروت و غنا. ظلم ظالمین قلم اعلی را از صریر باز نداشت و شبهات مریبین و مفسدین او را از اظهار کلمه علیا منع نمود.» (۲۶)

تمرین:

۱- به انشای خود شرح دهید که ما بهاییان در مقابل مشکلات باید چگونه رفتار نماییم؟

قسمت یازدهم:

سیاه چال نام زندانی بود که حضرت بهاءالله را در آن یوم مصیبت بار در آن حبس نمودند. این محل اصلاً در قدیم خزینه یک حمام عمومی در طهران بود که به زندان تبدیل شده بود و دخمه تنگ و تاریک بود که در آن بدترین مجرمان را محبوس می نمودند.

برای رسیدن به زندان می بایست از یک راهروی بسیار تاریک عبور نمود و سپس از سه سری پله سرازیر شد. این دخمه شدیداً تاریک بود و بجز همان راه ورودی هیچ پنجره و یا راهی به جایی نداشت. قریب ۱۵۰ نفر از دزدان و سارقین و قاتلین در آن دخمه تاریک و سرد و مرطوب زندانی بودند. کف زمین با چرک و کثافت پوشیده شده و مملو از حشرات موزیه بود. بیشتر زندانیان لباس یا روانداز کافی نداشتند. بوی تعفن آن محل خارج از حد تصور بود. تحت چنین شرایط سخت و ظالمانه ای حضرت بهاءالله و تعدادی از بابیان به دستور شاه زندانی شدند. پاهای مبارک درگند بودند و زنجیرسنگینی که حدود ۵۰ کیلوگرم وزن داشت بر گردن مبارک انداخته بودند. در سه روز و سه شب اول به آنان آب و نانی داده نشده. عائله مبارک غذا تهیه نموده و از مأمورین می خواستند که به حضور مبارک ببرند. هر چند در بدایت همراهی نمی نمودند، ولی بالاخره بتدریج تقاضای آنان را پذیرفتند. اما کسی مطمئن نبود که آیا غذا به ایشان می رسد و یا اصلاً ایشان قبول می کنند غذا میل نمایند. در حالی که سایر زندانیان گرسنه بودند؟

حضرت بهاءالله و همراهان را که همه در گُند و زنجیر بودند در یک محل و در دو صف روبروی هم قرار داده بودند، حضرت بهاءالله آیه مخصوصی را که به آنان یاد داده که هر شب با قدرت تکرار می نمودند. صف اوّل می گفتند:

«قُلِ اللهُ يَكْفِي مِنْ كُلِّ شَيْءٍ» و صف دیگر جواب می دادند: «وَعَلَى اللهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُتَوَكِّلُونَ.» و تا نزدیک صبح صدای اذکار مؤمنین و وجد و سرورشان شنیده می شد. صدای آنان چنان محکم و قوی بود که به گوش شاه که قصرش از سیاه چال دور نبود می رسید او می پرسید: «این صدای چیست و از کیست؟» گفتند: «این صدای ذکر بابیان است که در سیاه چال محبوسند» (۲۷) شاه سکوت نمود.

هر روز زندانبانان می آمدند و یکی دو تن از اصحاب را به اسم صدا زده و به میدان شهادت می خواندند. صاحب اسم با شوق و اشتیاق بسیار پاسخ می داد و چون زنجیر را از گردن او برمی داشتند با سرور بی منتها فوراً برخاسته نزد حضرت بهاءالله می رفت، ایشان را در آغوش می گرفت و سپس سایر اصحاب را نیز در آغوش گرفته و با قلبی ملامال از امید و شادمانی به میدان فدا می شتافت. بلافاصله بعد از شهادت هر یک از این ارواح مقدّسه، جلاد که هر روز حبش به حضرت بهاءالله بیشتر می شد نزد ایشان آمده و شرح جانبازی هر یک را نقل می کرد که چقدر مسرور بودند و چگونه تا آخرین نفس تحمل مصائب می نمودند .

تمرین:

۱- نام زندانی که حضرت بهاءالله در آن محبوس بودند چه بود؟

۲- در اصل سیاه چال برای چه استفاده می شد؟

۳- وضعیت سیاه چال را توصیف نمایید؟

۴- به محض ورود مبارک به سیاه چال چه چیزی برگردن اطهرشان انداختند؟

۵- بر دور پاهای مبارک چه بسته بودند؟

۶- حضرت بهاءالله و همراهان را چگونه در آن محل جای دادند؟

۷- حضرت بهاءالله به آنان چه تعلیم دادند تا انجام دهند؟

۸- در هنگام شب صف اوّل بابیان چه تلاوت می نمودند؟

۹- صف دوم چه پاسخ می دادند؟

۱۰- اذکار آنان چه اثری بر روی شاه داشت؟

۱۱- هر روز جلاد به زندان می آمد و به اسم یکی از همراهان جمال قدم را صدا می زد. به انشای خود توضیح دهید که بعد چه می شد؟

۱۲- فکر می کنید چرا بابیان با وجود هولناکی که داشتند مسرور و مشعوف بودند؟

قسمت دوازدهم:

حضرت بهاءالله به نفسه وضع هولناک مسجونیت خود و اصحاب، در سیاه چال را توصیف می فرمایند. لذا بسیار مهم است که بیانات مبارک را درباره ایامی که در آن دخمه مظلّم گذراندند بخوانید و در آن تأمل کنید. در یک فقره می فرمایند:

«و چون وارد حبس شدیم، بعد از ورود ما را داخل دالانی ظلمانی نمودند. از آنجا از سه پله سرایشب گذشتیم و به مقرّی که معین نموده بودند، رسیدیم. اما محل تاریک و معاشر قریب ۱۵۰ نفس از سارقین اموال و قاتلین نفوس و قاطعین طُرق بود. مع این جمعیت محل منفذ نداشت جز طریقی که وارد شدیم اقلام از وصفش عاجز و روائح متنه اش خارج از بیان و آن جمع اکثری بی لباس و فراش اللهُ يَعْلَمُ ماوَرَدَ عَلَيْنَا فِي ذَاكَ الْمَقَامِ الْاِتْنِنِ الْاَظْلَمِ» (۲۸)

«خدا می داند که در این مقام کثیف تاریک چه بر ما گذشت» (ترجمه)

جناب نبیل مورخ جاودان امر بهایی مطالبی را که خود از حضرت بهاءالله شنیده چنین بازگو می نماید: «نفوسی که در آن سال در آن سامان به شهادت رسیدند با من در سیاه چال محبوس بودند. هوای آن زندان بی اندازه متعفن و سنگین و زمینش مرطوب و کثیف و مملو از حشرات موذیه و فضایش تاریک و نور آفتاب را به هیچ وجه در آن راهی نبود. جمیع ما را در یک محل محبوس نمودند. پای ما در زنجیر و گردن ما، در اغلال بود. ما در دو صف روبروی هم نشستیم بودیم. نزدیک طلوع فجر در هر شب ذکری به آنها می گفتیم که به صدای بلند می خواندند. صف اوّل می گفتند: «قُلِ اللهُ يَكْفِي مِنْ كُلِّ شَيْءٍ» صف دیگر جواب می دادند: «وَعَلَى اللهِ فَلْتَتَوَكَّلِ الْمُتَوَكِّلُونَ» و تا اوایل صبح این ذکر ادامه داشت...

...هر روز فرآشان می آمدند و یکی دو تن از اصحاب را به اسم و رسم صدا زده به میدان شهادت می خواندند. چون زنجیر از گردنشان بر می داشتند، با نهایت فرح نزد ما می آمدند. ما آنها را به نعمای الهی در عوالم ملکوت مستبشر می ساختیم. آنگاه با سایر اصحاب به ترتیب معانقه و وداع نموده. به میدان فدا می شتافتند. فرآشان شرح جانبازی هر یک را برای ما نقل می کردند. همه مسرور بودند و زبان به شکرانه می گشودند مصائب زندان هیچ یک را از روحانیت باز نمی داشت.» (۲۹)

«بگو خداوند از همه چیز بی نیاز می سازد. پس شایسته است که توکل کنندگان بر او توکل کنند» (ترجمه)

تمرین:

۱- جملات ذیل را کامل نمایید:

الف - حضرت بهاءالله می فرمایند که به محض ورودشان به سیاه چال، ایشان را ----- نمودند.

ب- از آنجا ----- گذشتند و به مقری که معین نموده بودند رسیدند.

ج- اما محل ----- بود.

د- علاوه بر جمال قدم و همراهان قریب ۱۵۰ نفر دیگر از ----- و ----- با ایشان در زندان بودند.

ه- با وجود این جمعیت محل منفذ نداشت جز ----- .

و- اکثریت آن جمع نه ----- و نه ----- بودند.

۲- جملات ذیل را کامل نمایید:

الف- حضرت بهاءالله می فرمایند «نفوسی که در آن سال در آن سامان ----- رسیدند با ایشان در ----- بودند.»

ب- حضرت بهاءالله و همراهان را در ----- محبوس نموده بودند. پاهایشان در ----- بود و گردنشان در ----- بود.

ج- هوایی که تنفس می کردند، بی اندازه ----- بود.

د- زمینی که بر روی آن می نشستند ----- و مملو از -----

ه- فضایش ----- و نور آفتاب را ----- نبود.

و- حضرت بهاءالله و همراهان را در دو صف ----- جای داده بودند.

ز- حضرت بهاءالله در هر شب ذکری به آنها می گفتند که ----- می خواندند.

ح- صف اول می گفتند: -----

ط- صف دیگر جواب می دادند: -----

ی - صدای اذکار مؤمنین تا ----- ادامه داشت.

ک - حضرت بهاءالله می فرمایند که هر روز فراشان می آمدند و ----- صدا زده به ----- می خواندند.

ل- چون زنجیر از گردنشان برمی داشتند با ----- نزد حضرت بهاءالله می آمدند.

م- حضرت بهاءالله آنان را ----- در ----- مستبشر می ساختند.

ن- آنگاه با سایر اصحاب به ترتیب ----- نموده به میدان ----- می شتافتند.

ص- فراشان شرح ----- را برای حضرت بهاءالله نقل می کردند. ----- بودند و ----- می گشودند. مصائب ----- هیچ یک را از ----- باز نمی داشت.

قسمت سیزدهم:

یکی از مفاهیم عمیق و اساسی که هر طالب تاریخ امر بهایی باید بداند این است که پیشرفت امرالله در اثر یک سلسله از بحرانها و پیروزیها حاصل می گردد. قوای جهل و نادانی، ظلم و بیداد و قساوت و بیرحمی و تعصبات بر جامعه بهایی هجوم می نماید و موجب بحران می گردد. اما هر بار به اراده مطلقه الهیه نیروهای ظلمت شکست خورده و فتح و ظفر نصیب می گردد. امر مبارک دائماً مراحل متوالی بحران و پیروزی را طی می نماید و هیچ قدرتی بر روی زمین نمی تواند از پیشرفت آن جلوگیری نماید.

رسالت کوتاه حضرت باب نیز به همین منوال بود. هر چند یک بیننده معمولی می پنداشت که نمی توان بر بحران اخیر غلبه نمود: حضرت باب به شهادت رسیده بودند، هزاران تن از پیروان آن حضرت به نحوی فجع و ضالمانه به قتل رسیده بودند، برجسته ترین نفوس شهیده شده بودند و تنها شخصی که باعث امید می بود. در دخمه تنگ و تاریک محبوس بود. این بحران حقیقتاً شدید بود ولی فتح و ظفری که به دنبال داشت بی نهایت پرشکوه و جلال بود.

در زندان سیاه چال، خداوند حضرت بهاءالله را به مقام عظیمشان آگاه نمود. درحالی که درظلمت و تاریکی بسر می بردند، هوای آلوده استنشاق می نمودند، پاهای مبارکشان دراغلال وگردن مبارک درزیر زنجیر سنگین خم شده بود، حضرت بهاءالله اولین آثارنزول وحی الهی را درروح مبارک خویش دریافت فرمودند. در تحت این شرایط هولناک روح اعظم الهی خود را برایشان آشکار ساخت و امر بر قیام و اظهار کلمه الله نمود.

در آن هنگام احساس می نمودند که چیزی از اعلاى راس بر صدر می ریخت مانند رودخانه عظیمی که از قله کوهی بر ارض بریزد. آن حضرت حوریه الهی را در مقابل خویش معلق در فضا می دیدند که با ظاهر و باطن ایشان را به محبوب العالمین و جمال الله و مظهر قدرت الهی ندا می زند و به حضرتش اطمینان داده شد که به وسیله نفسشان و قلمشان و با کمک کسانی که خداوند آنان را برخواهد انگیخت، پیروز خواهند شد.

به این طریق از پشت تاریکی سیاه چال شمس حقیقت طلوع نمود. وعده حضرت باب تحقّق یافت و امر بهایی متولد شد. اما حضرت بهاءالله هیچ کس را از آنچه واقع شده بود مطلع نفرمودند و منتظر زمان معینی که خداوند مقرر نموده بود، ماندند، تارسالت خود را ظاهر فرمایند.

تمرین:

۱- با انشاء خود شرح دهید بحرانی که جامعه بابی در زمان زندانی شدن حضرت بهاءالله با آن مواجه شد، چقدر عمیق بود؟

۲- این بحران چه پیروزی به دنبال داشت؟

قسمت چهاردهم:

چقدر بشریت خوش وقت است که این رویداد عظیم در تاریخ ادیان را حضرت بهاءالله به نفسه در کلمات خویش نیت فرموده اند. اولین آثار ظهور روحی الهی را چنین توصیف می فرمایند:

«در شبی از شبها در عالم رویا از جمیع جهات این کلمه علیا اصغاء شد اِنَّا نَنْصُرُكَ بِكَ وَ بِقَلْمِكَ لِاتْحَزْنَ عَمَّا وَرَدَ عَلَيْكَ وَ لِاتَخَفَ اِنَّكَ مِنَ الْاَمِنِينَ. سَوْفَ يَبْعَثُ اللهُ كُنُوزَ الْاَرْضِ وَ هُمْ رِجَالٌ يَنْصُرُونَكَ بِكَ وَ بِاسْمِكَ الَّذِي بِهِ اَحْيَى اللهُ اَفْنِدَةَ الْعَارِفِينَ» (۳۰)

«ما تو را بواسطه خودت و قلمت یاری خواهیم نمود. از آنچه بر تو رفته است محزون مگرد. خوف به خود راه مده، تو در امان خواهی بود. و به زودی خداوند گوهرهای پنهانی زمین را برخواهد انگیخت. یعنی مردانی قیام می نمایند که تو را به واسطه خودت و اسمت که خداوند به آن قلوب عارفان را حیات می بخشد، یاری خواهند نمود» (ترجمه)

و در بیان دیگری شرح می دهند که چگونه حوریه، «سمبل روح اعظم» برایشان ظاهر می شد: «در ایام توقّف در سجن ارض طاء اگر چه نوم از زحمت سلاسل و روائح مُتَنَنَه قلیل بود، ولیکن بعضی از اوقات که دست می داد، احساس می شد از جهت اعلائی راس چیزی بر صدر می ریخت بمثابة رودخانه عظیمی که از قله جبل باذخ رفیعی بر ارض بریزد و به آن جهت از جمیع اعضاء آثار نار ظاهر و در آن حین لسان قرائت می نمود آنچه را که بر

اصغاء آن احدی قادر نه.» (۳۱)

در فقره ای دیگر حضرت بهاءالله حوریه معنوی را که نشانه روح اعظم الهی بوده توصیف می فرماید:

«فَلَمَّا رَأَيْتُ نَفْسِي عَلَى قُطْبِ الْبَلَاءِ سَمِعْتُ الصَّوْتِ الْإِبْدَعِ الْإِبْهِي مِنْ فَوْقِ رَأْسِي فَلَمَّا تَوَجَّهْتُ شَاهَدْتُ حُورِيَّةَ ذِكْرِ اسْمِ رَبِّي مُعَلَّقَةً فِي الْهَوَاءِ مُحَاذِي الرَّأْسِ وَرَأَيْتُ أَنَّهَا مُسْتَبْشِرَةٌ فِي نَفْسِهَا كَأَنَّ طِرَازَ الرِّضْوَانِ يَظْهَرُ مِنْ وَجْهِهَا وَنَضْرَةَ الرَّحْمَنِ تَعْلُنُ مِنْ خَدَّيْهَا وَكَانَتْ تَنْطِقُ بَيْنَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ بِنْدَاءٍ تَنْجَذِبُ مِنْهُ الْأَفْنِدَةُ وَالْعُقُولُ وَتُبَشِّرُ كُلَّ الْجَوَارِحِ مِنْ ظَاهِرِي وَبَاطِنِي بِبِشَارِهِ اسْتَبَشَّرَتْ بِهَا نَفْسِي وَاسْتَفْرَحَتْ مِنْهَا عِبَادٌ مُكْرَمُونَ وَ أَشَارَتْ بِاصْبَعِهَا إِلَى رَأْسِي وَ خَاطَبَتْ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ تَالَهُ هَذَا لِمَحْبُوبِ الْعَالَمِينَ وَلَكِنْ أَنْتُمْ لَا تَفْقَهُونَ هَذَا لَجَمَالِ اللَّهِ بَيْنَكُمْ وَسُلْطَانُهُ فِيكُمْ إِنْ أَنْتُمْ تَعْرِفُونَ وَ هَذَا لَسِرِّ اللَّهِ وَ كَنْزُهُ وَ أَمْرُ اللَّهِ وَ عِزُّهُ لِمَنْ فِي مَلَكُوتِ الْأَمْرِ وَ الْخَلْقِ إِنْ أَنْتُمْ تَعْقِلُونَ» (۳۲)

«وقتی خود را در مدار و محور بلایا دیدم از بالای سرم صدایی با لحن بدیع و واضح شنیدم. چون نگریستم حوریه کراسم پروردگارم را مشاهده کردم که روبه رویم در هوا معلق بود. ملاحظه کردم که شادمانی و سرور سراسر وجودش را فرا گرفته گویا صورتش نقش زیبایی بهشت را نمایان می نمود و گونه هایش شادابی خداوندی را ظاهر می ساخت. او با ندایی که دلها و عقول را منجذب می ساخت بین زمین و آسمان نطق می نمود. تمام وجودم را ازدرون و بیرون بشارت می داد، بشارتی که جان مرا مسرور می ساخت. و دیگر بندگان عزیز را مشعوف می نمود. آنگاه با انگشتش به جانب سرم اشاره نمود و تمامی اهل زمین و آسمان را مخاطب ساخته چنین گفت: قسم به خدا این است محبوب عالمیان، اما شما نمی فهمید. این است جمال خدا و جلال او در بین شما اگر بشناسید. این است راز خدا و گنجینه او و امر او و عزت او برای ساکنان ملکوت امر و خلق اگر تعقل کنید.» (ترجمه)

تمرین:

۱- جملات ذیل را تکمیل نمایید:

الف- حضرت بهاءالله می فرمایند که در شبی از شبها درعالم رویا ازجمیع جهات این کلمات را اصغاء فرمودند: «انا نصرک ----- و ----- . لا تحزن عما ----- و لا ----- انک -----
----- سوف ----- الارض و هم ----- ينصرونك بك و ----- به ----- الله افئده -
-----»

۲- جملات ذیل را کامل نمایید:

الف - در ایام توقّف حضرت بهاءالله در ----- طا ----- از ----- و ----- قلیل

بود.

- ب - هر چند که نوم قلیل بود ولکن بعضی اوقات که دست می داد احساس می فرمودند که از -----
 چیزی ----- می ریخت بمثابه ----- که از ----- رفیعی بریزد.
- ج - و به آن جهت از جمیع اعضاء -----.
- د - و در آن حین حضرت بهاءالله قرائت می فرمودند آنچه را که ----- احدی -----
- ۳ - جملات ذیل را تکمیل نمایید:
- الف- حضرت بهاءالله می فرماید: «فلما رایت نفسی علی قطب البلاء سمعت ----- من
 فوق راسی.»
- ب- فلما توجهت شاهدت حوریه ----- معلقه -----
- ج- و رایت انها ----- کان ----- یظهر من وجهها و -----
 ----- تعلن من خداها.
- د- و کانت تنطق بین السموات و الارض ----- و -----
 تبشر ----- بشاره -----
- ه- « و اشارت باصبعها الی راسی و خاطبت من فی ----- و ----- تالله هذا -----
 ----- ولکن انتم لاتفقهون هذا ----- و ----- و -----
 ----- و ----- لمن فی ملکوت ----- و ----- ان انتم تعقلون»

قسمت پانزدهم:

مفهوم بحران و پیروزی آن چنان قابل اهمیت است که ارزش دارد در اینجا کمی مکث نموده و در قدرت و نفوذ امرالهی تفکر و تأمل نمایید که چگونه بر هر مانعی در سر راهش غلبه می نماید. برای کمک به درک بهتر پیشنهاد می شود نصوص ذیل، که یکی از آثار حضرت بهاءالله و دیگری قسمتی از توقیع ارسالی از طرف حضرت شوقی افندی می باشد بخوانید و سپس تمرینات را انجام دهید:

«چنانچه در این کور ملاحظه شد که این همج رعاع گمان نموده اند که به قتل و غارت و نفی احبای الهی از بلاد توانند سراج قدرت ربانی را بیفسرند و شمس صمدانی را از نور باز دارند غافل از اینکه جمیع این بلایا به منزله ذهن است برای اشتعال این مصباح کذلک
 يُبَدِّلُ اللهُ مَا يَشَاءُ وَ اِنَّهُ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ...» (۳۳)

«این گونه خداوند بدل می نماید و تغییر می دهد هر چه را اراده فرماید و او بر هر چیز تواناست» (ترجمه)

«امراالله مانند هر یک از ادیان الهی نمی تواند به نحوی مؤثر استقرار یابد مگر آنکه با قوای مخالف و مهاجم مقابله و مبارزه نماید و به فتح و ظفر نائل آید. تاریخ امر مبارک فی نفسه دلیل کافی بر این مطلب است. امتحانات و تضییقات و بلایا همواره نصیب برگزیدگان حق

بوده و خواهد بود. ولی ایشان باید این بلايا را مواهب الهیه دانند زیرا موجب تقویت ایمان و استحکام و تطهیر آنان خواهد گشت. حضرت بهاءالله این بلايا و مصائب را به دهنی که سراج امر الهی را روشن نگاه می دارد تشبیه می فرمایند...» (۳۴) (ترجمه)

تمرین:

- ۱- با یکی از مؤمنین جامعه خود که تاریخ امرالله را به خوبی می داند مشورت نموده و از او بخواهید که بعضی از بحرانها و پیروزیهایی را که امرالله در خلال چند دهه گذشته تجربه نموده برای شما تعریف نماید.
- ۲- با یکی از اعضای جامعه خود که تاریخ مربوط به آن جامعه را خوب می داند مشورت نموده و از او بخواهید که درباره انواع مخالفتهایی را که در کشور شما با امرالله شده و نتایجی که از آن حاصل گردیده است توضیح دهید.
- ۳- دانستن اینکه امرالله از طریق تسلسل بحران و پیروزی پیشرفت می نماید چگونه به شما کمک می کند تا در مقابل بلايا و مشاکلی که در زندگانی با آن روبرو می شوید واکنش و عکس العمل نشان دهید؟ وقتی که سعی می نمایید یک سری اهداف را در زندگانی خود تحقق بخشید، آیا باید درمقابل اولین علامت سختی تسلیم شوید؟

قسمت شانزدهم:

وقتی که حضرت بهاءالله در سیاه چال تحت سلاسل و اغلال بودند دشمنان سعی می نمودند تا فتوای ایشان را از شاه بگیرند. اما حضرت بهاءالله محبوب همگان از بزرگان و مردم عادی به طور یکسان بودند و قتل ایشان نمی توانست به آسانی پذیرد. دلایلی لازم بود تا اثبات نماید که ایشان در توطئه قتل شاه دست داشتند. هر چه دشمنان بیشتر کوشش می نمودند تا دلایلی بر علیه ایشان پیدا نمایند بی گناهی ایشان بیشتر واضح و آشکار می شد. دشمنان ظالم چون نتوانستند دلایلی برای جرم ایشان پیدا نمایند تصمیم گرفتند تا غذای ایشان را مسموم کنند. سم چنان قوی بود که اثرات اولیه آن فوراً ظاهر شد و ایشان بلافاصله دست از خوردن برداشتند. بالاخره اولیای امور چاره ای جز آزاد نمودن حضرت بهاءالله نیافتند ولی آن را مشروط به آن نمودند که هیکل مبارک ایران را ترک نموده و به تبعید بروند.

حضرت بهاءالله ۴ ماه تحمل زندان فرمودند و حال مریض و خسته بودند. شرایط غیرانسانی زندان، زنجیری که ۵۰ کیلویی برگردن مبارک و بالاخره مسمومیت، ایشان را ضعیف و رنجور نموده بود به طوری که در بستر

بیماری، تحت مراقبت دقیق قرار گرفتند. حلقه های زنجیر زخمهای عمیقی برگردن مبارک مبارک ایجاد نموده بود که هر چند این زخمها با مرور زمان شفا یافت ولی اثرات آن تا آخر حیات مبارک باقی ماندند. با همه این مشکلات عائله مبارک می بایست خود را طی یک ماه برای سفر سختی آماده نماید. به حضرت بهاءالله این اختیار را داده بودند که محل سرگونی خویش را انتخاب نمایند و ایشان بغداد را که در آن زمان شهری در امپراطوری عثمانی بود و امروزه پایتخت عراق می باشد انتخاب فرمودند.

این سفر از ۱۲ ژانویه ۱۸۵۳ تا ۸ آپریل (۲۲ دیمه تا ۱۹ فروردین) به طول انجامید. در بحبوحه سرمای زمستان حضرت بهاءالله و عائله مبارکه مجبور بودند از راه غرب ایران که سرمای آن بسیار شدید است سفر نمایند. آذوقه ای که برای این سفر تدارک دیده شده بود کافی نبود و ناچار بودند به مقدار کمی غذا قناعت نمایند. اما حافظ این گروه کوچک از مسافرین خداوند قادر و توانا بود و با تأییدات لاریبیه حق به سلامت به بغداد رسیدند. ایران خود را از موهبت حضور حضرت بهاءالله محروم ساخت و ایشان را مجبور نمودند که مملکت را ترک نموده و هرگز به موطن اصلی خویش باز نگردند. اما عراق حال منزل و محل ارزنده ترین وجود بر روی کره ارض گردیده بود.

یکی از مورخین برجسته دیانت بهایی درباره تبعید حضرت بهاءالله از ایران چنین می نویسد:

«با نزدیک شدن حضرت بهاءالله به مرز مملکت یک دوره از تاریخ نیز به انتهای خود نزدیک می شد. آیا مردم ایران بر اهمّیت آنچه که از دست می دادند آگاهی داشتند؟ مردمی که مستغرق در گرداب جهالت و غوطه ور در دریای تزویر و ریا بودند، مردمی که تعصّب چشمانشان را کور کرده و زمام اختیار خود را به دست گروهی نفع طلب و سود جو سپرده و با خدعه و نیرنگ آنان اغفال شده بودند نصیبی از دیدن و فهمیدن نداشتند. به این صورت منجی عالم از میان آنان رفت. کسی که زمانی مورد علاقه و احترام همه کس از غنی و فقیر، و عالی و دانی، شاهزاده و رعیت بود اکنون مورد طرد و جفای کسانی واقع شده بود که همواره از بذل و بخشش، عدالت و اعانت و محبت او بهره ها برده بودند. ایران وجود ظاهری حضرت بهاءالله را از دست داد ولی آیا هرگز تأثیر روحانی آن مطلع نور از این کشور و یا هر نقطه دیگر عالم منقطع خواهد شد؟» (۳۵)

تمرین:

۱- چرا دشمنان حضرت بهاءالله قادر به گرفتن فتوای قتل آن حضرت نبودند؟

۲- پس از اینکه دشمنان حضرت بهاءالله موفق نشدند که ایشان را باتوطئه سوء قصد بشاه مرتبط نمایند، چه کردند؟

۳- حضرت بهاءالله چند ماه در سیاه چال بودند؟

۴- با چه شرطی ایشان آزاد شدند؟

۵ - چه شهری را حضرت بهاءالله برای سرگونی خویش انتخاب فرمودند؟

۶ - بغداد شهری در ----- بود و امروزه پایتخت کشور ----- است.

۷- حضرت بهاءالله و عائله مبارکه سفرشان به بغداد را در تاریخ ----- شروع نمودند. این سفر ۳

ماه به طول انجامید و در تاریخ ----- خاتمه یافت.

۸ - وضع و حالت این سفر را توصیف نمایید.

قسمت هفدهم:

مناجات ذیل که از قلم حضرت بهاءالله نازل شده به شما کمک می نماید تا لمحّه ای از مصائب وارده بر

آن حضرت در سیاه چال و سفر طاقت فرسا و بلائی متتابعه در چند ماه بعد را تصوّر نمایید:

«ای خدای من و مولای من و مقصود من... این ذره تراب را به قدرت و عظمت خلق فرمودی و به ایادی مکرمت که احدی قادر بر منع آن نه پرورش دادی... محن و بلائی برای او مقرر داشتی که لسان از ذکرش عاجز و صحف و اوراق از حملش قاصر است... گردنی را که در میان پرند و پرنیان تربیت فرمودی آخر در غلّهای محکم بستی و بدنی را که به لباس حریر و دیبا راحت بخشیدی، عاقبت بر ذلت حبس مقرر داشتی. قَلَدْتَنِي قَضَائِكَ قَلَائِدَ لَا تُحَلُّ وَ طَوَّقْتَنِي أَطَوَاقًا لَا تُفَكُّ. چند سینه می گذرد که ابتلاء به مثل باران رحمت تو در جریان است بلایا از افق قضا ظاهر و تابان... بسا شبها که از گرانی غل و زنجیر آسوده نبودم و چه روزها که از صدمات ایدی و السن آرام نگرفتم. چندی آب و نان که به رحمت واسعه به حیوانات صحرا حلال فرمودی بدین بنده حرام نمودند و آنچه را بر خوارج جائز نبود، بر این عبد جائز داشتند تا آنکه عاقبت حکم قضا نازل شد و امر امضاء به خروج این بنده از ایران در رسید. با جمعی از عباد ضعیف و اطفال صغیر در این هنگام که از شدت برودت امکان تکلم ندارد و از کثرت یخ و برف قدرت بر حرکت نیست... (۳۶)

«قضای تو قلاده هایی برگردنم انداخته که باز شدنی نیست و طوقهایی که جدا شدنی

نه» (ترجمه)

تمرین:

۱- شاید مایل باشید این مناجات را حفظ نمایید. اما حتی اگر فقط چندین بار آن را بخوانید بدون شک قسمتهایی از مصائب وارده بر حضرت بهاءالله بر ذهن شما تأثیر خواهد گذاشت. بعضی از آنها را ذکر کنید.

قسمت هیجدهم:

حضرت بهاءالله در یکی از محله های قدیم بغداد خانه ای اجاره فرمودند. در ماههای بعدی ورود آن حضرت، بر تعداد بایبان که به بغداد می آمدند افزوده می شد. متأسفانه بسیاری از آنان به حالت رقت باری در آمده بودند. آنها مضطرب و پریشان بودند و بعضی ها اعمالی مرتکب می شدند که در شأن و مرتبت پیروان حضرت باب نبود. حضرت بهاءالله همه تازه واردین را با عشق و محبت بی اندازه قبول می فرمودند و به آنها کمک می نمودند تا قلبهای خود را پاک نموده روح تازه یابند.

در اثر نفوذ آن حضرت سرنوشت جامعه بابی شروع به تغییر نمود و مجدداً امیدوار گشتند اما افسوس که بحران جدیدی در حال به وجود آمدن بود. این بار منبع و سرچشمه آن از داخل خود جامعه امر بود. علت این بدبختی برادر ناتنی حضرت بهاءالله، یحیی ازل بود که ادعا نمود جانشین حضرت باب می باشد.

در حقیقت حضرت رب اعلی احتیاجی ندیده بودند که جانشینی برای خود تعیین نمایند زیرا می دانستند که موعود همه اعصار به زودی ظاهرخواهد شد. ایشان به توصیه حضرت بهاءالله و یکی از دیگران، میرزا یحیی را به عنوان مرجع اسمی معرفی نمودند. این عمل باعث شد تا حضرت بهاءالله در امنیت نسبی بتوانند در پیشبرد امرالهی بکوشند. یحیی ازل در تمام دوران حیات در ظلّ عنایت و محبت و پشتیبانی حضرت بهاءالله بود اما او هم ترسو و هم جاه طلب بود. شهادت حضرت رب اعلی چنان اضطرابی در او به وجود آورد که تقریباً ایمان خویش را از دست داد. و برای مدتی به عنوان درویش در کوههای مازندران متواری بود، و چنان رفتار شرم آوری از او سرزد که عده ای از بایبان آن نواحی را از امر دور نمود. با لباس مبدل و تغییر شکل به نحو مختلف بالاخره، به بغداد آمد و مقداری وجه از حضرت بهاءالله دریافت نمود تا به تجارت بپردازد و با اسم و رسم جدید در حومه شهر ساکن شد.

ازدیاد احترام و عشق وافر اصحاب حضرت باب نسبت به حضرت بهاءالله و علو شأن و مرتبت آن حضرت در بین مأمورین دولتی اثرات مخربی بر یحیی ازل گذاشت. حسادت او چنان برانگیخته شد و نار حقد و حسد

چنان شعله ور گردید که دامن هر گونه شرم و حیا را بسوزاند. او به اتفاق یکی از همدستانش که به مراتب بی شرم و حیاطر بود به القاء شبهات و افشاندن بذر شک و تردید نسبت به مقاصد حضرت بهاءالله در بین بابیان پرداخت و بار دیگر سحاب ظن و گمان و ترس و اوهام بر جامعه بابی غلبه نمود. دوران کوتاه آرامش و آسودگی سپری گردید و روز به روز مصائب و بلاهای حضرت بهاءالله شدت می یافت.

در صبح ۱۰ آوریل ۱۸۵۴ وقتی که عائله مبارکه از خواب برخاستند متوجه شدند که هیکل اطهر رفته اند. ایشان بدون اینکه کسی را از هدف و مقصد خود مطلع فرمایند شهر را ترک نمودند. با ملاحظه اینکه اعمال و رفتار یحیی ازل به کجا می انجامد، حضرت بهاءالله ترجیح دادند که به کوههای کردستان در شمال شرقی بغداد رفته عزلت اختیار نمایند. چندی بعد آن حضرت به نفسه فرمودند:

«مقصود جز این نبود که محل اختلاف احباب نشوم و مصدر انقلاب اصحاب نگردم و

سبب ضرر احدی نشوم و علت حزن قلبی نگردم» (۳۷)

حضرت بهاءالله به تنهایی در بیابانی نزدیک شهر سلیمانیه، به راز و نیاز با خداوند مشغول شدند و به مقدار کمی غذا قناعت می فرمودند. بعضی وقتها مقداری شیر از چوپانان آن نواحی دریافت می داشتند و بعضی اوقات برای تأمین مایحتاج اولیه به شهر تشریف می بردند. ولی با وجود این تماسهای بسیار قلیل با مردم آن نواحی، عظمت و جلال آن حضرت نمی توانست از چشمان آنها مخفی ماند. عشق و محبت و حکمت و درایت آن حضرت اهالی سلیمانیه را مجذوب نمود و شهرت ایشان در مناطق همجوار منتشر گردید. حکایت و خبر شخصی فوق العاده حکیم و با فصاحت و بلاغت ساکن در کردستان بالاخره به بغداد رسید. عائله مبارک متوجه شدند که این شخصیت کس دیگری جز حضرت بهاءالله نمی تواند باشد، لذا یکی از مؤمنین قابل اعتماد را فرستادند تا از هیکل اطهر رجا و تمنا نماید مراجعت فرمایند. حضرت بهاءالله تقاضای آنان را قبول فرموده و به هجرت دو ساله که به اراده خود اختیار فرموده بودند خاتمه دادند.

تمرین:

۱- بابیانی که به دنبال حضرت بهاءالله به بغداد آمده بودند در چه حالت و وضعیتی بودند؟

۲- چرا به چنین وضعی دچار شده بودند؟

۳- تحت تأثیر وجود حضرت بهاءالله چه جریانی در جامعه بابی آغاز شد؟

۴- چرا حضرت باب جانشینی برای خود تعیین فرموده بودند؟

۵- حضرت باب چه کسی را به عنوان مرجع اسمی تعیین فرمودند؟

۶- میرزا یحیی چه نسبتی با حضرت بهاءالله داشت؟

۷- شخصیت میرزایحیی را توصیف نمایید.

۸- بعد از شهادت حضرت رب اعلی میرزایحیی چه کرد؟

۹- نفوذ روزافزون حضرت بهاءالله بر جامعه بابی چه اثراتی بر میرزایحیی گذاشت؟

۱۰- حضرت بهاءالله بعد از ملاحظه اینکه اعمال میرزایحیی، به کجا می انجامد چه کردند؟

۱۱- حضرت بهاءالله به چه منطقه ای هجرت فرمودند؟

۱۲- حضرت بهاءالله می فرمایند که یکی از دلایل هجرتشان این بود تا محل ----- و

مصدر ----- و سبب ----- و علت -----

۱۳- حضرت بهاءالله در بیابانهای کردستان چه می کردند؟

۱۴- هجرت حضرت بهاءالله از بغداد چه مدت طول کشید؟

۱۵- چه شرایطی منجر به مراجعت حضرت بهاءالله شد؟

قسمت نوزدهم:

هر مظهر ظهور با پیروان خود عهدی می بندد. پیروان حضرت باب نیز با آن حضرت عهد بستند که به جستجو پرداخته و من یظهره الله را قبول نمایند و بر طبق احکام و او امرش زندگی کنند. هر چند که حضرت

بهاء الله هنوز علناً اظهار نفرموده بودند که ایشان شخصی هستند که حضرت باب وعده فرموده اما عظمت ایشان روز به روز بیشتر ظاهر و عیان می گردید و عده کمی حتی به مقام آن حضرت پی بردند. میرزایحیی از عظمت و جلال جمال مبارک غافل نبود اما حسادت و جاه طلبی او باعث شد که مرتکب اعمال قبیحی شود و بالاخره باعث شود که آشکارا نقص عهد حضرت باب نماید.

حضرت بهاء الله با اشاره به تزییقات و آشوب و اضطرابی که در پیش بود یاران را چنین انذار می فرمایند:

«ایام امتحان و افتتان رخ گشوده و بحور اختلاف و آلام به موج آمده و رایات شبهات در هر گوشه و کنار مرتفع و به ایجاد فتنه و شقاق و ضلال و نفاق مألوف است... مراقب باشید جنود نفی در بین شما رخنه نماید و بذر ظنون و اوهام نیفشانند. مبدا از جوهر حقیقت محروم مانید و از مطلع احدیت ممنوع شوید چه که در هر دور و عصر اعلام مخالفت افراشته شده و ابواب معاندت مفتوح گردیده حق جل جلاله امرش را ظاهر و نورش را باهر خواهد نمود و یأبى الله الا ان یتیم نوره و لو کره الکافرون. در ایام و لیالی به ساحت قدس رحمانی ناظر باشید. کل در قبضه قدرتش اسیرند و احدی را مفری نه، گمان مبرید امرالهی سهل و آسان و یا ملعبه صبیان است که هر نفسی به اهواء خویش در آن رخنه نماید. اکنون هیاکلی چند در پاره ای از جهات به همسات نفسانیه و وساوس شیطانیه و القائنات افکیه مشغول عنقریب کل مقهور و منکوب و چون تراب معدوم و مفقود خواهند گردید...» (۳۸)

«و خدا نمی خواهد و ابا می نماید تا آنجا که نورش را کامل کند، هر چند کافران را

خوش نیاید» (ترجمه)

تمرین:

۱- کلمه آشوب و اضطراب به چه معنی است؟

۲- جملات ذیل را تکمیل نمایید:

الف- حضرت بهاء الله به یاران امر فرمودند مراقب باشید ----- رخنه ننمایید و ----- نیفشانند.

ب- و انذار فرمودند مبدا از ----- مانند.

ج- و یاران را اطمینان بخشیدند که حق جل جلاله ----- را ظاهر و ----- باهر خواهد نمود.

د- نباید گمان نمود که امرالهی ----- و یا ----- است که هر نفسی به ----- خویش ----- نماید.

ه- عنقریب کل ----- و چون تراب ----- خواهند گردید.

۴- آیا جنود نفی در دنیای امروزه وجود دارند؟

۵- اگر با آنان روبرو شدیم چه باید بنماییم؟

قسمت بیستم:

در ایام غیبت حضرت بهاءالله شأن امرالله به پایین ترین حد در طی تاریخ خود رسیده بود. همانطور که انتظار می رفت میرزایحیی حتی نتوانست توانایی خویش را در رهبری جامعه کوچکی در بغداد ثابت کند، در اماکن مختلفه عده ای از بایان به اعمال و افعالی مشغول بودند که برای امر گرانبهای حضرت باب شرم آور بود. لذا حضرت بهاءالله یکبار دیگر احیای جامعه را به عهده گرفتند.

ورود ایشان در مارچ ۱۸۵۶ به اطلاع جمیع یاران رسید و بیت مبارک به روی طالبان حقیقت مفتوح گردید. منزل ساده و بی آلایشی که حضرت بهاءالله و عائله مبارکه در آن زندگی می فرمودند مرکز اجتماع طالبان حقیقت و زائرین و مهاجرین گردید. هر کس که به محضر مبارک مشرف می شد از قوه بیانات شیرین و محبت آمیز آن حضرت دگرگون و منقلب می گشت. نفوسی که طائف حول مبارک بودند خود را در بهشت احساس می نمودند. آنها خلق جدید شدند و از کل شیء منقطع گردیدند.

نبیل مورخ بزرگ دوره اولیه امربهای حالت این نفوس را چنین توصیف نموده است:

«اکثر شبها را ده نفر به یک قُمری خرمای زاهدی می گذرانیدند و معلوم نبود که کفش و عبا و قبایی که در آن منازل است، صاحبش کیست. هر کس که در بازار کار داشت، کفش به او تعلق داشت و هر کس به حضور مبارک مشرف می شد، عبا و قبا به او تعلق داشت. حتی اسمهای خود را فراموش کرده بودند و جز هوای جانان چیزی در دل و جانشان باقی نمانده بود چه خوش اوقات و چه خوش ایامی بود» (۳۹)

حضرت بهاءالله پس از مراجعت از سلیمانیه به مدّت هفت سال در بغداد به سر بردند. در این مدّت مقام حقیقی خویش را به عنوان مظهر ظهور در این یوم همچنان مخفی داشتند. ولی محبت و عشق الهی چنان از آن حضرت ظاهر می شد که قلوب مستعده را مفتون و مجذوب می ساخت. هدایت‌های ربانیه که در مکالمات و در آیات و الواح نازل می فرمودند جامعه بابی را که چندین سال بی شبان مانده بود تصفیه و تزکیه نمود. در این دوران بود که کتاب مستطاب ایقان را نازل فرمودند و در آن مبدا و منشا ظهورات الهیه را به نحوی واضح شرح و توصیف فرمودند که اساس اوهام و خرافات ساخته دست بشر در اعصار گذشته را درهم شکست. و در همین احیان بود که در هنگامی که در کنار رود دجله مشی می فرمودند و در دریای توجه و تفکر غوطه ور بودند کلمات

مبارکه مکنونه را که مایه تسلی و راهنمای هر یک از ما در رشد و نمو روحانی است نازل فرمودند. سرعت نزول آیات از قلم مبارک موجب تعجب و شگفت بود.

حضرت بهاءالله درباره قوای خارق العاده آن دوران چنین می فرمایند:

«و بعد از ورود به اعانت الهی و فضل و رحمت ربانی آیات بمثل غیث هاطل نازل و به اطراف ارض ارسال شد و جمیع عباد را مخصوص این حزب را به مواعظ حکیمانه و نصایح مشفقانه نصیحت نمودیم و از فساد و نزاع و جدال و محاربه منع کردیم تا آنکه از فضل الهی غفلت و نادانی به برّ و دانایی بدل گشت و سلاح به اصلاح...» (۴۰)

دوره هفت ساله حیات مبارک در بغداد، پیروزیهای شکوهمندی را به ارمغان آورد. انتظار می رفت که دیر یا زود بحرانهایی برپا خیزد که آن نیز به نوبه خود موفقیت‌های عظیمتری را بدنبال داشته باشد شهرت و انتشار روزافزون حضرت بهاءالله از دیدگاه دشمنان امر پوشیده نبود. فعالترین شخص از بین دشمنان شیخی بود که به هر وسیله متوسل شد تا مأمورین دولت عثمانی و حکومت ایران و مجتهدین را متقاعد سازد تا بر ضدّ حضرت بهاءالله قیام نمایند. اما کوششهای شیخ برای چند سال در اثر حکمت و اصالت اقوال و اعمال حضرت بهاءالله باطل و عقیم ماند.

برای مثال، وقتی شیخ مزبور جمیع علما و مجتهدین معروف شهر را گرد هم جمع نمود تا فتوای عمومی آنها را برای مخالفت با حضرت بهاءالله بگیرد و همه آماده و متفق گردیدند که بر علیه تعداد قلیلی از تبعیدیان مقیم بغداد حمله نمایند و امرالله را از مرکز سطوعش از بین ببرند، برعکس تصوّر آنان یکی از والاترین مجتهدین که مردی زاهد و با تقوی و عادل بود وقتی از مقصد آنان مطلع شد از دادن فتوا علیه بایان خودداری نمود و اظهار داشت که تا آنجایی که او مطلع است از جامعه بابی خطایی دیده نشده که مستحق چنین جزائی باشد و مجلس را ترک نمود.

وقتی که نقشه اصلی آنان با شکست روبرو شد، گروه تصمیم گرفتند که شخصی عالم و دانا را به حضور حضرت بهاءالله بفرستند تا از طرف آنان بعضی سؤالات نماید و بدین ترتیب علم ایشان را امتحان نماید. حضرت بهاءالله به جمیع سؤالات آن شخص پاسخ عنایت فرمودند و او بالنیابه از طرف علماء و مجتهدین به وسعت و عظمت علم و دانش حضرت بهاءالله اذعان نمود. ولیکن اظهار نمود برای قانع ساختن جمیع برحقانیت رسالت خویش معجزه ای ظاهر فرمایند. حضرت بهاءالله فرمودند: «هر چند حق ندارند زیرا حق باید خلق را امتحان نماید، نه خلق حق را ولی حال این قول مرغوب و مقبول» (۴۱) و سپس به نماینده فرمودند که مجتهدین بالاتفاق معجزه ای را انتخاب نمایند و بنویسند که بعد از انجام آن دیگر شبهه ای برای آنان باقی نمی ماند و کل بر حقانیت امر ایشان اعتراف می نمایند و این ورقه را مهر نموده تقدیم ایشان نمایند. این جواب صریح و قاطع نماینده را عمیقاً تحت تأثیر قرار داد فوراً برخاست و زانوی مبارک را بوسید و مراجعت نمود. او پیغام حضرت بهاءالله را به علما ابلاغ نمود و آنان بمدّت سه روز درباره آن بحث و مذاکره نمودند ولی نهایتاً موقّف به اخذ تصمیم نشدند و بالاخره چاره ای ندیدند جز اینکه از این موضوع صرف نظر نمایند.

اما این دشمنان ظالم و بی باک امرالهی را از دسیسه های خود بر علیه حضرت بهاءالله دست نکشیدند و مستمراً در ایجاد آشوب و بد جلوه دادن منویات هیکل مبارک به اولیای امور ادامه دادند تا اینکه بالاخره در بهار ۱۸۶۳ مساعی آنان به ثمر رسید و بحران بعدی ظاهر گشت.

تمرین:

۱- هنگامی که حضرت بهاءالله به بغداد مراجعت فرمودند، جامعه بابی در چه وضعی بود؟

۲- آیا میرزایحیی قابلیت خود را برای هدایت جامعه بابی به اثبات رسانده بود؟

۳- مراجعت هیکل مبارک چه تأثیری بر بابیان گذاشت؟

۴- به انشای خود توصیف جناب نبیل را از حالات کسانی که در محضر هیکل مبارک بودند بنویسید.

۵- بعد از مراجعت از سلیمانیه حضرت بهاءالله چند سال در بغداد تشریف داشتند؟

۶- نام دو اثر از آثار حضرت بهاءالله را که در این هفت سال در بغداد نازل فرمودند ذکر نمایید؟

۷- موضوع اصلی کتاب مستطاب ایقان چیست؟

۸- مقصود از «اوهام و خرافات ساخته دست بشر» چیست؟ یک یا دو مثال ذکر نمایید؟

۹- کلمات مبارکه مکنونه درباره چه نوع موضوعاتی سخنی می گوید؟

۱۰- جملات زیر را تکمیل نمایید:

الف- حضرت بهاءالله می فرمایند که به ----- الهی و ----- و ----- آیات به مثل ----- نازل.

ب- این آیات به ----- ارسال شد.

ج- در این آیات جمیع عباد را ----- و ----- نمودیم.

د- و از ----- و ----- و ----- منع کردیم .

ه- و در نتیجه به فضل الهی ----- به ----- بدل گشت و ----- به ----- .

۱۱- افزایش شهرت و اعتبار حضرت بهاءالله چه تأثیری بر دشمنان امرالله گذاشت؟

۱۲- معنی فتوای عمومی چیست؟

۱۳- به انشای خود داستان گروه مجتهدین و نماینده ای را که بحضور حضرت بهاءالله فرستادند شرح دهید؟

۱۴- چرا گروه علما از پی گیری در خواست خود که حضرت بهاءالله معجزه ای ظاهر نمایند صرفنظر

نمودند؟

قسمت بیست و یکم:

در دوره مطالعات خود درباره امر مبارک، کتاب مستطاب ایقان را خواهید خواند و در معانی عمیق مواضع متعدد آن تفکر خواهید نمود. البته هم اکنون با کلمات مبارکه مکنونه آشنا هستید و این اثر مهم و عظیم در تمام ایام حیات همراه و مصاحب شما خواهد بود و هدایتهای الهی که در آن نهفته است تأثیرات عظیمه ای در ترقی و تعالی روحانی شما خواهد داشت.

حال که درباره دوره حیات حضرت بهاءالله در بغداد که در آن این دو اثر عظیم نازل گشته تفکر و تأمل می نمایید خوب است که اولین فقره هر یک از این دو اثر گرانبها را حفظ نمایید. کتاب مستطاب ایقان با این فقره شروع می شود:

«إِنَّ الْعِبَادَ لَنْ يَصِلُوا إِلَى شَاطِئِ بَحْرِ الْعِرْفَانِ إِلَّا بِالْإِنْقِطَاعِ الصَّرْفِ عَنْ كُلِّ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ
وَ الْأَرْضِ قَدَسُوا أَنْفُسَكُمْ يَا أَهْلَ الْأَرْضِ لَعَلَّ تَصِلَنَّ إِلَى الْمَقَامِ الَّذِي قَدَّرَ اللَّهُ لَكُمْ وَ تَدْخُلَنَّ
فِي سُرَادِقِ جَعَلَهُ اللَّهُ فِي سَمَاءِ الْبَيَانِ مَرْفُوعاً» (۴۲)

«به راستی که بندگان هرگز به ساحل دریای معرفت نمی رسند مگر آنکه از هر که و هر چه در آسمانها و زمین است دل بردارند. ای اهل ارض نفسهای خود را پاک و مقدس کنید تا شاید به مقامی که خداوند برایتان مقدر فرموده، راه یابید و در سراپرده ای که در آسمان بیان بلند نموده وارد شوید.» (ترجمه)

و در بدایت کلمات مبارکه مکنونه چنین مذکور است:

«هَذَا مَا نُزِّلَ مِنْ جِبْرُوتِ الْعِزَّةِ بِلِسَانِ الْقُدْرَةِ وَالْقُوَّةِ عَلَى النَّبِيِّينَ مِنْ قَبْلُ وَإِنَّا أَخَذْنَا جَوَاهِرَهُ
وَاقْمَصْنَاهُ قَمِيصَ الْإِخْتِصَارِ فَضْلاً عَلَى الْأَحْبَارِ لِيُوفُوا بَعْدَ اللَّهِ وَيُؤَدُّوا أَمَانَاتِهِ فِي أَنْفُسِهِمْ وَ
لِيَكُونَنَّ بِجَوْهَرِ التَّقَى فِي أَرْضِ الرُّوحِ مِنَ الْفَائِزِينَ» (۴۳)

«این کلمات همان کلماتی است که از عالم جبروت عزت بلسان قدرت و قوت بر انبیای قبل نازل شده بود و ما اصل و عصاره آنها را گرفته بدانها پیراهن اختصار پوشانیدیم، و این به جهت فضلی بر عالمیان بود تا به عهدی که با خدا بسته اند وفا نمایند و اماناتی که خداوند در وجود آنها گذاشته بود باز پس دهند و تا در ارض روح به جوهر و حقیقت

تقوی برسند» (ترجمه)

قسمت بیست و دوم:

در ایام اخیر اقامت در بغداد حضرت بهاءالله پیوسته در بیانات خود به امتحانات و افتتانی که در پیش است اشاره می فرمودند. و در آن اوقات هیکل مبارک خوابی دیدند که چون برای یاران بازگو نمودند موجب اضطراب و تشویق آنان گردید.

در این باره در یکی از الواح می فرمایند:

«رَأَيْتُ بَانَ اجْتَمَعَتْ فِي حَوْلِي النَّبِيُّونَ وَالْمُرْسَلُونَ وَ هُمْ قَدْ جَلَسُوا فِي اطْرَافِي وَ كُلُّهُمْ
يُنُوحُونَ وَ يَبْكُونَ وَ يَصْرُخُونَ وَ يَضْجُونَ وَ اِنِّي تَحَيَّرْتُ فِي نَفْسِي فَسَلَّتُ عَنْهُمْ اِذَا اشْتَدَّ
بُكَائُهُمْ وَ صَرِيخُهُمْ وَ قَالُوا لِنَفْسِكَ يَا سِرَّالْاعْظَمِ وَ يَا هَيْكَلِ الْقِدَمِ وَ بَكَوْا عَلٰى شَأْنِ بَكَيْتُ
بِكَائِهِمْ وَ اِذَا سَمِعْتُ بُكَاءَ اَهْلِ مَلَأِ الْعَالِي وَ فِي تِلْكَ الْحَالَةِ خَاطَبُونِي وَ قَالُوا... سَوْفَ تَرٰى
بَعَيْنِكَ مَا لَا رَاةَ اَحَدٌ مِنْ مَعْشَرِ النَّبِيِّينَ... فَصَبْرًا صَبْرًا... وَ كُنْتُ مَعَهُمْ فِي تِلْكَ اللَّيْلَةِ خَاطَبْتُهُمْ وَ
خَاطَبُونِي اِلٰى اَنْ قَرَّبَ الْفَجْرُ» (۴۴)

«در خواب دیدم که پیامبران و مرسلین مجتمعاً در اطراف من نشسته و به گریه و زاری و ضجّه و فریاد مشغول اند. من در پیش خود متحیر گردیدم و از آنان سبب را جويا شدم، پرسش من بیشتر آنها را به گریه و فریاد انداخت و در پاسخ گفتند: بخاطر تو ای سرّ اعظم وای هیکل قدم. گریه آنها به حدّی شدید بود که من نیز از گریه آنها گریستم و در این

هنگام بود که صدای گریه اهل ملاءاعلی را شنیدم و با همین حالت مرا مخاطب ساخته و گفتند: به زودی با چشمانت خواهی دید آنچه را که هیچ پیغمبری ندیده... پس شکیبایی کن، شکیبایی... و با همین وضعیت و با این گفت و شنود شب را تا نزدیک طلوع فجر بسر بردم» (ترجمه)

در اوئل بهار ۱۸۶۳ حضرت بهاءالله لوح مبارک ملاح القدس را که در آن به تلویح از حوادث آینده و نفاق و جداییها اخبار می فرمایند نازل نمودند. و در تاریخ ۲۶ مارچ این لوح در جمع یاران تلاوت گردیده و قلوب غریق بحر احزان شد و دریافتند که به زودی از محضر حضرت بهاءالله ممنوع خواهند گردید. در همان یوم فرستاده ای از جانب حاکم بغداد وارد و نامه ای مبنی بر درخواست حاکم به ملاقات حضرت بهاءالله تسلیم نمود. روز بعد نامه صدراعظم عثمانی خطاب به حاکم بغداد که با لحنی ملایم و مؤدبانه صادر شده بود به حضور حضرت بهاءالله تقدیم شد. در نامه مذکور از آن حضرت دعوت شده بود به اسلامبول پایتخت عثمانی عزیمت فرمایند. ضمناً عده ای سوار برای محافظت آن حضرت مقرر داشته بودند. حضرت بهاءالله با درخواست حکومت نسبت به حرکت به اسلامبول فی الفور موافقت فرمودند ولیکن از پذیرفتن مبلغ تقدیمی برای مخارج سفرشان امتناع ورزیدند. در اثر اصرار و الحاح نائب الحکومه و اظهارات وی که عدم قبول وجه ممکن است موجب کدورت و دلتنگی اولیای امور گردد هیکل مبارک وجه مصروفی را پذیرفته و فوراً در بین فقراء و مساکین شهر توزیع فرمودند.

خبر تبعید حضرت بهاءالله از بغداد جامعه بابی را شدیداً مضطرب نمود. یاران دچار احزان شدند و در بدایت احدی قادر به خوابیدن و یا تناول طعام نبود. بتدریج و کم کم در اثر نصایح مشفقانه حضرت بهاءالله قلوب از الطاف آن حضرت آرام گرفت و به اراده و تقدیرات الهیه تسلیم شدند و قبول نمودند که اکثرراً از موهبت همراهی آن حضرت در مرحله بعدی از سرگونی محروم خواهند شد. حضرت بهاءالله برای ابراز محبتشان به افتخار هر یک از یاران و طائفین حول از زن و مرد و اطفال لوحی به خط مبارک خویش نازل فرمودند.

در نزدیکی بغداد باغ زیبایی بود که مملو از گل رز گل مورد علاقه حضرت بهاءالله بود. در صبح روز ۲۱ اپریل ۱۸۶۳ (سی و دوم نروز) آن حضرت شهر را ترک نموده وارد این باغ شدند. یاران و تعداد کثیری از اهالی بغداد غمگین و محزون بودند. جامعه بابی که در اثر عنایت و رعایت جمال قدم کاملاً احیاء شده بود مجدداً وارد مرحله بحرانی دیگری می شد. آینده این امر جدید که تنها امید و پشتیبانش به محلی بسیار دور از اکثریت پیروانش تبعید می شد چه خواهد بود؟ پاسخ حضرت بهاءالله به بابیان دلشکسته ای که برای خداحافظی جمع شده بودند بسیار شگفت انگیز بود. آن حضرت پرده و حجابی که مقام حقیقی ایشان را از انظار نفوس مخفی نموده بود خرق فرمودند و علناً اعلان فرمودند که موعود جمیع قرون و اعصار می باشند.

حضرت بهاءالله قبل از عزیمت به اسلامبول در آن باغ که اکنون به باغ رضوان معروف می باشد مدّت ۱۲ یوم اقامت فرمودند. دشمنان سعی نموده بودند با جدا نمودن آن حضرت از اکثریت یارانش ضربه کشنده و مهلکی بر امر مبارکش وارد نمایند. اما خداوند این وداع حزین را به فرح و سرور بی اندازه مبدل فرمود. اعلان رسالت

حیات تازه ای در ارواح اصحاب دمید. این همان یوم موعودی بود که حضرت باب بایان را برای آن آماده نموده بودند و حضرت بهاءالله به نفسه می فرمایند که در آن یوم: «قَدَانْعَمَسَتْ الْأَشْيَاءُ بَحْرَ الطَّهَّارَةِ» (۴۵) «همه اشیاء در دریای پاکی و طهارت فرو رفتند» (ترجمه)

متأسفانه از ایام اظهار امر و بیانات حضرت بهاءالله با سیل زائرینی که در باغ رضوان بهحضور مبارک مشرف می شدند اطلاعات کمی در دست می باشد. شرحی که جناب نبیل مورخ امر بهایی از آن ایام به رشته تحریر درآورده لمحہ ای از عظمت و جلال آن ایام است:

«هر روز صبح باغبانها گلهای زیادی از چهار خیابان باغ می چیدند و در میان خیمه مبارک خرمن می نمودند. چنان خرمنی که اصحاب چون برای چای صبح در محضر مبارک می نشستند آن خرمن گل مانع از آن بود که یکدیگر را ببینند و به دست مبارک به جمیع نفوسی که بعد از صرف چای مرخص می شدند، گل عنایت شده برای اهل حرم و سایر احباب عرب و عجم نیز گل می فرستادند. شب نهم بنده در رضوان توقّف نموده از نفوسی بودم که حول خیمه مبارک کشیک می کشیدم. قُرب سحر جمال ابھی از خیمه بیرون تشریف آوردند و از محلاتی که بعضی از احباب استراحت نموده بودند، عبور فرمودند و بعد در خیابانهای پرگل، شب مهتاب مشی می فرمودند و مرغان بوستان و بلبان گلستان نیز مانند سرو روان در تغنی بودند. در وسط یک خیابان توقّف نمودند و فرمودند ملاحظه کنید این بلبها که محبت به این گلها دارند از سر شب تا صبح از عشق نمی خوابند. دائم در تغنی و سوز و گدازند پس چگونه می شود که عاشقان معنوی و شیدائیان گل روی محبوب حقیقی در خواب باشند. سه شب که بنده در حول خیمه مبارک بودم، هر وقت نزدیک سریر مبارک عبور می نمودم، هیكل قیوم را لاینام می دیدم و هر روز از صبح تا شام هم از کثرت آمد و شد نفوس از بغداد آنی لسان قدم ساکت و صامت نبود و در اظهار امر پرده و حجابی نه.» (۴۶)

امروز بهاییان عالم این ۱۲ روز را از ۲۱ آپریل (سی و دوم نوروز) تا ۲ می به عنوان عید رضوان بزرگترین و مقدّسترین اعیاد بهایی جشن می گیرند.

تمرین:

۱- با کلمات خود رویایی را که حضرت بهاءالله در او اقرار اقامت در بغداد مشاهده فرمودند تعریف کنید.

۲- اهمیت این رویا در چه بود؟

۳- در چه هنگام حضرت بهاءالله لوح مبارک ملاح القدس را نازل فرمودند؟

۴- لوح ملاح القدس چه اموری را پیش بینی نموده بود؟

۵- در روزی که آن لوح در جمع یاران تلاوت می گردید فرستاده حاکم چه چیزی را برای حضرت بهاءالله

آورد؟

۶- در روز بعد چه چیزی به حضور مبارک تقدیم گردید؟

۷- حکومت تصمیم داشت حضرت بهاءالله را به کجا فرستد؟

۸- چرا حکومت تصمیم داشت آن حضرت را از بغداد تبعید نماید؟

۹- حضرت بهاءالله با مبلغی که حکومت برای خرج سفر ایشان فرستاده بود، چه کردند؟

۱۰- عکس العمل اصحاب در قبال استماع خبر سرگونی حضرت بهاءالله از بغداد چگونه بود؟

۱۱- حضرت بهاءالله برای ابراز محبت و عشقشان به یاران چه اقداماتی فرمودند؟

۱۲- باغی که حضرت بهاءالله در آن اظهار امر فرمودند اکنون به چه نامی معروف است؟

۱۳- چند یوم هیکل اطهر در آن اقامت فرمودند؟

۱۴- درباره آن ایام با شکوه که حضرت بهاءالله در باغ رضوان تشریف داشتند جناب نبیل می گوید:

الف- هر روز صبح باغبانها _____ و _____

_____ می نمودند.

ب- چنان خرمی که اصحاب چون _____ در محضر مبارک

_____ می نشستند

ج- وبه دست مبارک به جمیع نفوسی که بعد از صرف چای مرخص می شدند، گل عنایت شده برای _____

_____ و _____

_____ می فرستادند.

د- شبی جناب نبیل از نفوسی بود که _____

ه- قرب سحر جناب نبیل ملاحظه نمود که جمال ابھی ----- بیرون تشریف آورده اند
واز ----- عبور فرمودند و ----- ،
----- مشی می فرمودند .

و- ----- و ----- در تغنی بودند.
ز- در وسط ----- نمودند و فرمودند: ملاحظه کنید این ----- که -----
----- به این ----- دارند ----- تا ----- از -----
----- در ----- پس چگونه می شود که -----
----- و ----- در ----- باشند.

ح- برای سه شب نبیل ----- بود.
ط- هر وقت نبیل نزدیک سریر مبارک عبور می نمود ----- و هر روز از صبح تا
شام -----
ی- نبیل هیچ گاه در بیانات حضرت بهاءالله در ----- پرده و -----
----- ملاحظه نمود.

۱۵ - مقصود دشمنان امر از جدا نمودن حضرت بهاءالله از اکثریت مؤمنین چه بود و اراده الهی بر چه
قرار گرفته بود ؟

۱۶ - ما چه جشنی را به عنوان سالگرد اظهار امر حضرت بهاءالله جشن می گیریم ؟

۱۷- عیداً عظم رضوان چند روز است و در چه تاریخی جشن گرفته می شود ؟

۱۸- حال که مطالعه قسمت سرگونی حضرت بهاءالله از ایران به عراق را به اتمام رساندید، نطق کوتاهی
درباره این دوره از حیات مبارک تهیه نموده و ارائه دهید.
قسمت بیست و سوم:

ذیلاً فقراتی از یکی از الواح نازله از کلک اطهر جمال قدم نقل می گردد، با صدای بلند و با حرارت و
اشتیاق این فقرات را بخوانید و اظهار امر آن حضرت در باغ رضوان را به یاد آورید و از جذبه بیانات مبارکش به
شوق و شمع آید:

« يَا قَلَمِ الْأَعْلَى قَدْ آتَى رَبِيعُ الْبَيَانِ بِمَا تَقَرَّبَ عَيْدُ الرَّحْمَنِ قُمْ بَيْنَ الْمَلَأِ الْإِنْشَاءِ بِالذِّكْرِ وَ
الثَّنَاءِ عَلَى شَأْنِ يُجَدِّدُ بِهِ قَمِيصُ الْإِمْكَانِ وَلَا تَكُنْ مِنَ الصَّامِتِينَ. قَدْ طَلَعَ نَيْرُ الْإِتِّهَاجِ مِنْ أَفْقِ

سَمَاءٍ أَسْمِنَا الْبَهَّاجِ بِمَا تَزَيْنَ مَلَكَوْتُ الْأَسْمَاءِ بِاسْمِ رَبِّكَ فَاطِرِ السَّمَاءِ قُمْ بَيْنَ الْأَمَمِ بِهَذَا
الِاسْمِ الْأَعْظَمِ وَلَا تَكُنْ مِنَ الصَّابِرِينَ...

يا قَلَمُ هَلْ تَرَى الْيَوْمَ غَيْرِي أَيْنَ الْأَشْيَاءِ وَظُهُورَاتِهَا وَ أَيْنَ الْأَسْمَاءِ وَمَلَكَوْتُهَا وَ الْبَوَاطِنُ وَ
اسْرَارُهَا وَ الظَّوَاهِرُ وَ آثَارُهَا قَدْ أَخَذَ الْفَنَاءُ مَنْ فِي الْإِنْشَاءِ وَ هَذَا وَجْهِي الْبَاقِي الْمُشْرِقِ
الْمُنِيرِ.

هذا يَوْمٌ لَا يُرَى فِيهِ إِلَّا الْأَنْوَارُ الَّتِي أَشْرَقَتْ وَ لَاحَتْ مِنْ أَفْقِ وَجْهِ رَبِّكَ الْعَزِيزِ الْكَرِيمِ. قَدْ
قَبَضْنَا الْأَرْوَاحَ بِسُلْطَانِ الْقُدْرَةِ وَ الْإِقْتِدَارِ وَ شَرَعْنَا فِي خَلْقِ بَدِيعِ فَضْلًا مِنْ عِنْدِنَا وَ أَنَا
الْفَضَالُ الْقَدِيمُ.

قُلْ تِلْكَ جَنَّةٌ رَقِمَ عَلَى أَوْراقِ مَا غُرِسَ فِيهَا مِنْ رَحِيقِ الْبَيَانِ قَدْ ظَهَرَ الْمَكْنُونُ بِقُدْرَةِ وَ سُلْطَانِ
إِنِّهَا لَجَنَّةٌ تُسْمَعُ مِنْ حَفِيفِ أَشْجَارِهَا يَا مَلَأَ الْأَرْضِ وَالسَّمَاءِ قَدْ ظَهَرَ مَا لَا ظَهَرَ مِنْ قَبْلُ وَ
أَتَى مَنْ كَانَ غَيْبًا مَسْتَوْرًا فِي أَزَلٍ لِأَزَالٍ وَمِنْ هَزِيزِ أَرْيَاحِهَا قَدْ أَتَى الْمَالِكُ وَ الْمَلِكُ لِلَّهِ وَ
مِنْ خَرِيرِ مَائِهَا قَدْ قَرَّتِ الْعُيُونُ بِمَا كَشَفَ الْغَيْبُ وَ الْمَكْنُونُ عَنْ وَجْهِ الْجَمَالِ سِتْرِ الْجَلَالِ.

وَ نَادَتْ فِيهَا الْحُورِيَّاتُ مِنْ أَعْلَى الْغُرَفَاتِ أَنْ أَبْشُرُوا يَا أَهْلَ الْجِنَانِ بِمَا تَدُقُّ أَنْامِلُ الْقِدَمِ
النَّاقُوسِ الْأَعْظَمِ فِي قُطْبِ السَّمَاءِ بِاسْمِ الْإِبْهِيِّ وَ أَدَارَتْ إِيَادِي الْعَطَاءِ كَوَثَرَ الْبَقَاءِ تَقَرَّبُوا ثُمَّ
أَشْرَبُوا هَنِينًا لَكُمْ يَا مَطَالِعَ الشُّوقِ وَ مَشَارِقَ الْإِشْتِيَاقِ (٤٧).

«ای قلم اعلی، زمان، زمان گفتار است و بهار بیان فرا رسیده چون عید رحمان نزدیک
شده. سکوت را بر خود روا مدار و به ذکر و ثنای پروردگار در بین خلق قیام نما آن گونه
که عالم امکان را قمیصی جدید پوشانی. آفتاب سرور و ابتهاج از افق آسمان اسم بهاج
طلوع نموده زیرا ملکوت اسماء به زیور اسم اعظم پروردگارت که شکافنده آسمانهاست
آراسته گشته. درنگ مکن و با این در بین خلق قیام نما.

ای قلم، آیا تو امروز چیزی جز مرا می بینی؟ کجایند اشیاء و ظهوراتشان؟ کجایند اسماء و
ملکوتشان؟ کجایند باطنها و اسرارشان؟ کجایند ظاهرها و آثارشان؟ عالم امکان و هستی
سراسر فنا و نیستی شدو تنها این وجه نورانی است که وجه باقی من است.

امروز روزی است که در آن جز انوار ظهور را نمی بینی، انواری که از افق روی
پروردگار عزیز و کریمت طلوع نموده است. همه چیز را به سلطنت قاهره و قدرت غالبه
قبض روح نمودیم و به فضلی از جانب خویش خلق جدیدی را ابداع فرمودیم و منم
فضال قدیم...

بگو این بهستی است که بر برگهای گیاهانش که از شراب بیان آبیاری شده، این کلمات نقش بسته است: «قَدْ ظَهَرَ الْمَكْنُونُ بِقُدْرَةِ وَسُلْطَانٍ» یعنی آنچه پوشیده بود به قدرت و سلطنت الهی آشکار شد. این بهستی است که از حرکت درختانش این ندا بگوش می رسد: کسی که در ازل الازال پنهان بود آمده است، و وزش بادهايش می نوازد که: مالک آمده است و سلطنت و پادشاهی از آن او خواهد بود، از ریزش آبهای این ندا بلند است: دیده ها روشن گشت زیرا غیب پنهان پرده جلال را از رخسار زیبا برگرفت.

در آن بهست، حوریان در بلندترین غرغه ها ندا می دهند: هان ای اهل بهست، بشارت باد شما را که سرانگشتان قدم ناقوس اعظم را در قطب آسمان با نام «ابهی» کوید، و دستهای بخشش او جام حیات بخش بقا را به دور آورد. بشتابید و نزدیک شوید و از این شراب الهی بنوشید، گوارا باد بر شما ای مطالع شوق و مشارق اشراق» (ترجمه)

قسمت بیست و چهارم:

حضرت بهاءالله و عائله مبارکه به همراه گروه کوچکی از اصحاب فقط ۴ ماه در اسلامبول اقامت نمودند. حکومت ایران از دور به آزار و اذیت شخصی که حال واضحاً به عنوان رهبر نهضت بابی شناخته شده بود ادامه می داد. سفیر ایران در دربار سلطان عثمانی برنامه و حمله ای منظم بر علیه حضرت بهاءالله آغاز نمود. در آن زمان سلطان عثمانی و وزراء و اطرافیان در محیطی مملو از خیانت، دسیسه و ریاکاری زندگی می کردند. حضرت بهاءالله از ارتباط با این افراد نادرست امتناع می ورزیدند. و این کناره گیری حضرت بهاءالله از درباریان راه را برای سفیر ایران هموارتر نمود تا اذهان اولیای امور را با اتهامات و اکاذیب مغشوش نماید. کوششهای مستمر و بالاخره مؤثر واقع شد و دستوری مبنی بر سرگونی هیکل مبارک به ادرنه، شهری به مراتب دورتر از مرز ایران صادر گردید. پاسخ حضرت بهاءالله به دستور صادره عملی فوق العاده شجاعانه بود. آن حضرت فوراً لوحی مفصل خطاب به شخص سلطان نازل فرمودند که در آن سلطان و وزراء او را مورد انتقاد و ملامت شدید قرار داده و عدم بلوغ و لیاقت آنان را تصریح فرمودند. لوح مبارک در پاکتی مهر شده تسلیم صدراعظم گردید. ذکر شده است که وقتی وی نامه را باز نمود و شروع بخواندن کرد رنگش پرید و عنوان نمود که: «لحن این نامه به مثابه آن است که پادشاهی مقتدر و قهار خطابی به یکی از چاکران و زیردستان خویش صادر نموده رفتار و کردار او را مورد انتقاد قرار داده باشد.» (۴۸)

سفر اسلامبول به ادرنه مدت ۱۲ روز به طول انجامید و فوق العاده بر حضرت بهاءالله و عائله مبارکه که برای سومین بار تبعید می شدند سخت می گذشت. این سفر در ماه دسامبر و در شدت سرمای زمستان انجام گرفت.

اکثر تبعید شدگان لباس و وسایل کافی و لازم که آنان را در آن هوا محافظت نماید نداشتند. حتی برای برداشتن آب از چشمه می بایستی آتشی برافروزند تا یخ بتدریج ذوب شود و دست یافتن به آب میسر گردد.

حضرت بهاءالله در ۱۲ دسامبر ۱۸۶۳ (۲۲دیماه) به ادرنه وارد شدند و مدت ۴ سال و نیم در آن شهر سکونت فرمودند. این دوره مجدداً یکی از دردناکترین بحرانها و با شکوه ترین پیروزیها بود. هرچه نفوذ حضرت بهاءالله بیشتر می شد آتش حسد در قلب میرزایحیی بیشتر شعله ور می شد و در ضدیت و مخالفتش با حضرت بهاءالله جسورتر می شد.

بی نهایت سعی و کوشش می نمود تا بایان را از قبول مظهر ظهورالهی در این یوم ممانعت نماید. تأثیر مشکلات و زحماتی که میرزایحیی ایجاد نمود نه تنها بر روی جامعه بود بلکه به دشمنان خارج امرالله فرصت و بهانه ای داد تا حملات بیشتر و شدیدتری بر ضد حضرت بهاءالله و پیروان آغاز نمایند. تحریکات و دسائس میرزایحیی حد و حدودی نداشت. او حتی تصمیم گرفت حضرت بهاءالله را مسموم نماید و به دسیسه و توطئه پرداخت تا بالاخره به هدف خود رسید. اثر سم بر هیکل مبارک بسیار شدید بود و هر چند که آن حضرت بهبود یافتند اما در اثر سم رعشه در دستهای مبارک تا آخرحیات باقی ماند.

البته دوران ادرنه برای اعمال شرم آور یحیی ازل بیاد آورده نمی شود بلکه به خاطر فتوحات و انتصارات عظیمی است که در آن شهر حضرت بهاءالله بدست آوردند. در این مدینه بود که حضرت بهاءالله الواح زیادی خطاب به ملوک و روسای عالم نازل فرمودند و امرالله را به دور و نزدیک اعلان داشتند.

این اعلان عمومی امرالله سومین مرحله در جریان تدریجی ابلاغ رسالت حضرت بهاءالله به جامعه بشری بود. اولین مرحله در سیاه چال طهران صورت پذیرفت وقتی که روح قدسی الهی برحضرت بهاءالله نازل و به ایشان اعلان نمود که حامل رسالت خداوند برای این یوم می باشند. هر چند تولد این ظهور برای مدت یک دوره از زمان مستور و پنهان باقی ماند، اما همانند ظهور فجر نفوس خواب را به حرکت آورد و بتدریج نفوس مستعد را برای شناختن حضرت بهاءالله آماده نمود. دومین مرحله در باغ رضوان به وقوع پیوست و حضرت بهاءالله رسالت خویش را به تعدادی از مؤمنین که برای وداع با آن حضرت جمع شده بودند اعلان فرمودند و به دین ترتیب تعداد قلیلی از نفوس برگزیده بر مقام و منزلت ایشان آگاه گشتند. سومین مرحله اعلان عمومی رسالت آن حضرت بود که در اسلامبول آغاز و در ادرنه شدت یافت و در عکا محل بعدی و آخرین منقای مبارک به اوج قدرت خود واصل گردید.

تمرین:

۱- جمال مبارک چه مدت زمان در اسلامبول تشریف داشتند؟

۲- چرا مدت اقامتشان در آنجا کوتاه بود؟

۳- معنی کلمه «کناره گیری» چیست؟

۴- چرا حضرت بهاءالله با سلطان و درباریان ارتباط برقرار نمی کردند؟

۵ - سرگونی بعدی ایشان به کجا بود؟

۶ - چرا حکومت ایران مایل بود که حضرت بهاءالله را از سر حدّ کشور خود دورتر بفرستد؟

۷ - با دریافت خبر سرگونی جدید حضرت بهاءالله چه کردند؟

۸ - وقتی که صدراعظم لوح مبارک جمال قدم را زیارت کرد چه اظهار نمود؟

۹ - حضرت بهاءالله چه موقع به ادرنه وارد شدند؟

۱۰ - چه مدّت در آن شهر اقامت فرمودند؟

۱۱ - چه پیشرفت مهمی در ادرنه به وقوع پیوست؟

۱۲ - اظهار امر حضرت بهاءالله به عالم بشریت در چند مرحله انجام گرفت؟

۱۳ - اولین مرحله چه بود؟

۱۴ - دومین مرحله چه بود؟

۱۵ - سومین مرحله چه بود؟

قسمت بیست و پنجم:

مخالفت‌های علنی میرزایحیی با جمال قدم در ادرنه سبب آشوب در بین یاران گردید. تعداد کثیری از این مؤمنین هنوز در بدایت درک لمحّه ای از مقام و منزلت حضرت بهاءالله بودند و این وضعیت برای دشمنان امر که از پشتیبانی و نفوذ دو حکومت ایران و عثمانی برخوردار بودند فرصت مناسبی بود تا ضربات دیگری بر پیکر این آیین جدید الهی وارد آورند. ناگهان یک روز صبح ضباط عسکریه بیت حضرت بهاءالله را محاصره و به آنان اعلام نمودند که خود را برای حرکت آماده و مهیا سازند. تا مدتی هیچکس نمی دانست چه سرنوشتی در انتظارشان خواهد بود و بزرگترین نگرانی و ترس اکثر یاران این بود که از محبوب خویش جدا شوند زیرا شایعاتی منتشر شده بود که حضرت بهاءالله و عائله مبارکه را به طرفی تبعید خواهند نمود و سایرین بالاجبار متفرق خواهند

گردید. بالاخره واضح و معلوم گردید که جمال قدم را به قشله عکا و میرزایحیی را به جزیره قبرس تبعید خواهند نمود. اکثر تبعید شدگان که تعدادشان در حدود هفتاد نفر بود و شامل دو همدست شریر و بدطینت میرزایحیی نیز بود به عکا فرستاده شدند و چهار نفر از همراهان حضرت بهاءالله با گروه میرزایحیی به قبرس تبعید شدند.

حضرت بهاءالله و عائله مبارکه در تاریخ ۱۲ اگست ۱۸۶۸ ادرنه را ترک نموده و بعد از سفری دشوار از طریق دریا و خشکی در تاریخ ۳۱ اگست (۹ شهریور) به عکا وارد شدند. اهالی عکا به ورود زندانیان عادت داشتند زیرا عکا شهری بود که دولت عثمان آن را به عنوان تبعید شدگانه برای مجرمین و آشوبگران استفاده می نمود. این بار به آنان گفته شده بود که زندانیان دشمنان دولت و خدا و دین حق می باشند سلطان دستور داده بود که در مورد آنان سجن و حبس شدید نگهداری نمایند و به اتفاق وزرایش اظهار امیدواری نموده بود که خشونت و سختی و ناگواری سجن عکا منجر به فنا و اضمحلال آنان گردد.

متن فرمان سلطان در ملاء عام در میدان شهر قرائت گردید و همه مردم آگاه شدند که این ایرانیان محکوم به حبس ابد می باشند و هرگونه معاشرت با آنان اکیداً ممنوع است.

بعد از پیاده شدن در عکا تبعیدشدگان را به سربازخانه ارتش که قسمتی از آن قرار بود زندان آنها باشد بردند. شب اول جمیع را از اکل و شرب محروم نمودند و بعد از آن برای هر یک روزانه سه قرص نان با کیفیت بد مخصص نمودند. به زودی جمیع به استثنای دو نفر مریض و بستری شدند و سه نفر از آنان در بدو ورود بدرود حیات گفتند. نگهبانان از دفن نمودن آنان بدون پرداخت مخارج لازمه خودداری نمودند. حضرت بهاءالله امر فرمودند سجاده کوچکی که در زیر پای مبارک بود بفروشدند و وجه را به محافظین بدهند تا صرف کفن و دفن نمایند. بعداً معلوم شد که آنان بر خلاف گفته خویش آنان را بدون تغسیل و تکفین و استقرار در صندوق به خاک سپرده اند در صورتی که خرج کفن و دفن را مضاعف مبلغ اخذ نموده بودند.

هر چند که تدریجاً وضعیت زندانیان کمی بهبود یافت ولی سنین اولیه عکا برای حضرت بهاءالله مرحله ای بسیار سخت و دشوار بود. آن صدمات و بلیاتی که جمال مبارک در زندان سیاه چال طهران متحمل گردیدند صرفاً از طرف دشمنان خارجی امرالله بود. مصائب و مشقات ادرنه از طرف دشمنان داخل جامعه بود اما بحران سالهای اولیه عکا در نتیجه اعمال و اقدامات دشمنان داخل و خارج هر دو محسوب می گردید. جمال اقدس ابهی به نفسه درباره این دوره چنین می فرمایند:

«اعلم أن فی وُرُودِنَا هَذَا الْمَقَامِ سَمِينَةٌ بِالسَّجْنِ الْأَعْظَمِ وَمِنْ قَبْلِ كُنَّا فِي أَرْضِ أُخْرَى تَحْتَ
السَّلَاسِلِ وَالْأَغْلَالِ وَمَا سُمِّيَ بِذَلِكَ قُلُوفًا تَفَكَّرُوا فِيهِ يَا أَوْلَى الْأَلْبَابِ» (۴۹)

«بدان که ابتدای ورودمان به این جایگاه آن را سجن اعظم نامیدیم، گر چه قبل از این زندان هم در سرزمین دیگر در زیرغل و زنجیر بودیم، اما این نام را بدان سرزمین اطلاق نکردیم. بگو ای صاحبان خرد در این باره تفکر کنید.» (ترجمه)

با وجود اوامر سلطان مبنی بر اینکه نباید کسی باحضرت بهاءالله و عائله مبارک معاشرت نماید، جمعی از دوستان پای پیاده از ایران به عزم زیارت محبوب خویش و به امید اینکه شاید بتوانند به محضر ایشان حضور بیابند

حرکت و طی سفر نمودند. به محض ورود این نفوس مخلص و با وفا که از تشریف به ساحت انور ممنوع بودند به همین مقدار مسرور و شکرگزار بودند که از مسافت بعید مقابل سجن بایستند و از پشت میله های پنجره سجن محبوب خود را به یک نظاره زیارت کنند. یک حرکت و تکان دست مبارک برای زائرینی که ماهها طی طریق نموده بودند پاداشی کافی بود و اکثراً از این موهبتی که نصیبشان شده شکرگویان به موطن خویش بر می گشتند.

غم انگیزترین مصیبت این دوره صعود ناگهانی فرزند جمال قدم جناب میرزامهدی ملقب به غصن اطهر بود. هنگام غروب در حالی که بر فراز بام سربازخانه مشی می فرمود و در حال تذکر و تنبه و دعا و مناجات بود از روزه ای که در سقف بود به زیر افتاد و هیکل اطهرش با صندوق چوبی که در همان حجره بود تصادم نمود و اعضاء و جوارح صدمه شدید یافت و با وجودی که دکتری بر بالین وی آوردند ولی نمی شد کاری کرد و پس از ۲۲ ساعت به ملکوت ابهی صعود نمود. قبل از صعود جمال مبارک از حضرت غصن اطهر سؤال فرمودند که چه آرزویی دارد. ایشان عرض نمود: «آرزو دارم که اهل بهاء موفّق به ورود در محضر شما بشوند.» و جمال مبارک فرمودند: «چنین خواهد شد. خداوند آرزویت را برآورده خواهد فرمود.»

باید به خاطر آوریم که هر چند بلایا و مصائب مبارک در سجن اعظم شدید بود ولی تبعید آن حضرت به عکا تحقّق و عود و بشارت کتب ما قبل بود. در عکا بود که شمس حقیقت در طی ۲۴ سال در اوج شکوه و جلال خود بدرخشید و در این ایام بود که حضرت بهاءالله کوه کرمل را که در جوار حيفا می باشد به قدوم خویش مفتخر و محلی را که می بایست عرش مطهر حضرت رب اعلی بعداً بر روی آن بنا گردد به حضرت عبدالبهاء نشان دادند. مرقد حضرت بهاءالله در حومه مقام مقدّس عکا یعنی مقدّس ترین نقطه روی زمین به عنوان قبله اهل بهاء تعیین نمودند و در جوار مقام مقدّس حضرت باب مقری که بیت العدل اعظم الهی باید بر آن مستقر گردد تعیین شد و دو شهر حيفا و عکا باید مقرّ اداری و روحانی مرکز جهانی دیانت بهایی شوند. هیکل مبارک از قبل در یکی از الواح راجع به سرگونی خویش به عکا اشاره می فرمایند، قوله العزیز:

«وَجَدْنَا قَوْمًا اسْتَقْبَلُونَا بِوُجُوهِ عِزِّ دُرِّيًّا... وَ كَانَ بَأْيَدِهِمْ أَعْلَامُ النَّصْرِ... إِذَنْ نَادَى الْمُنَادِ
فَسَوْفَ يَبْعَثُ اللَّهُ مَنْ يُدْخِلُ النَّاسَ فِي ظِلِّ هَذِهِ الْأَعْلَامِ» (۵۱)

«قومی را یافتیم که با روی باز و درخشان به استقبال ما آمدند... در دستهای آنها پرچمهایی به نشانه پیروزی بود... ناگهان نداکننده ای ندا داد که به زودی خداوند کسی را مبعوث می کند که مردمان را در سایه این پرچمها داخل نماید.» (ترجمه)

تمرین:

۱- چگونه دشمنان امراض مشکلاتی که یحیی ازل باعث شده بود به نفع خویش استفاده نمودند؟

۲- محل سرگونی بعدی جمال مبارک کجا بود؟

۳- میرزایحیی به کجا فرستاده شد؟

۴- همراهان جمال قدم به عکا چند نفر بودند؟

۵- به نظر شما چرا بعضی از پیروان حضرت بهاءالله را با یحیی بقرس فرستادند و دو نفر از اتباع یحیی را به عکا فرستادند؟

۶- در چه تاریخی جمال مبارک ادرنه را ترک فرمودند؟

۷- در چه تاریخی به عکا نزول اجلال فرمودند؟

۸- سلطان چه اوامری را نسبت به مسجونیت جمال مبارک و همراهانشان صادر نموده بود؟

۹- چگونه اهالی عکا از فرمان حکومت آگاه شدند؟

۱۰- به محض ورود به عکا حضرت بهاءالله و همراهان را به کجا فرستادند؟

۱۱- به انشای خود وضع آنان را در چند روز اول در زندان توصیف نمایید.

۱۲- حضرت بهاءالله عکا را به چه اسمی مقلب فرمودند؟

۱۳- غم انگیزترین واقعه ای که در سالهای اولیه در عکا رخ داد چه بود؟

۱۴- به انشای خود کیفیت صعود حضرت غصن اطهر را شرح و توصیف فرمایید.

۱۵- چند سال جمال مبارک در عکا و حومه آن تشریف داشتند؟

۱۶- کلمه «قبله» به چه معناست؟

۱۷- قبله اهل بهاء چیست و در کجا واقع می باشد؟

۱۸- در هنگامی که جمال قدم به کوه کرمل در حیفا تشریف بردند، چه محلی را به حضرت عبدالبهاء نشان

دادند؟

۱۹- مقر بیت العدل اعظم الهی در کجا واقع است؟

۲۰- مرکز جهانی اداری و روحانی دیانت بهایی در کجا قرار دارد؟

۲۱- در تحت چه شرایطی زائرین اولیه به زیارت عکا می شتافتند؟

۲۲- آیا می دانید که امروزه زائرین وقتی به زیارت عکا و حیفا می روند چه می کنند؟ می توانید از یکی از

دوستان در جامعه خودتان که به زیارت ارض اقدس مفتخر شده بخواهید که برای شما زیارت خود را شرح و وصف نماید.

قسمت بیست و ششم:

در عکا حضرت بهاءالله اعلان عمومی امرالله را ادامه دادند. در ذیل فقراتی از الواح مبارکه که در ادرنه و عکا

خطاب به ملوک و سلاطین و روسا عالم نازل فرمودند ذکر می گردد:

خطاب مبارک به امپراطور فرانسه ناپلئون سوم:

«يا مَلِكِ الْبَارِيسِ نَبَا الْقَسِيسِ بِانْ لَا يَدُقُّ النَّوَاقِيسَ تَاللهِ الْحَقُّ قَدْ ظَهَرَ النَّاقُوسُ الْاَفْحَمُ عَلَي

هَيْكَلِ الْاِسْمِ الْاَعْظَمِ...» (۵۲)

«ای پادشاه پاریس، کشیشان را اخبار نما که دیگر ناقوسها را به صدا درنیاورند، به خدای

حق سوگند ناقوس افخم در هیکل این اسم اعظم ظهور نمود.» (ترجمه)

خطاب مبارک به نیکلاویچ الکساندر دوم، ملک روس:

«قُمْ بَيْنَ النَّاسِ بِهَذَا الْاَمْرِ الْمُبْرَمِ ثُمَّ ادْعُ الْاُمَّمَ اِلَى اللهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ...» (۵۳)

«در بین مردم به این امر مبرم قیام نما. بایست میان مردم به این امر مبرم و امتها را به سوی

پروردگار بلند مرتبه و بزرگ دعوت کن.» (ترجمه)

خطاب مبارک به ملکه ویکتوریا، ملکه انگلستان:

«دَعَى هَوَاكِ ثُمَّ أَقْبَلَى بِقَلْبِكَ إِلَى مَوْلَاكِ الْقَدِيمِ. إِنَّا نَذْكُرُكَ لَوَجْهِ اللَّهِ وَنُحِبُّ أَنْ يَعْلَوْ
وَاسْمُكَ بِذِكْرِ رَبِّكَ خَالِقِ الْأَرْضِ وَالسَّمَاءِ...» (۵۴)

«خواستہ ات را زیر پا گذار و به قلب به مولای قدیم روی نما. ما تو را لوج الله می خوانیم
و دوست داریم که با ذکر پروردگارت خالق زمین و آسمان نامت بلند شود.» (ترجمه)
خطاب مبارک به ویلهلم اول، ملک آلمان:

«إِنَّا كَأَنْ يَمْنَعَكَ الْغُرُورِ عَنِ مَطْلَعِ الظُّهُورِ أَوْ يَحْبُجِبَكَ الْهَوَىٰ عَنِ مَالِكِ الْعَرْشِ وَالْثَرَىٰ» (۵۵)
«مبادا غرور تو را از مطلع ظهور باز دارد و یا هوای نفس بین تو و مالک زمین و آسمان
حجاب گردد» (ترجمه)

خطاب مبارک به فرانسوا ژوزف، امپراتور اتریش:

«إِفْتَحِ الْبَصَرَ لِتَنْظُرَ هَذَا الْمَنْظَرَ الْكَرِيمَ وَ تَعْرِفَ مَنْ تَدْعُوهُ فِي اللَّيَالِي وَالْأَيَّامِ وَ تَرَى النُّورَ
الْمُشْرِقَ مِنْ هَذَا الْأَفْقِ اللَّمِيعِ» (۵۶)

«دیده ات را بگشای تا این منظر کریم را ببینی و کسی را که در لایالی و ایام می خوانی
بشناسی و نوری را که از این افق درخشان تابان است مشاهده کنی.» (ترجمه)

خطاب مبارک به سلطان عبدالعزیز، امپراتور عثمانی در سوره الملوک:

«إِتَّقِ اللَّهَ وَ كُنْ مِنَ الْمُتَّقِينَ. فَاجْتَمِعْ مِنَ الْوُكَلَاءِ الَّذِينَ تَجِدُهُمْ مِنْهُمْ رَوَائِحَ الْإِيمَانِ وَالْعَدْلِ ثُمَّ
شَاوِرْهُمْ فِي الْأُمُورِ وَخُذْ أَحْسَنَهَا وَ كُنْ مِنَ الْمُحْسِنِينَ.» (۵۷)

«از خدا بترس و از پرهیزگاران باش. آنگاه از بین وکلاء آنها را که رائحه ایمان و
عدالت از آنها به مشامت می رسد، در یک جا جمع کن و در امور با آنها به مشورت
بپرداز و سپس [از بین آراء] بهترین نشان را برگزین و در زمره نیکوکاران در آی.» (ترجمه)

خطاب مبارک به ناصرالدین شاه، پادشاه ایران:

«نَرْجُو مِنْ كَرَمِهِ تَعَالَىٰ بِهَذَا الْحَبْسِ يُعْتَقُ الرِّقَابُ مِنَ السَّلَاسِلِ وَالْأَطْنَابِ وَ يُجْعَلُ الْوُجُوهُ
خَالِصَةً لَوَجْهِهِ الْعَزِيزِ الْوَهَّابِ إِنَّهُ مُجِيبٌ لِمَنْ دَعَاهُ وَ قَرِيبٌ لِمَنْ نَاجَاهُ...» (۵۸)

«امید از لطف و کرم او چنین است که این زندان باعث آزادی بندگان از قید اسارت زنجیرها و
بندها شود و رویها برای توجه به او خالص گردد، به راستی که او اجابت کننده کسانی است
که به درگاهش دعا می کنند و به کسانی که او را می خوانند نزدیک است.» (ترجمه)

خطاب مبارک به ملوک آمریکا و روسای جمهور:

«أَجْبِرُوا الْكَسِيرَ بِأَيْدِي الْعَدْلِ وَ كَسِرُوا الظَّالِمَ بِسِيَاظِ أَمْرِ رَبِّكُمْ الْأَمْرُ الْحَكِيمِ» (۵۹)

«شکسته را با دستهای عدالت ترمیم نمایید و صحیح ستمگر را با تازیانه های اوامر پروردگار
آمر حکیم بشکنید» (ترجمه)

خطاب مبارک به پاپ پی نهم:

«قَدْ ظَهَرَتِ الْكَلِمَةُ الَّتِي سَتَرَهَا الْإِبْنُ إِنَّهَا قَدْ نُزِلَتْ عَلَى هَيْكَلِ الْإِنْسَانِ فِي هَذَا الزَّمَانِ تَبَارَكَ
الرَّبُّ الَّذِي هُوَ الْأَبُ قَدْ آتَى بِمَجْدِهِ الْأَعْظَمِ بَيْنَ الْأُمَمِ...» (۶۰)

«آن کلمه که ابن آن را مخفی می داشت به ظهور رسید. او همان است که در قالب هیکل
انسان در این زمان نازل گشته است. بلند مرتبه آن خدایی است که با نام «آب» با مجد و

جلال اعظمش در بین امم ظهور نمود.» (ترجمه)

خطاب مبارک به ملاء رهبان کلیسای مسیحی:

«يَا مَلَاءَ الرَّهْبَانِ... لَا تَعْتَكِفُوا فِي الْكِنَائِسِ وَالْمَعَابِدِ اخْرُجُوا بِأَذْنِي ثُمَّ اشْتَغِلُوا بِمَا تَنْتَفِعُ بِهِ
أَنْفُسُكُمْ وَأَنْفُسُ الْعِبَادِ» (۶۱)

«ای گروه رهبان [و گوشه نشینان] در کنیسه ها و معبدها به اعتکاف منشینید. به فرمان من
[از آن مکانها] خارج شوید و سپس به آنچه خودتان و سایر خلق از آن بهره مند شوند

اشتغال ورزید.» (ترجمه)

قسمت بیست و هفتم:

چهار ماه بعد از صعود ناگهانی حضرت غصن الله الاطهر، نظر به اینکه سربازخانه مورد احتیاج لشگرهای
ارتش ترک قرار گرفت مقرر گردید حضرت بهاءالله و جمع اصحاب محل مزبور را ترک نمایند.

هیکل اطهر و عائله مبارکه را در چندین منزل در هر کدام برای مدت کوتاهی جای دادند تا اینکه بالاخره به
بیتی که امروزه بنام عبود شناخته می شود نقل مکان فرمودند. بر حسب اوامر شاهانه آن حضرت تحت مراقبت
بوده و ساکنین آن نواحی در اثر دستورات اکیده نهایت خصومت و عدوات نشان می دادند.

با مرور زمان مردم عکا به بی گناهی این گروه از تبعید شدگان ایرانی پی برده. و از محدودیتها به تدریج
کاسته شد. اکثر این تغییر و تحوّل نتیجه مساعی مجهودات حضرت عبدالبهاء بود که همواره با ساکنین شهر عکا در
تماس بوده و توانستند نوایای صادقه بهاییان و روح تعالیم والد بزرگوار را به منصفه ظهور برساند. سرانجام حضرت
بهاءالله توانستند از شهر عکا بیرون تشریف برده و از اماکن مجاور دیدن فرمایند. پس از مسجونیت بسیار طولانی
در درون دیوارهای شهر مخروبه هم اکنون حضرت بهاءالله می توانستند اوقاتی را در خارج شهر بسر برند و از
سرسبزی و زیبایی طبیعت که بسیار دوست داشتند لذّت برند.

سالهای آخر حیات جمال مبارک در قصر بهجی خارج عکا سپری شد. این قصر در ایام سجن مبارک بنا
شده بود و مالکش با اهل و عیال به علّت شیوع بیماری مسری آن را ترک کرده بود. حضرت عبدالبهاء توانستند
این قصر را ابتدا اجاره نمایند و سپس جهت اقامت پدر بزرگوار خریداری فرمایند.

در آن وقت نه تنها مردم عکا بلکه اهالی مناطق همجوار مانند سوریه و لبنان نیز در رفتار و برخورد خود نسبت به حضرت بهاء‌الله و یاران به کلی تغییر روش داده بودند. هر چند فرمان شدید و محکم سلطانی هنوز نافذ بود و هیکل مبارک رسماً مسجون بودند ولی در حقیقت همانند پادشاهی مورد احترام و تقدیر بودند. حتی مصادر امور و مقامات عالی رتبه آن نواحی برای طلب هدایت و راهنمایی مشرف می شدند. این است قدرت و عظمت ظهور حضرت بهاء‌الله که قلوب را تسخیر و تقلیب می نماید.

در ایام عکا و بهجی حضرت بهاء‌الله صدها جلد الواح نصیحیه و ارشادات الهیه به جهت استقرار مدنیته عظیم و با شکوه در عالم ملک از کلک مبارک نازل فرمودند. از اعظم آثار نازله از قلم مبارک کتاب مستطاب اقدس امّ‌الکتاب این دور مقدّس است که در بیت عبود در سال ۱۸۷۳ نازل گردید.

حضرت ولی عزیز امرالله درباره آثار منزله حضرت بهاء‌الله در ارض اقدس این چنین می فرمایند:

چنانچه آثار مقدّسه و بیانات مبارکه منزله از قلم حضرت بهاء‌الله، در ایام سجن اعظم مورد دقت و مطالعه قرار گیرد، معلوم می شود که آن صحف قیمه و زُبر لمیعه ربائیه به سه دسته مشخصه تقسیم می شود. اوّل الواحی که متمم الواح و خطابات صادره در ارض سرّ محسوب و لاجل ابلاغ کلمه الله به اهل عالم از یراعه سلطان قدم نازل گشته. دوّم الواح متضمن احکام و حدود الهیه مخصوص این دور بدیع که قسمت اعظم آن در کتاب مقدّس اقدس امّ‌الکتاب دور ابداع ابهی مسطور و مدوّن است. سوّم الواحی که قسمتی از آن به وضع اصول و مبادی این امر افخم اختصاص یافته و قسمت دیگر به تشریح و تبیین

همان اصول و تعالیم اساسیه تخصیص داده شده است. (۶۲)

توسعه عظیم امر جمال قدم در عالم غرب در دوران حیات عنصری حضرت بهاء‌الله نبود و به دوران مأموریت حضرت عبدالبهاء راجع می گردد. اما اصول و تعالیم آن حضرت به ممالک غرب واصل و تعداد قلیلی از نفوس از زندانی عکا با خبر بوده و از تأثیر آن حضرت بر روی نفوسی که به ملاقات ایشان نائل می شدند، آگاه بودند. در بهار سال ۱۸۹۰ و در اواخر ایام حیات مبارک مستشرق شهیر انگلیسی ادوارد ج. براون از دارالفنون کامبریج در انگلستان به زیارت هیکل مبارک آمد. فقرات ذیل از شرفیابی تاریخی او می باشد که به رشته تحریر در آورده است:

«... راهنمای من قدری تأمل کرد تا من کفشهایم را از پا خارج کردم، سپس با یک حرکت فوری دست پرده را عقب زده و پس از آنکه من از در وارد شدم پرده را انداخت. من خود را در اتاق بزرگی یافتیم که سرتاسر صدر آن را نیمکت کوتاهی فرا گرفته بود. در قسمت روبروی در دو یا سه صندلی قرار داشت. با آنکه قبلاً به طور مبهم می دانستم که به کجا می روم و به زیارت چه کسی نائل خواهم شد (اطلاع مشخصی در این باره به من داده نشده بود) ولی مهابت و عظمت آن محیط قلبم را به طیش درآورد و یکی دو ثانیه گذشت تا توانستم به خود آیم و متوجه شوم که در آن اتاق تنها نیستم. در آن گوشه جایی که نیمکت به دیوار چسبیده بود، هیکلی جلیل در نهایت طمأنینه و

وقار، در حالی که تاجی به رسم درویشان (اما بلندتر و با شکل متفاوت) و به دور آن عمامه ای سفید و کوچک رأس مبارکش را می پوشانید. جلوس فرموده بود. دو چشمانم به سیمایی افتاد که هرگز فراموش نخواهم کرد و از وصف آن عاجزم. آن چشمان نافذ تا اعماق روح انسان نفوذ می کرد و از آن جبین قدرت و عظمت نمودار بود. خطوط عمیق پیشانی حاکی از کبر سن بود ولی انبوه گیسوان و محاسن سیاه و پر پشت که به یکدیگر آمیخته و تقریباً تا کمر می رسد، خلاف آن را می نمود. مپرس در حضور چه شخصی ایستادم و به چه منبع تقدیس و عشقی سر فرود آوردم که پادشاهان عالم غبطه ورزند و امپراتورهای امم حسرت برند. صدایی ملایم و مهیمن امر به جلوس نموده و آنگاه فرمود:

«الحمد لله فائز شده اید... شما به دیدار یک مسجون منفی آمده اید... ما جز اصلاح عالم و سعادت امم مقصدی نداریم مع ذلک ما را اهل نزاع و فساد شمرده مستحق سجن و نفی به بلاد می دانند... آیا اگر تمام اقوام و ملل در ظل یک دیانت درآیند و جمیع مردمان مانند برادر شوند روابط محبت و یگانگی میان ابناء بشر استحکام یابد و اختلافات مذهبی از میان برود و تباین نژادی محو و زائل شود چه عیب و ضرری دارد؟... بلی البته چنین خواهد شد. این جنگهای بی ثمر و منازعات خانمانسوز منتهی شود و صلح اکبر تحقق یابد... آیا شما در اروپا نیز به همین محتاج نیستید؟... و آیا همین نیست که حضرت مسیح خبر داده... با وجود این مشاهده می کنیم که پادشاهان و زمامداران شما خزائن خود را به عوض آنکه در سبیل سعادت و آسایش عالم انسان صرف کنند خودسرانه در تهیه وسایل دمار و انهدام نوع بشر به کار می برند... این جنگها و کشتارها و اختلافات باید قطع شود و ابناء بشر مانند یک قوم و یک عائله گردند... لَيْسَ الْفَخْرُ لِمَنْ يُحِبُّ الْوَطْنَ بَلْ لِمَنْ يُحِبُّ الْعَالَمَ.» (۶۳)

«افتخار به این نیست که تنها وطن خود را دوست بدارید، بلکه افتخار بدان است که همه

عالم را دوست بدارید.» (ترجمه)

تمرین:

۱- تحت چه شرایطی حضرت بهاءالله و همراهان را از قشله خارج شدند؟

۲- نام منزلی که حضرت بهاءالله و عائله مبارکه در عکا بالاخره بدانجا تشریف بردند چه می باشد؟

۳- وضع زندگانی آن حضرت و همراهان در عکا چگونه تغییر یافت؟

۴- چه چیزی باعث این تغییر شد؟

۵- نام قصری که حضرت بهاءالله سالهای آخر حیات را در آنجا سپری نمودند چه می باشد؟

۶- در تحت چه شرایطی حضرت عبدالبهاء قصر بهجی را به دست آوردند؟

۷- مهمترین اثری که در عکا از قلم مبارک حضرت بهاءالله نازل گردید چیست؟

۸- این اثر در کجا و در چه زمانی نازل گردید؟

۹- بر طبق بیانات حضرت ولی عزیز امرالله آثار نازله جمال قدم در ایام سجن اعظم به سه دسته تقسیم می شود، این سه دسته را توضیح دهید.

(الف)

(ب)

(ج)

۱۰- بعضی از قوانین و احکام دور حضرت بهاءالله چیست؟

۱۱- بعضی از اصول و اعتقادات دور مبارک چیست؟

۱۲- ادوارد گرانویل براون چه کسی بود؟

۱۳- تصوّر نمایید که شما ادوارد براون هستید و در مجمعی در انگستان می باشید. شرح ملاقات خویش را با حضرت بهاءالله با همان حرارت و انجذاب، تعریف نمایید.

قسمت بیست و هشتم:

کتاب مستطاب اقدس کتاب حجیمی نیست و شامل فقط ۱۹۰ بند می باشد. اما این کتاب شامل قوانین و احکام اساسیه مدنیت جهانی آینده است. حضرت ولی عزیزامراالله در اشاره به این کتاب آن را امّ الکتاب دور حضرت بهاءالله و منشور نظم جهان آرای جمال قدم خطاب می فرمایند. در دوران حیات و در حینی که سعی خواهید نمود افکار و رفتار خود را با دستورات الهیه تطبیق دهید مسلماً بندهایی از کتاب مستطاب اقدس را مکرراً مورد مطالعه قرار خواهید داد. هم اکنون پیشنهاد می شود ۵ بند اول این کتاب را از حفظ نمایید:

«إِنَّ أَوَّلَ مَا كَتَبَ اللَّهُ عَلَى الْعِبَادِ عِرْفَانُ مَشْرِقِ وَحِيهِ وَ مَطْلَعِ أَمْرِهِ الَّذِي كَانَ مَقَامَ نَفْسِهِ فِي عَالَمِ الْأَمْرِ وَ الْخَلْقِ مَنْ فَازَ بِهِ قَدْ فَازَ بِكُلِّ الْخَيْرِ وَالَّذِي مَنَعَ أَنَّهُ مِنْ أَهْلِ الضَّلَالِ وَ لَوْ يَأْتِي بِكُلِّ الْأَعْمَالِ إِذَا فُزْتُمْ بِهَذَا الْمَقَامِ الْأَسْنَى وَ الْأَفْقِ الْأَعْلَى يَنْبَغِي لِكُلِّ نَفْسٍ أَنْ يَتَّبِعَ مَا أَمَرَ بِهِ مِنْ لَدَى الْمَقْصُودِ لِأَنَّهُمَا مَعًا لَا يُقْبَلُ أَحَدُهُمَا دُونَ الْآخَرِ هَذَا مَا حَكَمَ بِهِ مَطْلَعُ الْإِلَهَامِ .
إِنَّ الَّذِينَ أَوْتُوا بَصَائِرَ مِنْ اللَّهِ يَرَوْنَ خُدُودَ اللَّهِ السَّبَبَ الْأَعْظَمَ لِنَظْمِ الْعَالَمِ وَ حِفْظِ الْأَمَمِ وَالَّذِي غَفَلَ أَنَّهُ مِنْ هَمَجِ رَعَاعٍ . إِنَّا أَمَرْنَاكُمْ بِكَسْرِ خُدُودَاتِ النَّفْسِ وَالْهَوَى لَا مَا رَقِمَ مِنَ الْقَلَمِ الْأَعْلَى أَنَّهُ لَرُوحِ الْحَيَوَانِ لِمَنْ فِي الْإِمْكَانِ . قَدْ مَا جَتِ بُحُورُ الْحِكْمَةِ وَ الْبَيَانِ بِمَا هَا جَتِ نَسَمَةُ الرَّحْمَنِ اغْتَنِمُوا يَا أَوْلَى الْأَلْبَابِ . إِنَّ الَّذِينَ نَكثُوا عَهْدَ اللَّهِ فِي أَوَامِرِهِ وَ نَكَصُوا عَلَى أَعْقَابِهِمْ أُولَئِكَ مِنْ أَهْلِ الضَّلَالِ لَدَى الْعَنِيِّ الْمُتَعَالِ .

يا ملاء الأرض اعلّموا أنّ أوامري سرّج عنايةي بين عبادي و مفاتيح رحمتي لبريتي. كذلك نزل الأمر من سماء مشيئه ربكم مالِكِ الأديان. لويجد أحدًا حلاوة البيان الذي ظهر من فم مشيئه الرحمن لينفق ما عنده و لو يكون خزائن الأرض كلها ليثبت أمرًا من أوامره المشرّقه من أفق العنايه و اللطاف.

قُلْ مِنْ خُدُودِي يَمُرُّ عَرَفُ قَمِيصِي وَبِهَا تُنصَبُ أَعْلَامُ النَّصْرِ عَلَى الْقَنَنِ وَالْآتَالِ . قَدْ تَكَلَّمَ لِسَانُ قُدْرَتِي فِي جَبْرُوتِ عَظَمَتِي مُخَاطَبًا لِبَرِيَّتِي أَنْ أَعْمَلُوا خُدُودِي حُبًّا لِجَمَالِي . طُوبَى لِحَبِيبٍ وَجَدَ عَرَفَ الْمَحْبُوبِ مِنْ هَذِهِ الْكَلِمَةِ الَّتِي فَاحَتْ مِنْهَا نَفْحَاتُ الْفَضْلِ عَلَى شَانِ لَا تُوصَفُ بِالْأَذْكَارِ . لَعَمْرِي مَنْ شَرِبَ رَحِيقَ الْإِنْصَافِ مِنْ أَيْدِي الْأَلْطَافِ يَطُوفُ حَوْلَ أَوَامِرِي الْمُشْرِقَةِ مِنْ أَفْقِ الْإِبْدَاعِ .

لا تحسبنّ أنا نزلنا لكم الأحكام بل فتحنا ختم الرّحيق المختوم بأصابع القدره والافتدار. يشهد بذلك ما نزل من قلم الوحي تفكرو يا أولى الافكار. (٦٤)

«اولین و [مهمترین] امری که خداوند بر بندگان خود فرض نموده، شناخت مشرق و حی و مطلع امر او است، کسی که در عالم امر و خلق پروردگار او را به جای خود قرارداده است. هر کس به [عرفان] او فائز شد به کلّ خیر فائز شده و کسی که محروم ماند از گمگشتگان محسوب است، هر چند به جمیع اعمال نیک عامل شود. وقتی به این مقام ارجمند و افق بلند [یعنی عرفان مظهر امر] داخل گشتید، شایسته آن است که به پیروی احکامی که از جانب او نازل گشته مبادرت ورزید، زیرا این دو [یعنی عرفان و عمل] توأمند، هیچ کدام بدون دیگری مورد قبول حق نیست. این است آنچه مطلع الهام بدان حکم فرمود.

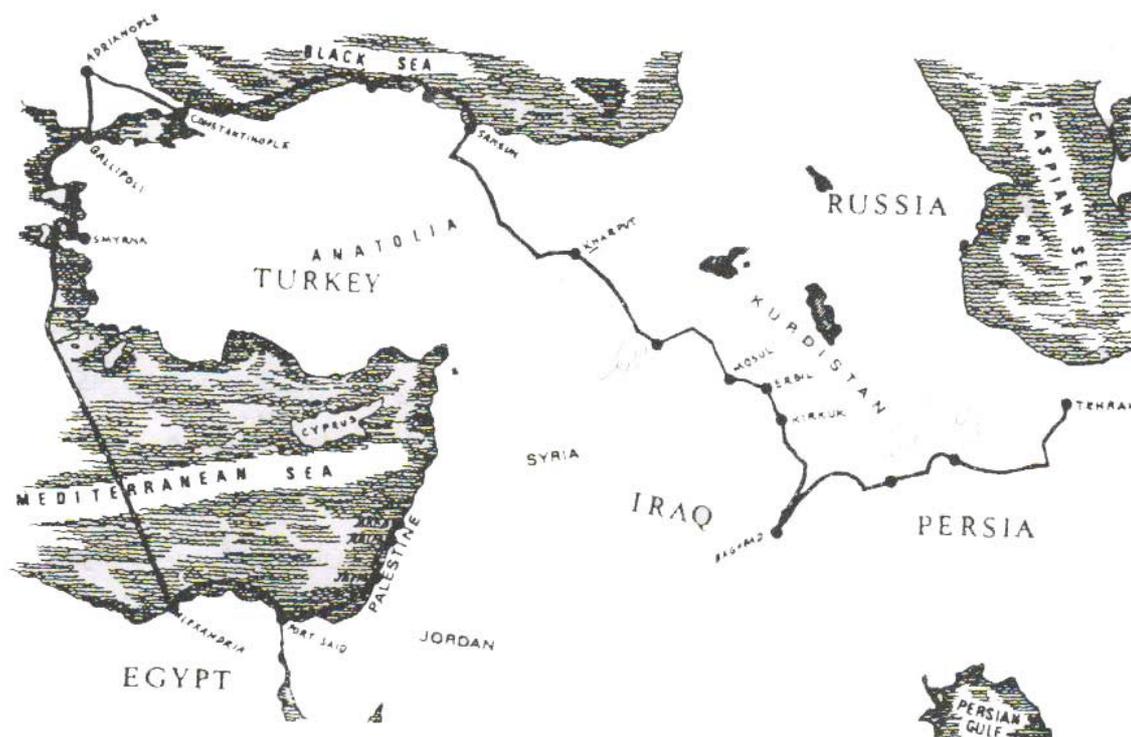
کسانی که از بصیرت الهی و باطنی بهره مندند، احکام و حدودات الهی را اعظم وسیله نظم عالم و حفظ بندگان می دانند. [بالتبع] کسانی که از این حقیقت غافل گردند همچون پشه های ضعیف در پی هر حرکتی بی هدف به این طرف و آن طرف کشیده خواهند شد. ای اهل ارض، بدانید که اوامر من چراغهای عنایت من است میان بندگانم و کلیدهای [باب] رحمت بر مخلوقاتم بدین گونه فرمان از سماء مشیت پروردگارتان مالک ادیان نازل گشت. اگر کسی حلاوت بیانی را که از فم مشیت پروردگار رحمان ظاهر شده بیابد هر چه دارد اگر چه گنجینه های زمین باشد انفاق می کند تا بلکه بتواند امری از اوامر او را که از افق عنایت و الطاف تابان است، محقق سازد.

بگو از احکام و حدودات من بوی خوش پیراهنم به مشام می رسد و با [اجرای] آنهاست که پرچمهای فتح و پیروزی بر فراز قله ها و تپه ها برافراشته می شود. لسان قدرتم در جبروت عظمت خطاب به خلقم چنین ناطق گشت: هان ای بندگانم به احکام و دستورات من تنها به عشق جمال عمل کنید. خوشا به حال دوستی که از این کلمه مبارکه بوی خوش محبوب را دریافت، کلمه ای که نسیمهای فضل و بخشش به طرزی وصف ناشدنی از آن در هبوب و مرور است. قسم به جانم کسی که از دستهای الطاف پروردگارش جام انصاف گرفته و نوشیده باشد، او بلا تردید حول اوامر من که از افق ابداع مشرق است طائف خواهد گشت.

گمان مبرید که ما برای شما احکام نازل نمودیم، ما با سرانگشتان قدرت و اقتدار جام شراب سر به مهر را گشودیم. آنچه از قلم وحی نازل گشته گواه این امر است. ای صاحبان عقل در این باره تفکر کنید. (ترجمه)

قسمت بیست ونهم:

سرگونی متوالی حضرت بهاءالله هر چند به ظاهر به دستور قدرتمندان عالم صورت پذیرفت اما دست قدرت الهی آن را انجام داد. قوای روحانیه بی حد و حصری که همراه با مظهر امرالهی از محلی به محل دیگر منتقل می شد، سرانجام به ارض مقدس، محلی که باید مرکز اداری و روحانی امرش در آن مستقر گردد، رسید. نقشه ذیل خط سیر سرگونی مبارک را نشان می دهد. باید جزییات این خط سیر را خوب به خاطر بسپارید و راهی که آن حضرت از ایران تا ارض اقدس طی نمودند باید در فکر شما عیناً تصویر گردد.



قسمت سی ام:

در طی سالهایی که مظهر امرالهی در بین ناس مشی می فرماید، قدرتهای خارق العاده اودر جمیع عالم نفوذ و تأثیر می نماید و سبب تغییر و تحوّل کلی در حقائق کل مخلوقات می گردد. در این یوم پر شکوه حضرت بهاءالله کلمه الهیه را برای عالم بشریت در مدت قریب به ۴۰ سال نازل فرمودند و قوا و استعدادهای نامحدودی درعالم کون به ودیعه گذاشتند که ظهور و بروز آن موجب تأسیس مدنیتی با شکوه و جلال و غیر قابل تصوّر خواهد گردید. نزول مستمر وحی الهی به مدت ۴۰ سال بالاخره در تاریخ ۲۹ می ۱۸۹۲ (هفتادم نوروز) به پایان رسید. نه ماه قبل از صعود، حضرت بهاءالله اظهار فرموده بودند که مایلند این عالم را ترک کنند و از همان تاریخ از لحن بیانات مبارک واضح و آشکار بود که حیات مبارک در این عالم خاکی قریب به انتهاء است. در شب ۸ می ۱۸۹۲ تب خفیفی در وجود مبارک نمودار شد و با آن که روز بعد شدت یافت ولی به زودی قطع شد. لذا به

بعضی از احباء و زائرین اذن حضور عنایت فرمودند ولی چیزی نگذشت که معلوم گردید صحت مبارک اختلال حاصل نموده، تب مجدداً شدت یافت و آثار نفاخت از هر جهت محسوس.

مقارن طلوع فجر ۲۹ می ۱۸۹۲ و در حینی که از سن مبارک ۷۵ سال می گذشت آن روح مقدّس به عالم بالا صعود فرمود. شش روز قبل از صعود حضرت بهاءالله اصحاب را که در قصر بهجی مجتمع بودند احضار فرمودند و این آخرین شرفیابی احباب بود. در حالی که هیکل مبارک در بستر به یکی از اغصان تکیه فرموده بودند خطاب به آنان فرمودند: «از جمیع شما ها راضیم بسیار خدمت کردید و زحمت کشیدید. هر صبح آمدید و هر شام آمدید. همگی مؤید و موفق باشید بر اتحاد و ارتفاع امر مالک ایجاد.» (۶۵) اشک از دیدگان اطرافیان که حول بالین مبارک گرد آمده بودند جاری گردید.

خبر صعود مبارک فوراً طی تلگرافی که به کلمات «قَدْ أَفَلَّتْ شَمْسُ الْبِهَاءِ» مُصدّر بود به سلطان عبدالحمید مخابره گردید و ضمناً به او اطلاع داده شد که قصد دارند رمس مبارک را درحوالی قصر مقرر دهند. بنابراین حجره کوچکی در قسمت غرب قصر انتخاب گردید و مراسم استقرار عرش مبارک در همان یوم صعود پس از غروب آفتاب انجام پذیرفت و آن نقطه مقدّسه قبله اهل بهاء گردید. جناب نبیل شرح آن ایام پر محنت و مصیبت را بدین قرار می نگارد: «انقلاب عالم تراب جمیع عوالم ربّ الارباب را به اضطراب آورد... دیگر لسان حال و قال از بیان حال عاجز... در شورش آن محشر اکبر جمیع اهالی عکا و قُرای حول آن در صحراهای حول قصر مبارک گریان و بر سر زنان و وامصیبتا گویان.» (۶۶)

تا مدّت یک هفته جمّ غفیری از اهالی بلد از غنی و فقیر در این رزیه کبری با عائله مقدّسه شریک و سهیم بودند. بسیاری از اعظم و اکابر قوم شامل مسلمانان، نصاری و یهود و شعراء و فضلاء و علماء و رجال دولت و عمال حکومت در مقام تعزیت و تسلیت برآمدند و لسان به مدح و ثنای محبوب امکان گشودند و مراتب تأثرات قلبیه خویش را نظماً و نثراً تقدیم داشتند. حتی از بلاد سائره عرایض شتی به ساحت انور حضرت عبدالبهاء که حال نماینده امر حضرت بهاءالله شناخته می شدند واصل گردید. اما این اظهارات حزن والم در صعود جمال قدم به فرموده حضرت ولی عزیزالله: «...چون با بحور احزان و حرمان بی پایانی که حدوث این مصیبت عظمی در قلوب هزاران هزار از محبّین و مقبلین و رافعین امر مقدّسش در اقطار شاسعه و اقطار وسیعه هندوستان و ایران و عراق و عثمانی و روسیه و فلسطین و مصر و شام ایجاد نموده مقایسه نمایم معلوم خواهد شد که چون قطره نسبت به دریا و ذره در مقابل آفتاب است.» (۶۷)

تمرین:

۱- در قالب کلمات خود شرح صعود هیکل مبارک را برای گروه بیان نمایید.

قسمت سی و یکم:

بعد از صعود جمال قدم، حضرت عبدالبهاء جناب نبیل را به جمع آوری و تنظیم منتخباتی از آیات که زیارتنامه روضه مبارکه را تشکیل داده مأمور فرمودند. این لوح مبارک در مقام مقدّس حضرت بهاءالله و حضرت

رب اعلی و غالباً در جلسات سالگرد صعودشان زیارت می شود. سالگرد صعود جمال قدم در فجر ۲۹ می برگزار می شود و شما البته یکی از شرکت کنندگان فعال این چنین جلسات در جامعه خود خواهید بود، و باید متن بی نهایت زیبای این زیارتنامه آشنا باشید:

«الْتَّنَاءُ الَّذِي ظَهَرَ مِنْ نَفْسِكَ الْأَعْلَى وَ الْبِهَاءُ الَّذِي طَلَعَ مِنْ جَمَالِكَ الْأَبْهَى عَلَيْكَ يَا مَظْهَرَ الْكِبْرِيَاءِ وَ سُلْطَانَ الْبَقَاءِ وَ مَلِيكَ مَنْ فِي الْأَرْضِ وَالسَّمَاءِ. أَشْهَدُ أَنَّ بِكَ ظَهَرَتْ سُلْطَنَتُهُ اللَّهُ وَ اقْتِدَارُهُ وَ عَظَمَتُهُ اللَّهُ وَ كِبْرِيَاؤُهُ وَ بِكَ أَشْرَقَتْ شَمْسُ الْقَدَمِ فِي سَمَاءِ الْقَضَاءِ وَ طَلَعَ جَمَالُ الْغَيْبِ عَنِ أَفْقِ الْبَدَاءِ وَ أَشْهَدُ أَنَّ بِحَرَكَهِ مِنْ قَلَمِكَ ظَهَرَ حُكْمُ الْكَافِ وَ النَّوْنِ وَ بَرَزَ سِرُّ اللَّهِ الْمَكْنُونُ وَ بُدِنَتْ الْمُمَكِّنَاتُ وَ بُعِثَتِ الظُّهُورَاتُ وَ أَشْهَدُ أَنَّ بِجَمَالِكَ ظَهَرَ جَمَالُ الْمَعْبُودِ وَ بِوَجْهِكَ لَاحَ وَجْهَ الْمَقْصُودِ وَ بِكَلِمَتِهِ مِنْ عِنْدِكَ فُصِّلَ بَيْنَ الْمُمَكِّنَاتِ وَ صَعِدَ الْمُخْلِصُونَ إِلَى الذَّرْوَةِ الْعُلْيَا وَ الْمُشْرِكُونَ إِلَى الدَّرَكَاتِ السُّفْلَى وَ أَشْهَدُ بَأَنَّ مَنْ عَرَفَكَ فَقَدْ عَرَفَ اللَّهَ وَ مَنْ فَازَ بِلِقَائِكَ فَقَدْ فَازَ بِلِقَاءِ اللَّهِ. فَطُوبَى لِمَنْ آمَنَ بِكَ وَ بَايَاتِكَ وَ خَضَعَ بِسُلْطَانِكَ وَ شَرَّفَ بِلِقَائِكَ وَ بَلَغَ بِرِضَائِكَ وَ طَافَ فِي حَوْلِكَ وَ حَضَرَ تَلْقَاءَ عَرْشِكَ فَوَيْلٌ لِمَنْ ظَلَمَكَ وَ أَنْكَرَكَ وَ كَفَرَ بِبَايَاتِكَ وَ جَاوَدَ بِسُلْطَانِكَ وَ حَارَبَ بِنَفْسِكَ وَ اسْتَكْبَرَ لَدَى وَجْهِكَ وَ جَادَلَ بِبُرْهَانِكَ وَ فَرَّ مِنْ حُكُومَتِكَ وَ اقْتِدَارِكَ وَ كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ فِي الْوَاحِ الْقُدْسِ مِنْ إصْبَعِ الْأَمْرِ مَكْتُوبًا. يَا إِلَهِي وَ مَحْبُوبِي فَأَرْسِلْ إِلَيَّ عَنِ يَمِينِ رَحْمَتِكَ وَ عِنَايَتِكَ نَفْحَاتِ قُدْسِ الطَّافِكِ لِتَجِدِبَنِي عَنِ نَفْسِي وَ عَنِ الدُّنْيَا إِلَى شَطْرِ قُرْبِكَ وَ لِقَائِكَ إِنَّكَ أَنْتَ الْمُقْتَدِرُ عَلَيَّ مَا تَشَاءُ وَ إِنَّكَ كُنْتَ عَلَيَّ كُلِّ شَيْءٍ مُحِيطًا. عَلَيْكَ يَا جَمَالَ اللَّهِ تَنَاءُ اللَّهِ وَ ذِكْرُهُ وَ بَهَاءُ اللَّهِ وَ نُورُهُ أَشْهَدُ بَأَنَّ مَا رَأَتْ عَيْنُ الْإِبْدَاعِ مَظْلُومًا شِبْهَكَ كُنْتَ فِي أَيَّامِكَ فِي غَمَرَاتِ الْبَلَايَا مَرَّةً كُنْتَ تَحْتَ السَّلَاسِلِ وَ الْأَغْلَالِ وَ مَرَّةً كُنْتَ تَحْتَ سَيْفِ الْأَعْدَاءِ وَ مَعَ كُلِّ ذَلِكَ أَمَرْتَ النَّاسَ بِمَا أَمَرْتَ بِهِ مِنْ لَدُنِّ عَلِيمٍ حَكِيمٍ. رُوحِي لِضُرِّكَ الْفِدَاءِ وَ نَفْسِي لِبَلَائِكَ الْفِدَاءِ أَسْأَلُ اللَّهَ بِكَ وَ بِالَّذِينَ اسْتَضَاءَتْ وَجُوهُهُمْ مِنْ أَنْوَارِ وَجْهِكَ وَ اتَّبَعُوا مَا أَمَرُوا بِهِ حُبًّا لِنَفْسِكَ أَنْ يَكْشِفَ السُّبُحَاتِ الَّتِي حَالَتْ بَيْنَكَ وَ بَيْنَ خَلْقِكَ وَ يَرْزُقَنِي خَيْرَ الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ. إِنَّكَ أَنْتَ الْمُقْتَدِرُ الْمُتَعَالِي الْعَزِيزُ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ. صَلِّ اللَّهُمَّ يَا إِلَهِي عَلَيَّ السُّدْرَةِ وَ أَوْرَاقِهَا وَ أَغْصَانِهَا وَ أَفْنَانِهَا وَ أَصُولِهَا وَ فُرُوعِهَا بِدَوَامِ أَسْمَائِكَ الْحُسْنَى وَ صِفَاتِكَ الْعُلْيَا ثُمَّ أَحْفَظْهَا مِنْ شَرِّ الْمُعْتَدِينَ وَ جُنُودِ الظَّالِمِينَ إِنَّكَ أَنْتَ الْمُقْتَدِرُ الْقَدِيرُ. صَلِّ اللَّهُمَّ يَا إِلَهِي عَلَى عِبَادِكَ الْفَائِزِينَ وَ إِمَائِكَ الْفَائِزَاتِ إِنَّكَ أَنْتَ الْكَرِيمُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ. لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ الْغَفُورُ الْكَرِيمُ» (۷۸)

«درود و سپاسی که از روح تو برخاسته و شکوه و جلالی که از جمال نورانی تو پدیدار گشته بر تو باد ای مظهر کبریا و ای سلطان [عالم] بقاء و ای مالک اهل ارض و سماء.

گواهی می‌دهم که سلطنت الهی و اقتدار او و عظمت و کبریای او در ظهور تو ظاهر شد و به وجود تو آفتابِ قدّم در آسمان قضاء اشراق نمودند و جمال غیب از افق عالم بداء طلوع نمود. و گواهی می‌دهم که از حرکت قلم تو حکم کاف و نون [و فرمان ایجاد] عزّ صدور یافت و راز پوشیده خداوند به ظهور رسید. ممکنات خلقت بدیع یافتند و ظهورات برانگیخته گشتند و گواهی می‌دهم که با ظهور جمال تو جمال معبود نمایان گشت و از وجه تو وجه مقصود آشکار آمد و با کلمه ای از جانب تو بین ممکنات تفصیل و جدایی افتاد، مخلصان به ذروه علیاء رسیدند و مشرکان به درکات سفلی خزیدند و گواهی می‌دهم که اینک هر کس تو را شناخت در حقیقت خداوند را شناخته و کسی که به لقای تو فائز گشت به لقای خداوند فائز گشته است. پس خوشا به حال کسی که به تو و آیات تو ایمان آورد و در قبال سلطنت تو خاضع گردید و به دیدارت مشرف شد و به مقام رضایت فائز گشت و در حول [وجود] تو طائف گردید و در مقابل عرش [جلال] تو حضور یافت و وای بر کسی که بر تو ستم نمود و تو را انکار کرد و به آیات کفر ورزید و سلطنت تو را تکذیب نمود و با تو از در جنگ درآمد و در مقابل روی تو استکبار ورزید و به برهان تو مجادله کرد و از ظلّ حاکمیت و اقتدار تو فرار نمود و در الواح قدس نام او با سرانگشتان امر در زمره مشرکین مکتوب گردید. پس ای خدای من و محبوب من از یمین رحمت و عنایت بوی خوش الطافت را بر من بوزان تا مرا از خود و دنیا رها سازد و به ساحت قرب و وصال تو کشاند. تو توانایی بر آنچه اراده فرمایی و بر همه چیز احاطه داری. بر تو باد ای جمال خدا درود خدا و ذکر او و بهای خدا و نور او. گواهی می‌دهم که چشم روزگار مظلومی چون تو ندیده است. در دوران حیات [دائماً] در دریایی از بلایا غوطه ور بودی. گاهی زیر غلّ و زنجیر و زمانی هدف شمشیر خونریز و با همه این احوال مردم را به آنچه از جانب خداوند علیم و حکیم مأمور بودی امر فرمودی. روح برای مصائب تو فدا باد و جانم برای بلایات قربان باد. پروردگارا به حق تو و به حق آنان که نور روی تو در چهره آنها درخشیده است و به عشق تو به او امرت عامل شده اند، مسئلت می‌نمایم پرده‌هایی که بین تو و خلقت حائل گشته برداری و مرا از خوبیهای دنیا و آخرت نصیب دهی. تو مقتدری تو ارجمندی و تو عزیزی و تو بخشنده ای و مهربان. درود تو ای پروردگار بر سدره و اوراقش و برشاخه‌ها و ساقه‌هایش و اصول و فروعش باد، درودی ابدی به دوام اسمای حسنی و صفات علیایت. خداوندا آنها را از شرّ تجاوزگران و لشگریان ستمکاران حفظ فرما تویی مقتدر و توانا.

درود تو ای پروردگار بر بندگان و کنیزان فائز و (زائر این سدره مبارکه) باد. تو کریمی و

دارنده فضل عظیم، خدایی جز تو بخشنده و کریم نیست» (ترجمه)

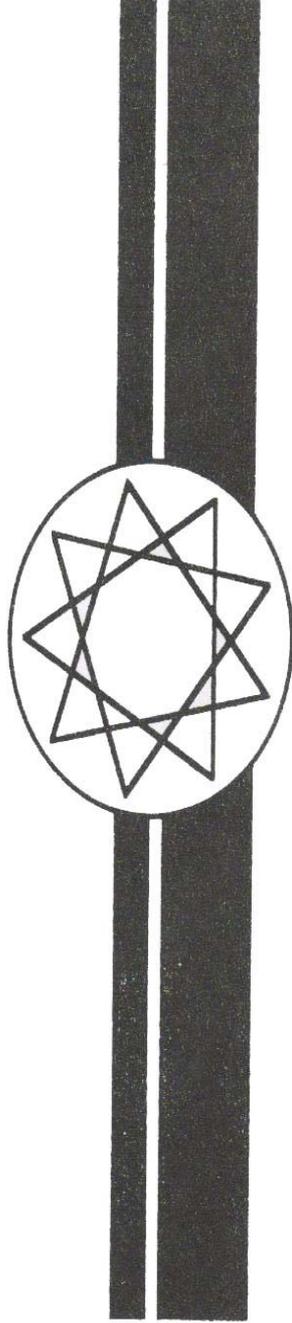
قسمت سی و دوم:

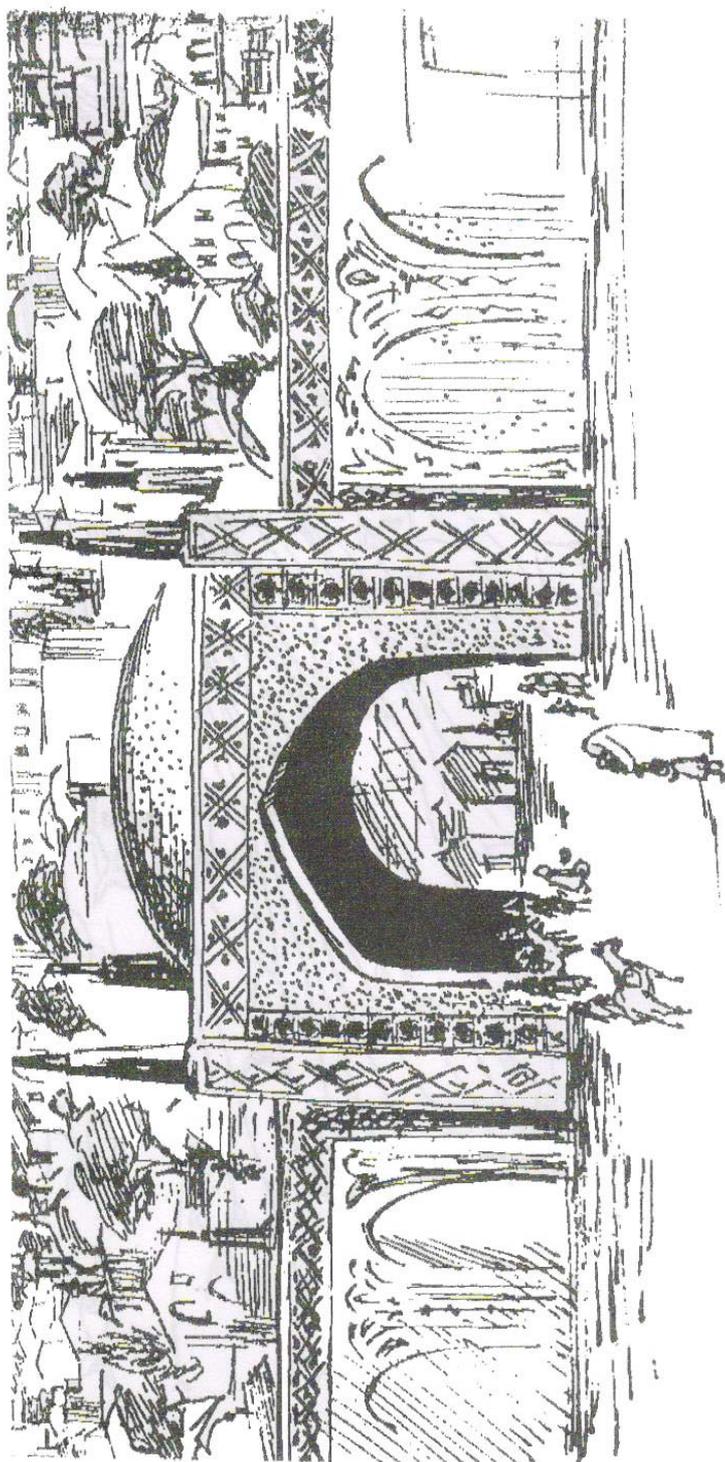
با در نظر گرفتن تجربیاتی که شخصاً کسب نموده اید می دانید که در سالهای آتیه موقعیتهای بسیاری را به دست خواهید آورد تا حکایاتی از حیات عنصری حضرت بهاءالله تعریف نمایید.

شرح حیات مبارک که در این کتاب مطالعه نمودید به مراتب مفصلتر از شرحی است که در کتاب شماره ۲ خوانده اید. حال می توانید این معلومات تازه را به نحو مختلف در فعالیت‌های تبلیغی خود استفاده نمایید.

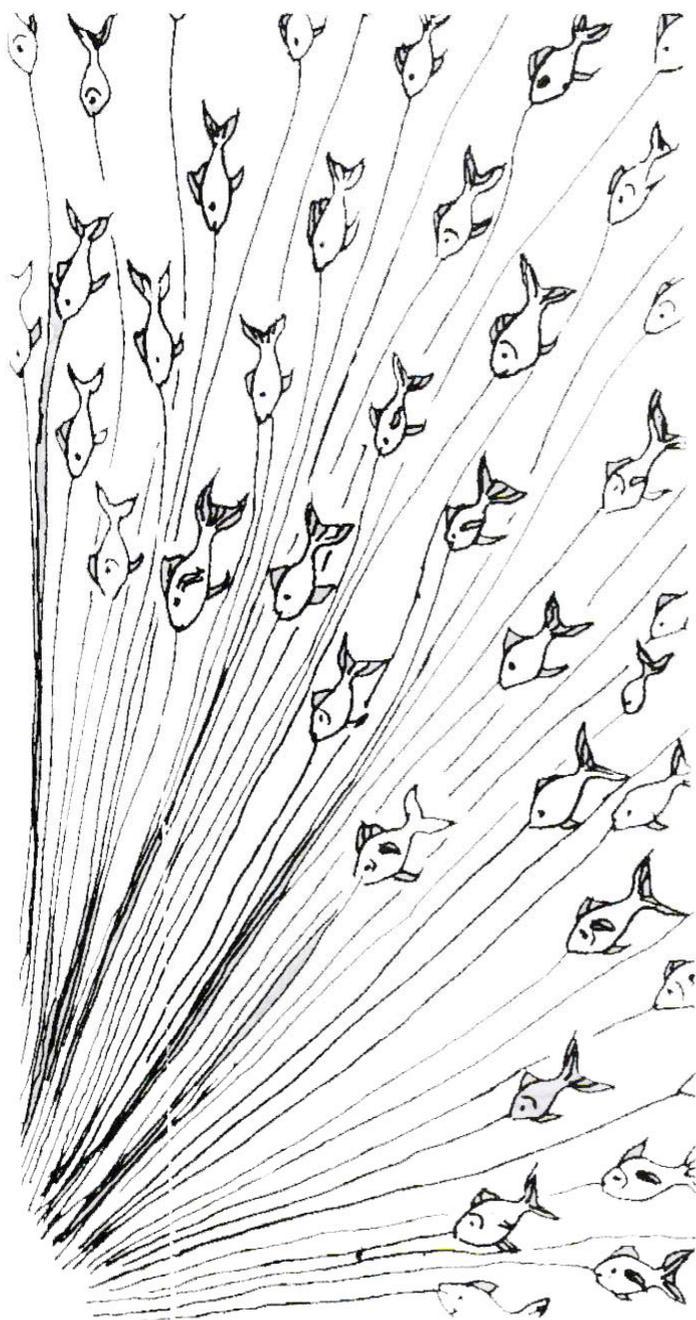
مناسبت‌های بسیاری پیش خواهد آمد که مستلزم شرحی ساده از مطالب می باشد مخصوصاً در جلسات تزیید معلومات که برای مصدقین جدید ترتیب داده می شود. صفحات بعد در این خصوص به شما کمک خواهد کرد.

حضرت پھاء اللہ





حضرت بهاءالله در تاریخ ۱۲ نوامبر ۱۸۱۷ در طهران پایتخت ایران متولد شدند. اذ دوران طفولیت آثار عظمت و جلال از ایشان ظاهر و نمایان بود. بعضی تعلیمات اولیه را در منزل فرا گرفتند اما نیازی بدخول در مدارس نداشتند زیرا دارای علم لدنی بودند.

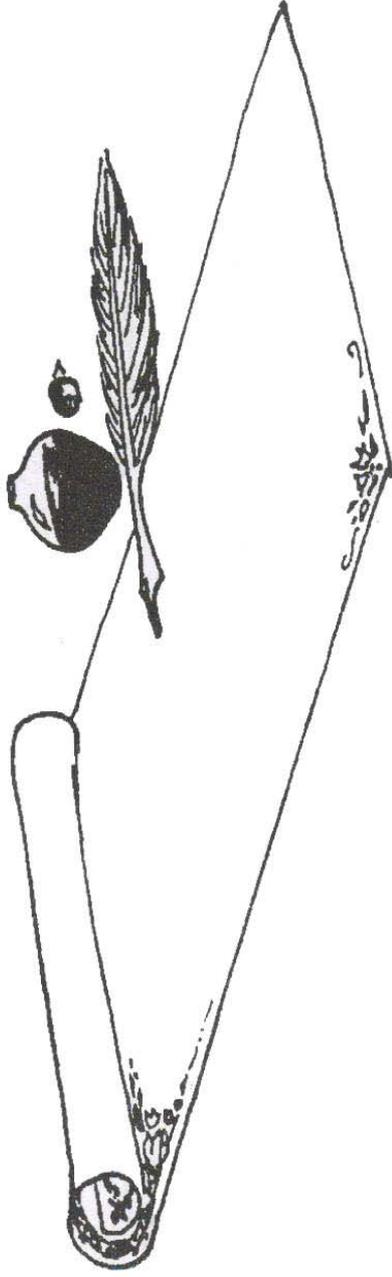


یکشنبه والد مبارک خوابی دیدند که در آن جمالدردم در بحر بیکرانی شنا میفرمایند. انواری که از هیکل مبارک میدرخشید آنها را نورانی نموده بود. شعرات بلند مشکین مبارک بر روی آب شاور و ماهیان بشماری بدینال ایشان که هر یک سر تازی از موی مبارک را گرفته بودند. ایشان با آزادی حرکت میفرمودند. این رؤیا یکی از علائم بشماری بود که از سر نوشت عظیمی که در انتظار حضرت بهاءالله بود حکایت میکرد.



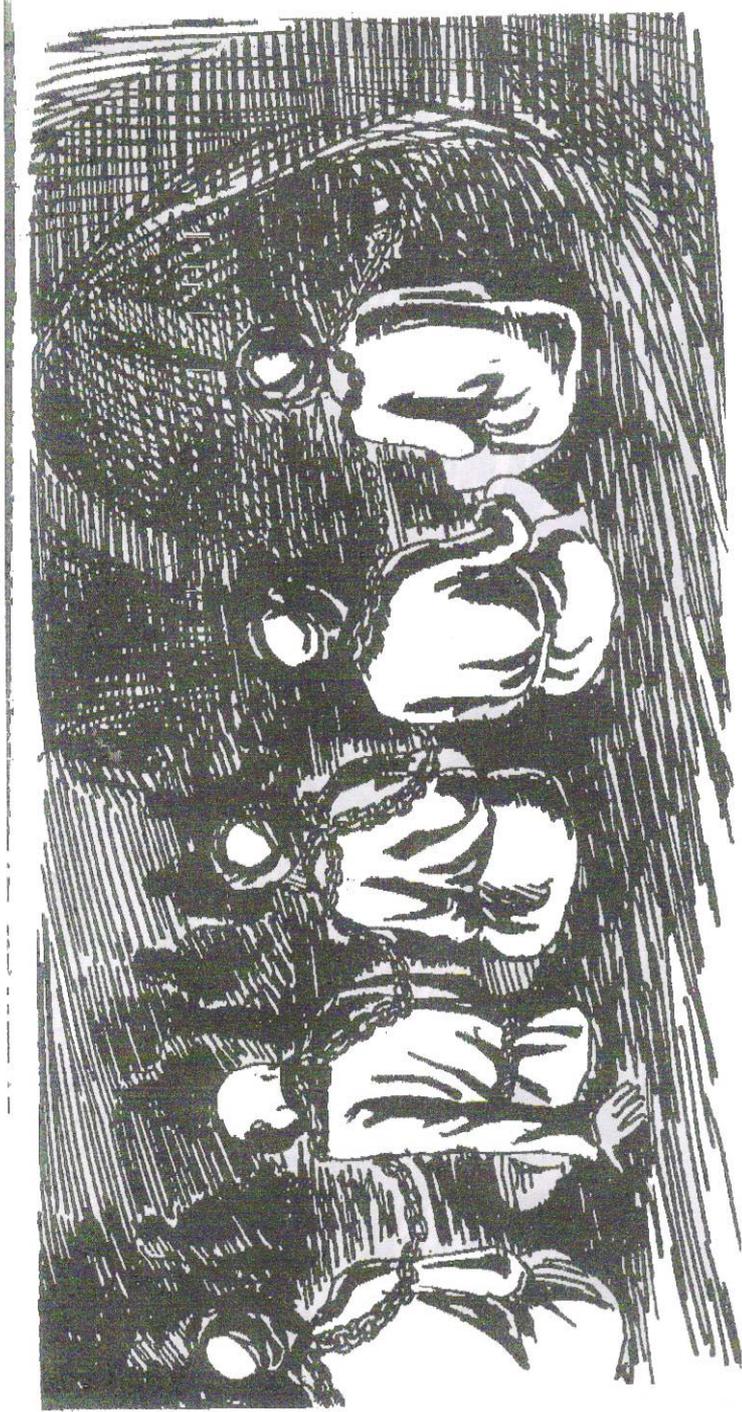
چون حضرت بهاءالله بسن جوانی رسیدند مقام و رتبه عظیمی در دربار شاه بایشان پیشنهاد گردید ولی ایشان رد نمودند و ترجیح دادند که اوقات خویش را صرف کمک و مساعدت نفوس بیچاره و مریض و فقیر نمایند و از حق و عدالت دفاع نمایند.

۳

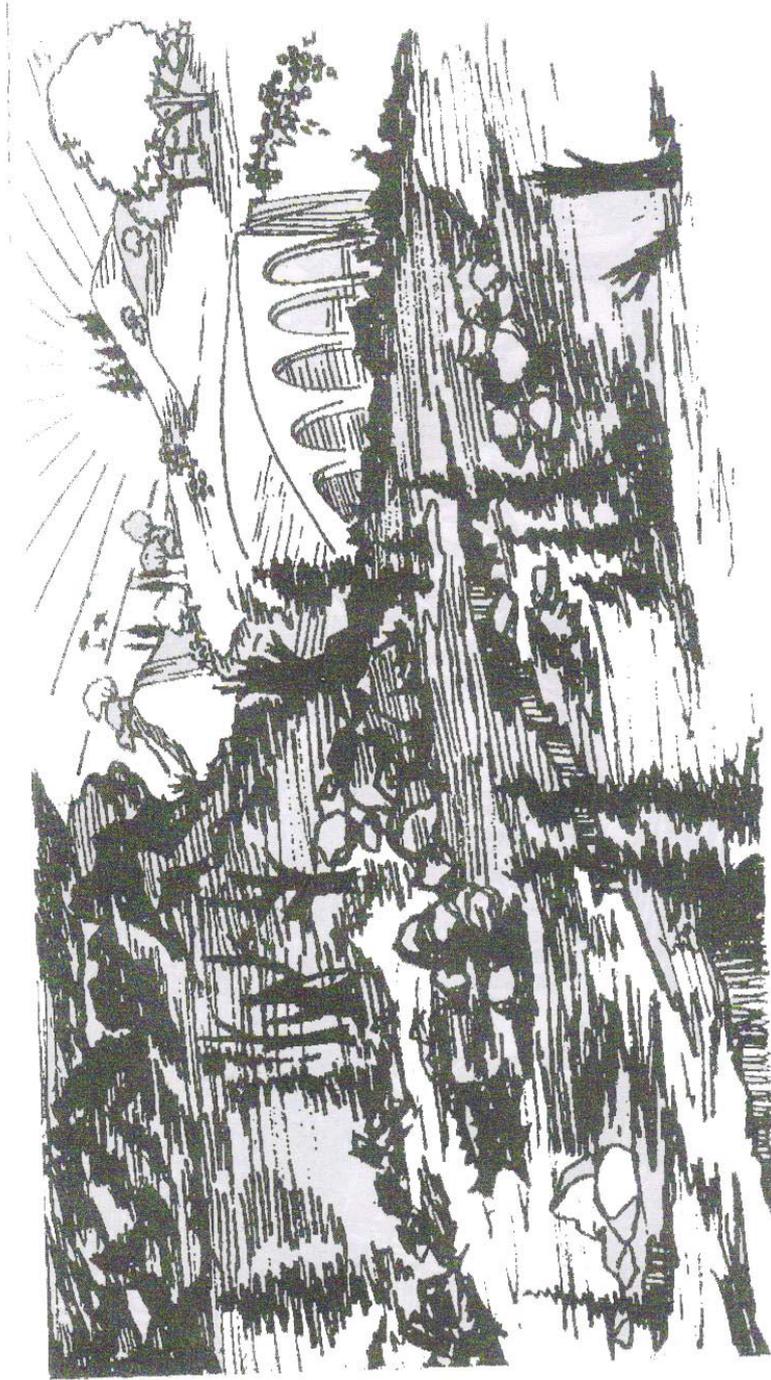


وقتی که حضرت بهاء الله ۲۷ ساله بودند رقیمه ای سر به مهر از حضرت رب اعلی مظهر امر جدید الهی که مردم را برای ظهور موعود جمیع ملل آماده و مهیا مینمود دریافت داشتند. آن حضرت رسالت حضرت باب را قبول فرمودند و یکی از پرشورترین حامیان آن حضرت گردیدند.

۴



اولیای امور که نمیخواستند حقیقتی را که توسط حضرت باب اعلان شده قبول نمایند شروع باذیت و آزار مؤمنین او نمودند و بدین نحو مصائب و بلیات حضرت بهاءالله آغاز گردید. در سال ۱۸۵۲ حضرت بهاءالله توسط مأمورین دولتی دستگیر و در یکی از بدترین زندانهای طهران تحت سلاسل و اغلال قرار گرفتند.



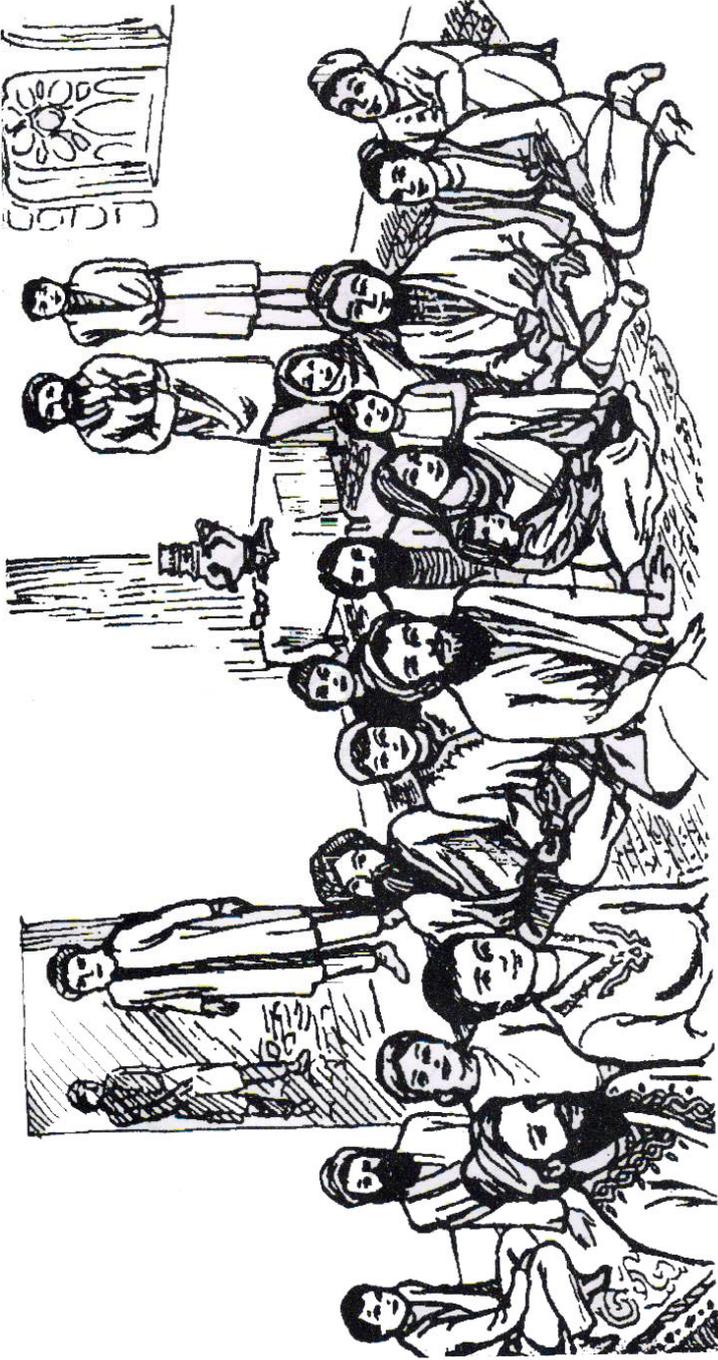
در این زمان وحی الهی بر حضرت بهاءالله نازل گردید و معلوم گردید که موعودی هستند که حضرت باب و جمیع انبیای سابقه بظهور آن وعده فرموده بودند. از این سیاهیال تاریک بود که شمس حقیقت طلوع نمود و بر عالم بدرخشید و بوم جدیدی در حیات بشریت بوجود آمد.

۶



بعد از چهار ماه مسجونیت حکومت حضرت بهاءالله را از موطن اصلی خویش تبعید نمود. در میان برف و سرمای شدید زمستان حضرت بهاءالله و عائله مبارکه سفر طولانی خویش را از طهران به بغداد انجام دادند.

۷



در بغداد صیت شهرت و حکمت حضرت بهاءالله در جمیع جهات منتشر شد. مردم از جمیع طبقات در بیت مبارک حاضر شده طلب کمک و هدایت مینمودند. حکومت که از نفوذ ایشان هراسان شده بود، تصمیم بر سرگونی ایشان به محلی دورتر از موطن اصلی خود نمود.

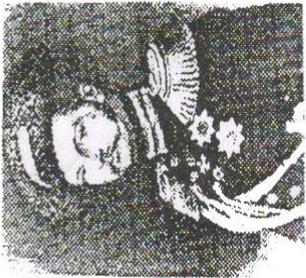
۸



قبل از عزیمت از بغداد حضرت بهاءالله ۱۲ یوم در باغی خارج از شهر بغداد سپری نمودند. در آنجا سیل زائرین برای تودیع حضور مبارک مشرف میشدند. در این باغ بود که آن حضرت علناً خود را مظهر امر الهی در این یوم معرفی فرمودند. در طی قرون آتیه از ۲۱ آپریل (سی و دوم نوزد) تا ۲ می بعنوان عید رضوان و عید اظهار امر علنی جمالقدم به عنوان مأموریت جهانی ایشان جشن گرفته خواهد شد.



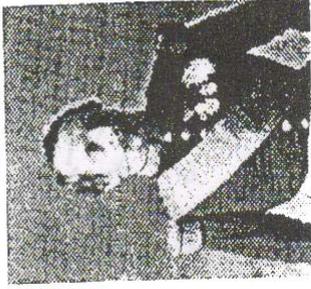
سلطان عبدالعزیز
سلطان عثمانی



نیکلای الکساندر دوم
سزار روس



فرانسس ژوزف
امپراطور اطریش



ناپلیون سوم
امپراطور فرانسه



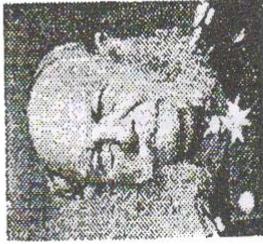
ناصرالدین شاه
پادشاه ایران



آبادلحسین IX

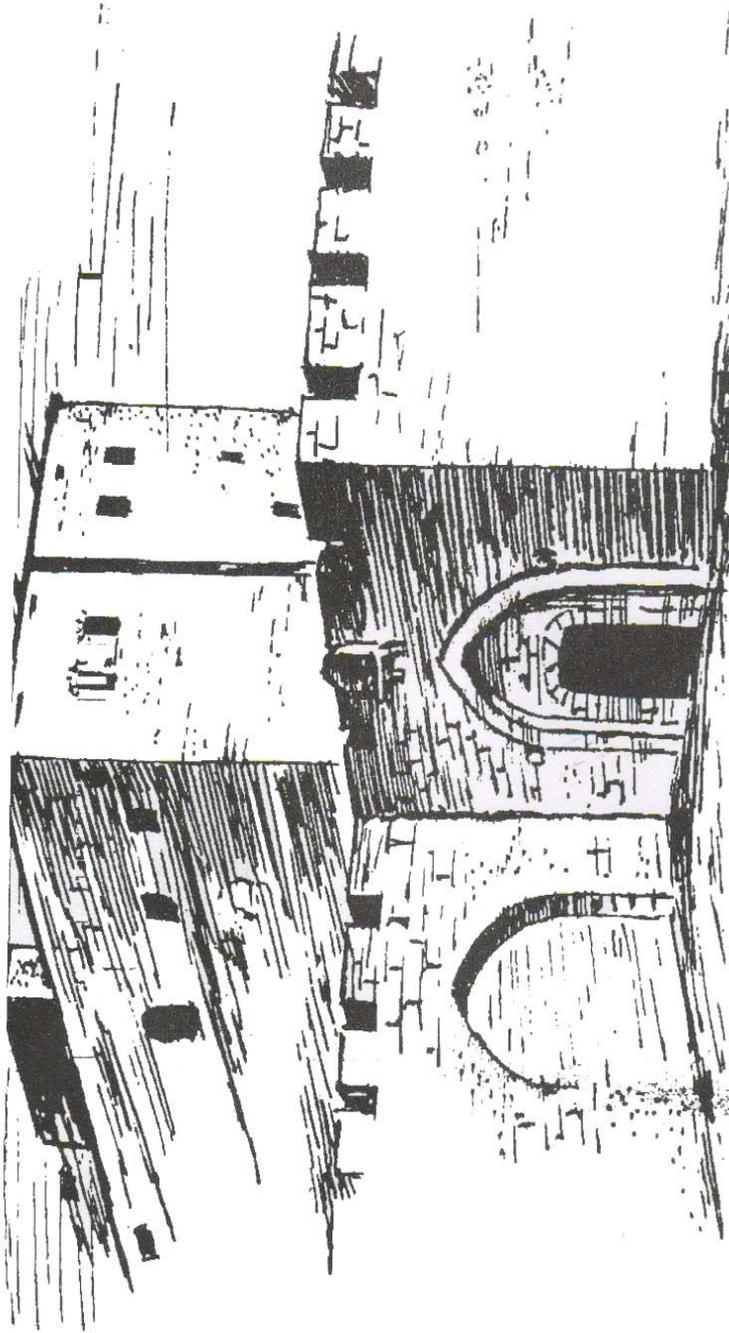


ویکتوریا
ملکه انگلستان



ویلیام اول
پادشاه پروس

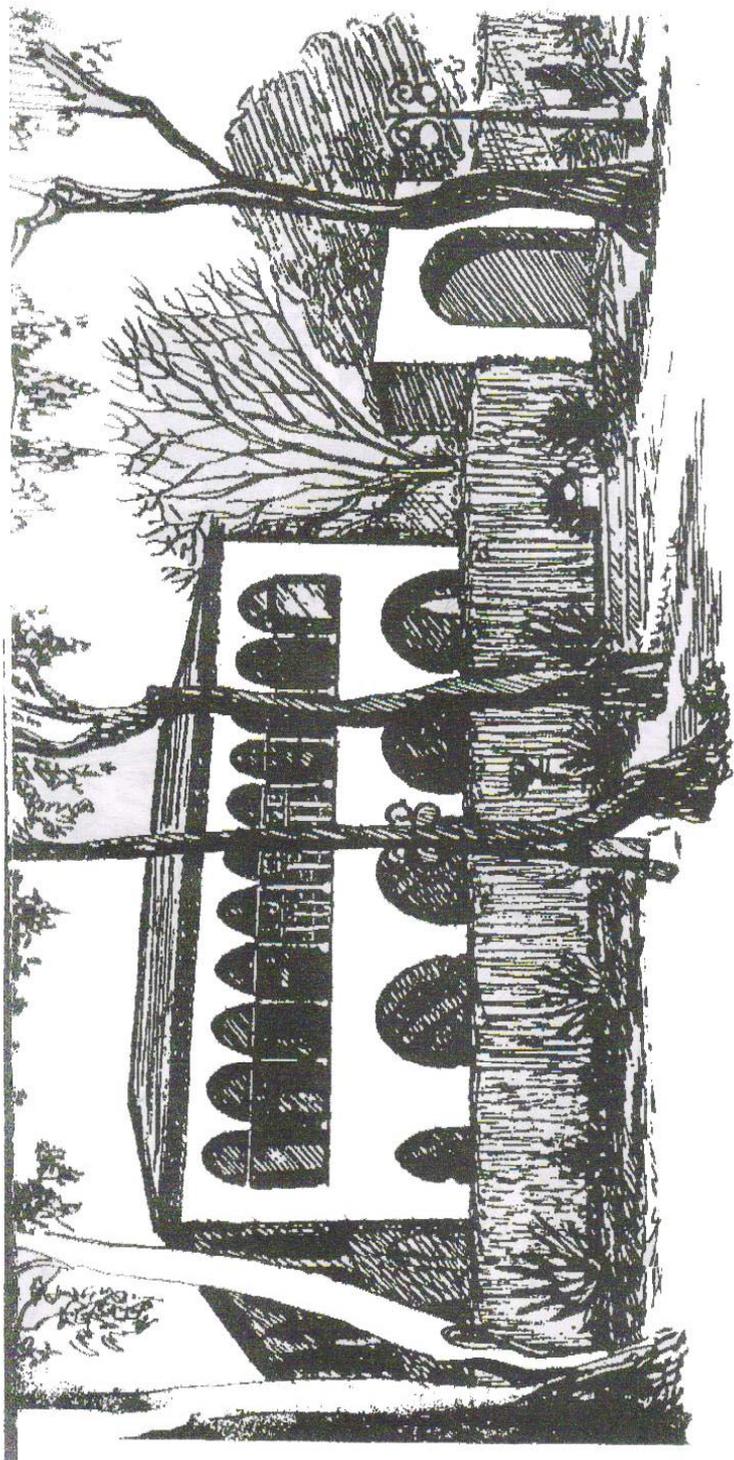
محل بعدی سرگونی حضرت بهاءالله اسلامبول و سپس ادرنه بود که هر دو در کشور ترکیه امروز میباشند. از ادرنه حضرت بهاءالله که یک زندانی و یک تبعیدی محسوب میشدند به ملوک و سلاطین عالم خطاباتی ارسال و آنان را بنمسک بجبل عدالت و انصاف و استفاده از قدرت خود برای از بین بردن جنگ و بدبختی دعوت فرمودند.



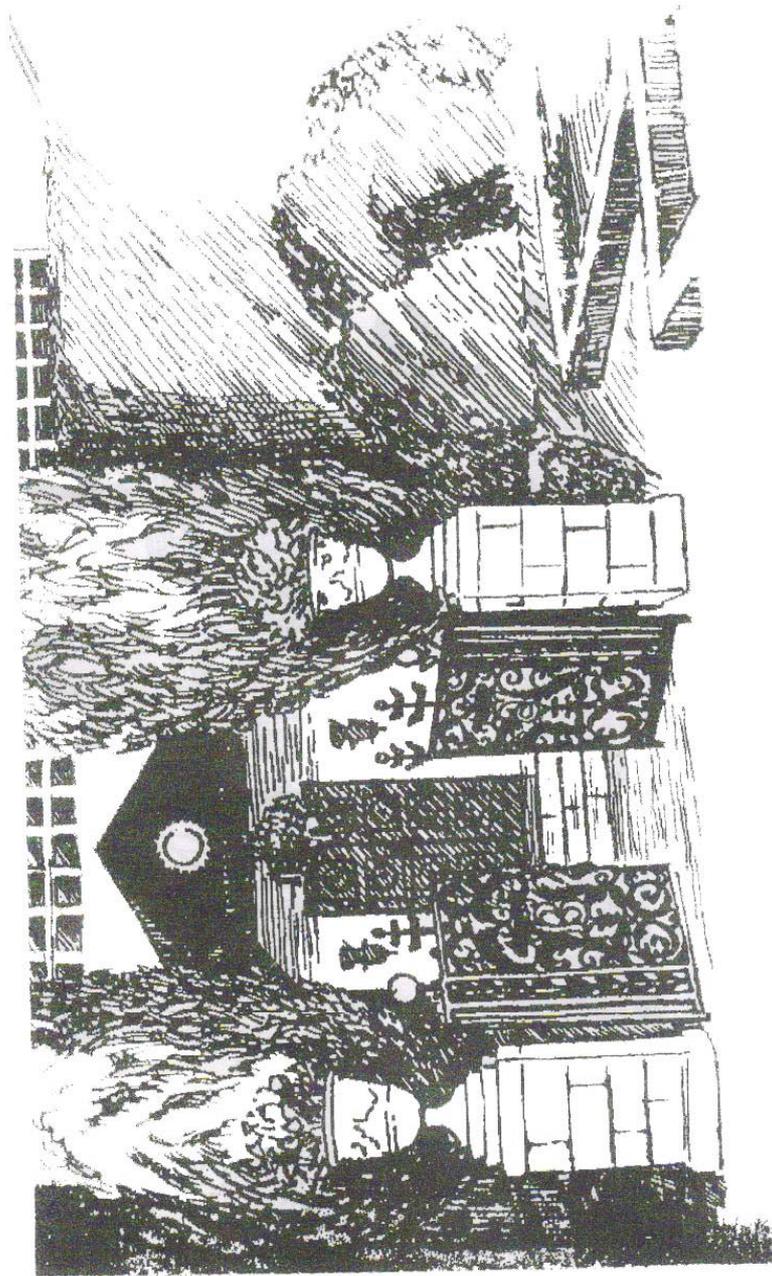
بار دیگر محبوبیت حضرت بهاءالله در بین ساکنین منطقه منتشر شد و دولت تصمیم گرفت آن حضرت را مجدداً به محلی دورتر در زندان عکا تبعید نماید. این زندان جایگاه بدترین مجرمین و یاغیان بود و به آنجا فرستاده می شدند که دیگر هرگز از آنها خبری شنیده نشود.



وضع زندان بینهایت سخت و دشوار بود. بعضی از پیروان آن حضرت مسافتها راه پیموده تا بکا میرسیدند ولی اجازه تشریف بمحضرب مبارک بآنان داده نمیشد. و آنها فقط میتوانستند از دور حرکت دست مبارک را از پشت پنجره سلول زندان ببینند.



تدریجاً در اثر نفوذ کلمات و اعمال حضرت بهاءالله که قلوب ناس را از وضع و شریف تسخیر نموده بود وضع زندان یهود یافت. در سازه‌های اخیر حیات هیكل مبارک در خارج قشله در قصر بهجی زندگی فرمودند. در عكا، حضرت بهاءالله آثار بسیاری برای هدایت بشریت نازل فرمودند که از جمله کتاب مستطاب اقدس، ام الكتاب آمر انهی میباشد.



در ماه می ۱۸۹۲ حضرت بهاءالله صعود فرمودند. مرقد مقدس ایشان هم اکنون با باغهای بسیار زیبایی احاطه شده است و مقدس ترین نقطه روی زمین میباشد. تنکا و شهر مجاورش. حفا مرکز روحانی و اداری حامیه بهائی است که همواره در استوار نظم جهانی حضرت بهاءالله و رفاه عالم انسانی ساینی و کوشا میباشد.

ماخذ و منابع:

- (۱) اعلامیه صلح جهانی، بیانات حضرت عبدالبهاء در خلال دیدارشان از ایالات متّحده و کانادا، در سال ۱۹۱۲ (ویلمت انتشارات بهایی، ۱۹۹۵) ص ۲۵
- (۲) لوح رئیس، دریای دانش ص ۵۰
- (۳) لوح رئیس، دریای دانش ص ۵۰-۵۱
- (۴) مطالع الانوار، ص ۹۹
- (۵) مطالع الانوار، ص ۱۰۰
- (۶) لوح مبارک ابن ذئب، موسسه ملی مطبوعات امری، ۱۹ بدیع ص ۹
- (۷) ترجمه از آثار حضرت عبدالبهاء
- (۸) مطالع الانوار، ص ۷۸
- (۹) مطالع الانوار، ص ۸۴
- (۱۰) مطالع الانوار، ص ۸۴
- (۱۱) مطالع الانوار، ص ۸۴
- (۱۲) مطالع الانوار، ص ۸۶
- (۱۳) مطالع الانوار، ص ۸۶
- (۱۴) مطالع الانوار، ص ۸۶
- (۱۵) مطالع الانوار، ص ۸۶-۸۷
- (۱۶) منتخباتی آیات از آثار حضرت نقطه اولی، موسسه ملی مطبوعات امری، ۱۳۴ بدیع ص ۵۶
- (۱۷) منتخباتی آیات از آثار حضرت نقطه اولی، موسسه ملی مطبوعات امری، ۱۳۴ بدیع ص ۶۸
- (۱۸) منتخباتی آیات از آثار حضرت نقطه اولی، موسسه ملی مطبوعات امری، ۱۳۴ بدیع ص ۱۰۶
- (۱۹) مطالع الانوار، ص ۹۳
- (۲۰) مطالع الانوار، ص ۹۶
- (۲۱) منتخباتی از آثار حضرت بهاء الله، لجنه نشر آثار امری، آلمان ۱۴۱ بدیع ص ۱۷۹
- (۲۲) ترجمه از مجموعه انگلیسی خطابات حضرت عبدالبهاء در آمریکا و اروپا
- (۲۳) کتاب قرن بدیع - موسسه معارف بهایی، کانادا ۱۴۹ بدیع - ص ۱۵۸-۱۵۷
- (۲۴) مطالع الانوار ص ۵۶۳
- (۲۵) لوح طرازات - مجموعه ای از الواح جمال اقدس ابهی که بعد از کتاب اقدس نازل شده، لجنه نشر آثار امری آلمان ۱۳۷ بدیع ص ۲۱
- (۲۶) لوح دنیا - مجموعه ای از الواح جمال اقدس ابهی که بعد از کتاب اقدس نازل شده - لجنه نشر آثار امری آلمان ۱۳۷ بدیع، ص ۵۵

- (۲۷) مطالع الانوار ص ۵۷۷
- (۲۸) لوح ابن ذئب، موسسه ملی مطبوعات امری ۱۱۹ بدیع ص ۱۶
- (۲۹) مطالع الانوار ص ۵۷۸-۵۷۶
- (۳۰) لوح ابن ذئب، موسسه ملی مطبوعات امری ۱۱۹ بدیع ص ۱۶
- (۳۱) لوح ابن ذئب - موسسه ملی مطبوعات امری ۱۱۹ بدیع ص ۱۷
- (۳۲) کتاب قرن بدیع، موسسه معارف بهایی کانادا ۱۴۹ بدیع، ص ۲۱۹
- (۳۳) منتخباتی از آثار حضرت بهاءالله، لجنه نشر آثار امری آلمان ۱۴۱ بدیع شماره ۲۹ ص ۵۴
- (۳۴) ترجمه توقیع صادره از طرف حضرت ولی امرالله ۲۴ جون ۱۹۳۶ خطاب به یکی از یاران نقل شده

در مجموعه بحران و پیروزی

- (۳۵) کتاب بهاءالله شمس حقیقت، بقلم حسن بالیوزی، جورج رونالد، انگلستان ۱۹۸۹ ص ۱۳۵
- (۳۶) کتاب قرن بدیع، موسسه ملی مطبوعات امری، طهران ۱۲۰ بدیع ص ۹۲
- (۳۷) کتاب مستطاب ایقان، چاپ ۹۷ بدیع، ص ۱۳۵
- (۳۸) کتاب قرن بدیع، موسسه معارف بهایی کانادا ۱۴۹ بدیع ص ۲۴۲-۲۴۳
- (۳۹) کتاب قرن بدیع، موسسه مطبوعات امری، طهران ۱۲۰ بدیع ص ۱۴۵
- (۴۰) لوح ابن ذئب، موسسه ملی مطبوعات امری ۱۱۹ بدیع ص ۱۷
- (۴۱) کتاب قرن بدیع موسسه مطبوعات، طهران ۱۲۰ بدیع ص ۱۵۸
- (۴۲) کتاب مستطاب ایقان، چاپ ۹۷ بدیع ص ۲
- (۴۳) کلمات مبارکه مکنونه
- (۴۴) کتاب قرن بدیع، موسسه مطبوعات امری، طهران ۱۲۰ بدیع ص ۱۶۴
- (۴۵) قرن بدیع، موسسه مطبوعات امری، طهران ۱۲۰ بدیع ص ۱۷۶
- (۴۶) قرن بدیع، موسسه مطبوعات امری، طهران ۱۲۰ بدیع ص ۱۷۵-۱۷۶
- (۴۷) منتخباتی از آثار حضرت بهاءالله، لجنه نشر آثار امری، آلمان ۱۴۱ بدیع شماره ۱۴ ص ۲۶-۲۹
- (۴۸) کتاب قرن بدیع، موسسه مطبوعات امری، طهران ۱۲۰ بدیع ص ۱۷۸
- (۴۹) کتاب قرن بدیع، موسسه مطبوعات امری، طهران ۱۲۰ بدیع ص ۲۳۶
- (۵۰) کتاب بهاءالله شمس حقیقت بقلم حسن بالیوزی، جورج رونالد انگلستان ۱۹۸۹ ص ۳۹۹
- (۵۱) کتاب قرن بدیع، موسسه مطبوعات امری، طهران ۱۲۰ بدیع
- (۵۲) الواح نازله خطاب به ملوک و روسای ارض، موسسه ملی مطبوعات امری ۱۲۴ بدیع ص ۹۵
- (۵۳) الواح نازله خطاب به ملوک و روسای ارض، موسسه ملی مطبوعات امری ۱۲۴ بدیع ص ۱۲۲
- (۵۴) الواح نازله خطاب به ملوک و روسای ارض، موسسه ملی مطبوعات امری ۱۲۴ بدیع ص ۱۳۲
- (۵۵) الواح نازله خطاب به ملوک و روسای ارض، موسسه ملی مطبوعات امری ۱۲۴ بدیع ص ۲۵۰

- (۵۶) الواح نازله خطاب به ملوک و روسای ارض، موسسه ملی مطبوعات امری ۱۲۴ بدیع ص ۲۵۴
- (۵۷) الواح نازله خطاب به ملوک و روسای ارض، موسسه ملی مطبوعات امری ۱۲۴ بدیع ص ۳۶
- (۵۸) الواح نازله خطاب به ملوک و روسای ارض، موسسه ملی مطبوعات امری ۱۲۴ بدیع ص ۱۹۶
- (۵۹) کتاب مستطاب اقدس ص ۸۸
- (۶۰) الواح نازله خطاب به ملوک و روسای ارض، موسسه ملی مطبوعات امری ۱۲۴ بدیع ص ۷۹
- (۶۱) کتاب قرن بدیع موسسه معارف بهایی کانادا ۱۴۹ بدیع ص ۴۲۲
- (۶۲) کتاب قرن بدیع موسسه مطبوعات امری طهران ۱۲۰ بدیع ص ۲۷۹-۲۸۰
- (۶۳) کتاب بهاءالله شمس حقیقت بقلم حسن بالیوزی، جورج رونالد انگلستان ۱۹۸۹ ص ۴۷۶-۴۷۴
- (۶۴) کتاب قرن بدیع، موسسه مطبوعات امری طهران ۱۲۰ بدیع ص ۳۱۰
- (۶۵) کتاب قرن بدیع، موسسه مطبوعات امری طهران ۱۲۰ بدیع ص ۳۱۰
- (۶۶) کتاب قرن بدیع، موسسه مطبوعات امری طهران ۱۲۰ بدیع ص ۳۱۱
- (۶۷) کتاب قرن بدیع، موسسه مطبوعات امری طهران ۱۲۰ بدیع ص ۳۱۲
- (۶۸) کتاب ادعیه حضرت محبوب، زیارتنامه مبارکه، ص ۹۲